



WWW.Y

WWW

فصلنامه الکترونیک

مجموعه‌ای از پرسش‌ها و پاسخ‌ها

تابستان 1393

نویسنده : سایت ایکس شبه

www.x-shobhe.ir

اعتقادی - تیر 139310.

● چرا خدا ما را بیش از حد توان امتحان سخت می کند؟ ما هم چون ظرفیت آن را نداریم از خدا و دین و نماز دست می کشیم و نسبت به دین زده می شویم.
.....10.

از کجا معلوم که خداوند دارای کمال مطلق است؟
.....12.

● آیا عصمت پیامبران و اهل بیت علیم السلام خدادادی محض است، یا اینکه اکتسابی و براساس لیاقت و امتحان می باشد؟ اگر خدادادی محض باشد هیچ ارزش ندارد و فضیلت محسوب نمیشود ... (ادامه پرسش در متن)
.....13.

● آیا عصمت پیامبران و اهل بیت علیم السلام خدادادی محض است، یا اینکه اکتسابی و براساس لیاقت و امتحان می باشد؟ اگر خدادادی محض باشد هیچ ارزش ندارد و فضیلت محسوب نمیشود ... (ادامه در متن)
.....15.

● برخی اطرافیان که بی خدا (آئیست) هستند، از من می پرسند: دلیل تو برای اعتقاد به خدا و دینداری چیست؟ چرا نمی توانی فقط انسان خوبی باشی و به دیگران کمک کنی و کار خوب انجام بدی و چرا این خدا به خوب بودن تو راضی نیست؟
18

● بسیاری در این دنیا دچار مشکلات، بیماری های ناعلاج، فقر یا گرفتاری هایی هستند که تا آخر عمر با آنهاست. آیا این سختی کشیدن ها با رحمانیت خدا در تضاد و تعارض نیست؟
.....20.

● به خداوند اعتقاد دارم، اما این شبهه به وجود آمده که چرا خدا ما را اجباراً خلق کرد و سپس فوری در معرض امتحان قرار داد و ...؟
.....22.

قرآن کریم و حدیث - تیر 139326.

● با توجه به آیه 5 از سوره ی احقاف، آیا حضرت علی دون الله است یا خود الله؟
.....26..

● پیامبر اکرم (ص) به چه کسانی لقب داده اند (مانند ذوالشهادتین - صدیق - سیف الاسلام و) و اینکه افرادی مانند خالد بن ولید و ابوبکر و عمر چگونه به القاب معروفشان ملقب شدند؟
.....28.

● تفاوت مُلک و ملکوت چیست؟ مثلاً آسمان های هفت گانه جزء عالم مُلکند یا ملکوت؟ یا معراج پیامبر به در عالم ملک بوده یا ملکوت؟ وجه تمایز آنها چیست؟
.....31.

سیاسی - تیر 139334.

● آنارشسیسم یعنی چه؟ آیا این فرقه ها و مکتب های غربی که مثل خوره به جان جوان ها افتاده اند، خاصه مکتب آنارشسیست چگونه است و دلایل رد این مکتب چیست؟
.....34.

- آیا امام زمان علیه السلام، اینگونه که در برخی وبلاگ‌ها و ...، روایاتی به سند بحارالانوار یا کتب دیگر نوشته‌اند، خشن است؟
36.....
- آیت‌الله مصباح در زمان احمدی نژاد گفت: وقتی حکم را از ولی فقیه گرفته، اطاعت واجب است - اما به آقای روحانی می‌گوید: «دین را در فیضیه آموختی یا لندن» - بعداً هم احمدی نژاد را نقد کرد و ...؟
39.....
- گوناگون - تیر 1393
42.....
- از مشکلات من، تلنبار شدن دانش مذهبی و عمل نکردن به آن است. پیشنهاد چیست؟ آیا شنیدن برنامه‌های مذهبی مثل به سمت خدا، یا رجوع به سایت‌هایی مثل ایکس - شبهه را دیگر رها کنم و بی‌خیال شوم و ...؟
42.....
- آیا دعای انسان گناه کار به هیچ وجه مستجاب نمی‌شود؟ و آیا خداوند نماز و دعا و قران گناه کار را قبول می‌کند؟
44.....
- آیا طرح برخورد با روزه خواران توسط نیروی انتظامی درست است؟ عده‌ای می‌گویند که برای این که بطری آب در خیابان داشته باشیم باید نسخه پزشک بیاریم؟ یا به چه علت اغذیه فروشی‌ها را پلمپ می‌کنند، شاید کسی مسافر در آن شهر باشد و نیاز به غذا داشته باشد؟!
46.....
- آیا موافقید یک فرد، در عرصه‌ی سیاست هم سخنان انقلابیون در صدا و سیما را بشنود و هم مخالفین در بی‌بی‌سی را، در عرصه اعتقادی، هم سخنان روحانیون شیعه و پیرو ولایت فقیه را بشنود و هم سخنان کفار، بهایی‌ها، یا اشخاصی چون آیت‌الله منتظری، صانعی و ... را، سپس با عقل خداداد و منطق و وجدان، مقایسه کرده و یکی را انتخاب کند؟
48.....
- آیا می‌توان گفت که نیاز به اول بودن و نیاز به متفاوت بودن، جزو نیازهایی می‌باشند که خدا درون انسان قرارداده و اگر اینطور است آیا این باعث به وجود آمدن حسادت نمی‌شود؟
51.....
- آیا می‌شود انسان نماز نخواند، ولی انسان خوبی باشد و کارهای خوبی انجام دهد؟
52.....
- برکت به چه معناست و چرا گاهی گفته می‌شود برکت در پیشانی اسبان است... و در قرآن گفته شده که منبع برکت خداست؟
54.....
- چرا اکثر ثروتمندان با دین مخالف هستند؟ آیا هر کس ثروتمند باشد با دین مخالف است؟ آیا اکثر مخالفان انبیا ثروتمندان بوده‌اند؟ به نظرتان با پول حلال می‌شود (خیلی) پولدار شد؟
56.....
- با توجه به فتوای حضرت آیت الله مکارم شیرازی در خصوص «داعش»، اصل فتوا و منظور چیست و تکلیف مقلدین ایشان چه می‌باشد؟
60.....
- بسیاری شبهه می‌کنند که روزه گرفتن در این ایام بسیار گرم و طولانی اشتباه محض است و برای بدن بویژه کلیه‌ها ضرر دارد چه جوابی دارید؟
61.....

- تکلیف يك مسلمان در قبال بدحجابی در يك جامعه اسلامی چیست؟ کار فرهنگی، تذکر زبانی، بی خیالی؟ خلاصه حرص خوردن و نگرانی به جاست یا نه؟
تاریخ - تیر 1393
63.....
- آیا ابن ملجم یک ایرانی بود - سرداری به نام «بهن جازویه»؟
اعتقادی - مرداد 1393
65.....
- اسماء الله - آیا خداوند همان اسم هایش است، یا وجودی است که شامل اسم هایش می باشد؟
68.....
- انا لله - همه آنچه که خدا آفریده، از وجود خودش آفریده؟ یعنی سنگ و خوک که نجس هستند نعوذ بالله از وجود خداست؟
68.....
- چگونه درک کنیم که خدا کیست و چیست؟
قرآن مجید و حدیث - مرداد 1393
70.....
- آیا قرآن فقط هدایت کننده متقین است - با توجه به آیه 2 سوره بقره (ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ) - پس داستان های گناهکارانی که گاه با استماع یک آیه هدایت شده اند چیست؟
71.....
- در آیه 74 سوره بقره پس از دیدن زنده شدن قربانی خداوند می فرماید دل های آنها مانند سنگ سخت شد. آیا یعنی باز هم ایمان نیاوردند؟ و در ادامه که می فرماید از برخی سنگ ها آب می جوشد و... اشاره به چیست؟
74.....
- حرکت خورشید - حضرت علی علیه السلام، در خطبه 91 نهج البلاغه یا خطبه اشباح، فراز «آيَةٌ مَّخْوَةٌ مِنْ لَيْلِهَا وَ أَجْرَاهُمَا ...» علت شب و روز را حرکت خورشید و ماه معرفی می کند، در حالی که امروزه می دانیم حرکت دورانی زمین علت شب و روز است. پاسخ چیست؟
76.....
- سیاسی - مرداد 1393
79.....
- آیا این که امام زمان - عجل الله تعالی فرجه الشریف - غیبت کرده اند، نشانه ای این نیست که تا زمان ظهور ایشان هیچ حکومت اسلامی نمی تواند شکل بگیرد؟
82.....
- امام زمان (عج) که ظهور کنند، جنگ هایشان با دشمنان چگونه است؟ با آنها مذاکره می کند؟ آغاز کننده جنگ است؟ به آنها مهلت می دهد؟ بدون جنگ فتح می کند، یا ...؟
82.....
- امریکا - می گویند: ژاپنی ها به رغم بمباران اتمی توسط امریکا، مرگ بر امریکا نمی گویند و اکنون تلفن پاناسونیک روی میز اوپاما قرار دارد، اما ما ... !
84.....
- حقوق و احکام - مرداد 1393
85.....
- 89.....

- دوستی می گفت: چرا دین اسلام برای تک تک و جزئی ترین مسائل زندگی حکم داده است؟ ما هیچ اراده و اختیاری از خود نداریم و اینکه اسلام برای همه چی حکم داده یعنی به ما و عقل ما اعتماد ندارد؟ من نمی دانم دقیقاً چگونه جوابش را بدهم. 89.....
- آیا در فقه اهل سنت فتوایی برای کشتن شیعیان وجود دارد؟ در وهابیت چطور؟ آیا اساساً برای این که اگر هفت شیعه را بکشند به بهشت می روند فتوا دارند؟ 92.....
- گوناگون - مرداد 1393 95.....
- بسیار معتقد و اهل مطالعه و عبادات بودم، اما با دیدن ظلمی که به زنان می رود، آن هم ظلمی مستمر، نه مثل غزه و عراق گذرا و ...، به حکمت و عدالت خدا شک کردم ...؟ 95.....
- از ما می پرسند فایده علوم حوزوی چیست و اصولاً این علوم چه خدمتی به ما کرده اند؟ آیا مثلاً ادیسون از آیه .. طباطبایی بیشتر خدمت به بشر نداشته؟ آیا بهتر نیست به جای سرمایه گذاری در علوم حوزوی سراغ سرمایه گذاری در صنعت و تکنولوژی برویم؟ لطفاً مفصل پاسخ دهید. 97.....
- پوشش - مادران این دوره و زمانه مثل سابق نیستند و به توصیه علم روانشناسی و ...، جلوی فرزندانشان لباس راحت ونیمه عریان می پوشند تا بچه از همان اول این ها را ببیند و برایش عادی شود ... 100.....
- برای دختران جوان، ازدواج را مقدم شمرده و توصیه می کنید و یا (با توجه به شرایط روز) تحصیل را ضروری تر می دانید؟ 104.....
- تاریخ - مرداد 1393 106.....
- اسرائیل - در سوره اسراء، آیه 4، صحبت از 2 حمله ی بزرگ اسرائیل شده ، سؤال من این است که آیا (به لحاظ تاریخی) مشخص شده که منظور از این آیه کدام جنگ ها و تجاوزهاست؟ 106.....
- اعراب گذاری قرآن - قرآن در ابتدا فاقد اعراب بوده، پس پیامبر (ص) چطور قرآن می خواندند؟ اولین بار چه کسی قرآن را اعراب گذاری کرد؟ این درست است که می گویند: یک ایرانی قرآن را اعراب گذاری کرده است؟ 107.....
- در یکی از سایت ها خواندم که شب عاشورا کسی از امام حسین (ع) جدا نشد و تازه 30 نفر هم به ایشان ملحق شدند... واقعیت چیست؟ 108.....
- س 251 - آیا روح و جنّ می توانند در زندگی ما دخالت کنند، مثلاً اشپایی را جا به جا کنند؟ 111.....
- س 252 - چرا خداوند متعال خودش را «احسن الخالقین» خوانده است، مگر شریک دارد که او بهترین آنها باشد؟ 112.....
- س 254 - آیا در اسلام رقابت و یا این که انسان بخواهد بهترین باشد، مشکلی دارد؟ اگر نه، فرق آن با برتری جویی چیست؟ 112.....

اعتقادی - شهریور 1393

114.....

بنیه وریشه‌ی تمام ادیان چیست که اگر فرو ریزد همه‌ی ادیان فرو می‌ریزند؟ آیا اخلاق بنیه‌ی آنها است که اگر فروبریزد بقیه هم

114..... فرو می‌ریزند؟ مثلاً شعار پندار کردار و گفتار نیک اگر فرو بریزد بقیه ادیان هم فرو می‌ریزند؟

تأثیر روزمره خدا در زندگی یک مسلمان چیست؟ اگر می‌فرماید که من سرنوشتی را تغییر نمی‌دهم و خودتان باید سرنوشت‌تان را تغییر دهید، به چه معناست؟ اگر فاعل ما هستیم پس ربوبیت خدا چگونه است؟ چرا وقتی آتش انبوه بر مردم و کودکان غزه ریخته می‌شد، خدا کاری نمی‌کرد؟

117.....

تنهایی - مدت زیادیه احساس می‌کنم خدا صدامو نمی‌شنوه، منو نمی‌بینه، دوستم نداره، هرچی صدایش می‌کنم جوابو نمی‌ده ... قبلاً وقتی باهاش حرف می‌زدم آروم می‌شدم، حضورشو با تمام وجودم حس می‌کردم. توبه کردم ولی فرقی نکرده لطفاً بگید چی کارکنم؟

120.....

قرآن کریم و حدیث - شهریور 1393

124.....

اخلاق - چرا اخلاق در قرآن متکی به ترس از جهنم است. یعنی اخلاق ارزشمند انسانی که هر انسان نه بخاطر ترس و نه بخاطر منفعت بلکه بخاطر انسان بودن خودش و هموعانش انجام می‌دهد را از بین برده است. بعد از ترس، چرا اخلاق قرآن متکی بر طمع بهشت و شراب و حوری است. مسلمان کار اخلاقی را بخاطر ارزشمند بودن و انسانی بودن آن انجام نمی‌دهد بلکه انجام می‌دهد تا به جهنم نرود.

124.....

امامت - اگر مقام امامت بالاتر از نبوت است، چرا پیامبر اکرم (ص) به جای اینکه به عنوان "امام" معرفی شوند در جای جای قرآن از ایشان به عنوان "عبد" و "رسول" و "نبی" یاد شده است؟

127.....

آیا در آیات و یا در روایات معصومین علیهم السلام آمده است که قرآن مجید یک موجود زنده است؟

130.....

پیامبر (ص) که قرآن را نوشته‌اند، فقط به ایشان وحی شده است. چرا خدا کتاب را نوشته شده نفرستاده است؟ الان داعش هم قرآن دستش می‌گیرد ...؟!

132.....

چند سالی است که بعضی از دوستانم گرایش به خواندن حدیث پیدا کرده‌اند، دیگران را هم ترغیب به آن می‌کنند. بسیار از اهل بیت می‌گویند، همیشه سعی در باطل خواندن فلسفه دارند اعتقادشان به شهدا کم شده است نظام را تقریباً طاغوت می‌دانند ... (ادامه در متن)

135.....

درمورد سوره تحریم و چند آیه ابتدایی آن و دلیل تحریم؟ (کارشناس ریاضی محض) - [این سؤال مبهم و البته مهم، در پاسخ شرح داده شده است]

139.....

سیاسی - شهریور 1393

143.....

آیا در دین اسلام عملی به نام حمله نداریم؟ منظورم این است که اگر کشوری به ما حمله کرد، مثل جنگ 8 سال مقدس،

در آخر جنگ قدرت حمله و گرفتن خاک آن کشور را داشتیم، آیا انجام این کار حرام است؟ اگر حرام است پس چطور غرامت بگیریم؟ مثلاً در جنگ 8 ساله ما می توانستیم برویم و نفت عراق را بگیریم و استفاده کنیم؟ اگر حرام است پس هر کشوری حمله کند 80 سال ما را عقب بیندازد و برود؟
..143.....

آیا موضع گفتن ولی فقیه به نفع يك جریان یا اعلام حمایت از يك فرد خاص در ایام انتخابات اساساً ایرادی دارد یا خیر؟ لطفاً فارغ از مصادیق مانند (نظر من به ... نزدیک تر است یا ...)، پاسخ مشروح دهید.
..145..

حقوق و احکام - شهریور 1393
..147.....

برهنه شدن هنگام عزاداری، فتوا، نظر مقام معظم رهبری در این باره و ...، این روزها بسیار مورد بحث و حتی جدل یا زمینه شبهات و سوء استفاده ها شده است، لطفاً تشریح و توضیح جامعی بیان نمایید.
..147.....

در عقد موقت کسی هستم، هنوز مهریه ام را نپرداخته است. به رغم به پایان نرسیدن مدت، قصد جدا شدن داریم. چقدر وقت برای دریافت مهریه دارم؟ احکام چگونه است؟
..150.....

* - فرق ازدواج موقت با رابطه نامشروع (زنا) چیست؟ آیا اسلام هیچ محدودیتی مشخص کرده است؟ این سؤال را بسیار از ما می پرسند.
..152.....

گوناگون - شهریور 1393
..153.....

دعا - اگر خداوند زمان خاصی را برای ظهور حضرت مهدی (عج) مدنظر دارد، پس دعای ما چه سودی دارد؟
..153.
استخاره - از طریق سایت ... یک بار استخاره گرفتم خوب آمد و یک بار بد - آیا می توان به استخاره اینترنتی اطمینان کرد؟
آیا می شود جواب استخاره یک آیه یک جا خوب باشد و یک جا بد؟
..155.....

ایمان و عمل - اینکه می گویند قلب پاک باشد ظاهر مهم نیست آیا درست است؟ آیا دختران بی حجاب قلب شان پاک تر از با حجاب ها است؟
..157.....

آماري از کسانی که سالانه شیعه می شوند می خواستم و اینکه آیا آمار شیعه شوندگان بیشتر است یا سنی شوندگانی که اول شیعه بوده اند؟ ممنون از جواب تون از سایت تون هم خیلی خرسندم واقعاً این سایت لازم است و بایستی از مدت ها قبل به وجود می آمد.
..160.....

پای منبر برخی، انسان و مسیروش 180 درجه عوض می شود؛ پای منبر برخی گویا به شعور مخاطب توهین می کنند و انسان چه بسا فقط به احترام حضرت ابا عبد الله و آن جلسه در منبرشان حضور یابد، آیا بهتر نیست به جای آنان به روش مجازی، از منابر بزرگان استفاده نمود؟
..163.....

توکل و استخاره - معنی توکل واقعی چیست؟ و آیا می شود در هر کاری استخاره کرد؟ در چه جاهایی استخاره صحیح و

کجاها نیست؟164.

*- در مورد استخاره توضیح دهید. در مورد سه دختری که برای ازدواج در نظر داشتیم، استخاره کردم و بد آمد، برای چهارمی

خوب آمد، دوباره شک کردم و استخاره کردم بد آمد ...؟166.

*- قصد ازدواج دارم و مرد هستم. دختری خوب و مؤمن است و با هم تفاهم داریم، منتهی پس از جلسه دوم خواستگاری

استخاره کردم و بد آمد ...؟166.

تهدیب - لطفاً بفرمایید انسان چگونه باید تهدیب نفس کند یا با چه اعمالی نفس خود را در اختیار بگیرد؟167.

چالش سطل آب و یخ - به تازگی مد شده که افراد مشهور جهان و به تبعیت از آنان هنرمندان داخلی نیز برای حمایت از

یک بیماری خاص یک سطل آب و یخ روی خود می ریزند. با توجه به اینکه استیون هاوکینگ مبتلا به این بیماریست نظر شما

چیست؟169.

تاریخ - شهریور 1393173.

آیا این اسرائیل جنایتکار، بازماندگان همان قوم بنی اسرائیل است که در قرآن کریم آمده است؟173.

چگونه امام موسی کاظم (ع) که همیشه در زندان بودند، این همه فرزند داشتند؟ چرا هیچ یک از دختران ایشان ازدواج نکردند؟

آیا می توان گفت: بین این همه سادات کفوی برای آنها نبود؟177.

حضرات موسی و عیسی (ع) در زمان کودکی رسالت داشتند ...، از آنجایی که علت خلق جهان وجود نازنین نبی اکرم (ص)

است، پس چرا ایشان در 43 سالگی به نبوت مبعوث شدند؟ متاسفانه من نتوانستم جواب قانع کننده ای بدهم لطفاً راهنمایی

کنید.180.



اعتقادی - تیر 1393

- چرا خدا ما را بیش از حد توان امتحان سخت می‌کند؟ ما هم چون ظرفیت آن را نداریم از خدا و دین و نماز دست می‌کشیم و نسبت به دین زده می‌شویم.

ایکس - شبهه | پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات: اگر دقت نموده باشید، اخیراً سؤال و شبهه در متهم و محکوم کردن خدا بسیار رواج یافته است! البته علت دارد؛ چون نمی‌توانند اعتقاد راسخ مردم به «خدا» را از آنها بگیرند، سعی می‌کنند تا «خدا» را در نظر آنان [العیاذ بالله]، ناعادل، سخت‌گیر، عذاب‌کن و ... جلوه دهند. یعنی یک جنگ نرم و ضد تبلیغ علیه خدا. در حالی که معتقد به خداوند متعال می‌داند که او منزّه (سبحان) از هر نقص و اینگونه توصیفات است.

الف - آیا اینان از هر مقصد و رسیدن به هر هدفی چون سخت است، دست می‌کشند، یا فقط از پرستش خدا (به بهانه سخت بودن) دست می‌کشند؟!

قطعاً کسانی که از پرستش خداوند واحد روی بر می‌تابند و از اطاعت او دست می‌کشند، نه تنها رها نمی‌شوند؛ بلکه به پرستش، عبادت و اطاعت هزاران خدای دروغین و ربّ کاذب، روی می‌آورند، چرا که انسان هیچ‌گاه غنی نیست و نمی‌شود و اساساً پرستنده آفریده شده است.

تردیدی نیست که پرستش و اطاعت هزاران ربّ (مالک و تربیت‌کننده امور) که همگی خودشان مخلوق و مرزوق و محدود هستند، به مراتب سخت‌تر از پرستش خداوند واحد و متعال است. پس چرا از پرستش آنان دست نمی‌کشند؟!

حضرت یوسف علیه‌السلام چقدر حکیمانه و زیبا به هم سلولی‌های خود نصیحت کرده و می‌گوید:

« يَا صَاحِبِي السَّجْنِ أَرَبَاتٌ مُتَّفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ » (یوسف، 39)

ترجمه: ای دو یار زندانی من (هم سلولی‌های من)! آیا خدایان متعدد و پراکنده بهترند یا خدای یکتای غالب و

چیره؟

ب - آیا اینان از هر کار سختی دست می کشند و یا فقط عبادت و اطاعت خدا در نظرشان سخت جلوه داده شده و به راحتی دست می کشند؟ تحصیل علم سخت است، کار و تحصیل مال سخت است، زندگی فردی سخت است، زندگی اجتماعی سخت تر است، رشد و تعالی در هر زمینه ای سخت است، شناخت مردم و مخاطبین [برای رفاقت، همکاری، ازدواج، شراکت و هر گونه تعاملی] سخت است، جاذبه و دافعه سخت است، دوستی و دشمنی سخت است و ...؛ آیا از همه شئون زندگی دست می کشند؟!

چطور برای شان مشغول شدن به لهو و لعب پوچ، بی حاصل و مضر، سخت نیست؟ زندگی، دنیا و آخرت را بازی فرض گرفتن و سپس با جهالت تمام با حقایق و واقعیت های آن مواجه شدن سخت نیست، اما کمی فکر کردن و درست عمل کردن سخت است؟! روزانه ده ها جمله ی بیهوده گفتن، جوک و پیامک دادن، دروغ و تهمت و غیب و ... سخت نیست، اما چند رکعت نماز سخت است؟

« الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهْوًا وَلَعِبًا وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فَالْيَوْمَ نَنسَاهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا وَمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ » (الأعراف، 51)

ترجمه: همان کسانی که دین خویش را سرگرمی و بازیچه گرفتند و زندگی دنیا فریشتان داد. پس امروز آنان را از یاد می بریم همان طور که دیدار امروزشان را از یاد بردند و آیات ما را انکار می کردند.

قطعاً حرکت یک کور در مسیر ناهموار، کج و معوج و سقوط به پرتگاه ها، به مراتب سخت تر از حرکت یک بینا در صراط مستقیم است. پس چرا از آن سختی دست نمی کشند؟!

ج - آیا انسان خودش و جهان هستی و تمامی قوانین حاکم بر آن را بهتر از خدا و آفریننده ی خودش و این عالم می شناسد؟! چطور انسان خیال می کند که بهتر و بیشتر از خدا به طریق هدایت و سعادت خود و توانمندی هایش آگاه است؟ خداوند حکیم، هیچ کس را بیشتر از وسع و طاقتش مکلف نکرده است:

« وَلَا تُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا وَلَدَيْنَا كِتَابٌ يَنْطِقُ بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ » (المؤمنون، 62)

ترجمه: و هیچ کس را جز به قدر توانش تکلیف نمی کنیم، و نزد ما کتابی است که به حق سخن می گوید، و آنان مورد ستم قرار نمی گیرند.

د - امتحان، یعنی گذر موفق از یک مرحله و رسیدن به مرحله بالاتر. لذا امتحان وسیله ی قرب و نزدیک شدن است.

امتحان یک یا چند مورد خاص از حوادث و اتفاقات زندگی نیست. هر آن و هر نفس و هر کاری، خودش امتحان است. قدم برداشتن خودش امتحان است. یعنی معلوم می شود که هدف و مقصد چه بوده؟ فرد چگونه می اندیشد؟ چه اهدافی دارد و به چه قصدی قدم برداشته است؟ در کدام مسیر قرار گرفته و پیش می رود؟ و

چگونه قدم برداشته و بر می‌دارد؟ اگر به خطا رفت، آیا بر می‌گردد یا هم چنان با لجاج تمام ادامه می‌دهد؟ لذا امتحان ظهور چگونگی اعتقاد، ایمان و عملکرد است، که البته هر چه باشد، نتایج خودش را در بر دارد.

از کجا معلوم که خداوند دارای کمال مطلق است؟

ایکس - شبهه | پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات: اگر بیان گردد «خداوند دارای کمال مطلق است»،

یعنی خداوند متعال چیزی است و کمال و مراتب آن چیز دیگری است و خداوند از آن برخوردار شده است!

یعنی این صفات بر او عارض گردیده است. در صورتی که خداوند سبحان، ترکیب نیست، جسم و ماهیت نیست که چیزی بر او عارض گردد یا خود موصوفی باشد که صفت بر او عارض گردد، اینها همه صفات «ممکن الوجود» و مخلوق است و صفات خدا عین ذات اوست.

پس ابتدا باید سؤال اینگونه تصحیح شود: «از کجا معلوم خداوند متعال کمال مطلق است؟»

الف - کمال یعنی هستی که در مقابل نقص قرار دارد که یعنی نیستی. پس، پاسخ در متن سؤال نهفته است، چرا

که اگر او «کمال = کامل» نباشد، پس [العیاذ بالله] ناقص است و آن چه نقص و نیستی به آن راه داشته باشد، خدا نیست.

ب - یک موقع کسی در مورد اصل «وجود خدا»، سؤال، شک یا بحث دارد، آن مقوله‌ی دیگری است، اما اگر

کسی به وجود خدا پی‌برد، دیگر فرض صفات مخلوق برای او، معنا ندارد.

ج - پی بردن به وجود خدا، یعنی پی‌بردن به «واجب الوجود»، و واجب الوجود یعنی، وجودی که هستی

(کمال) عین ذات اوست؛ لذا مسبوق به «نیستی = نقص» نمی‌باشد. چرا که اگر هستی عین ذاتش نبود، او نیز

«ممکن الوجود» بود و برای پیدایش و کمال‌یابی، محتاج عوامل بیرونی بود. پس او «هستی محض» یا همان «کمال

محض» است.

د - بیان شد که کمال یعنی هستی و در مقابلش نقص یعنی نیستی. حیات، علم، قدرت، جمال، حکمت،

رحمت و ... همه کمال هستند، یعنی هستی - در مقابل جهل نیستی و نبود علم است، ضعف نیستی و نبود

قدرت است و ... پس وقتی اثبات گردید که هستی «واجب الوجود» عین ذات اوست، یعنی کمال عین ذات

اوست.

ه - از این رو شاهدیم که هر چه «کمال» می‌شناسیم، اسم الله است. لذا فرمود:

«اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى» (طه، 8)

ترجمه: خدای یکتا جز او معبودی نیست و بخت‌ترین نام‌ها [اسما و صفات کمالیه] از آن اوست.

● آیا عصمت پیامبران و اهل بیت علیم السلام خدادادی محض است، یا اینکه اکتسابی و براساس لیاقت و امتحان می باشد؟ اگر خدادادی محض باشد هیچ ارزش ندارد و فضیلت محسوب نمی شود ... (ادامه پرسش در متن)

در ادامه این سؤال آمده است: اگر اکتسابی باشد این مسئله مطرح می شود که پیامبری همچون حضرت عیسی چگونه دربدو تولد به این مرتبه رسیده است و چه مراحل و امتحانی را گذرانده است یا امام جواد و امام زمان که در کودکی به مقام امامت نائل شدند؟

ایکس - شبهه | پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات: همیشه باید ابتدا نوع نگاه، شناخت و اعتقاد خود

را نسبت به «توحید» بازبینی و اصلاح نماییم و سپس به مباحث جانبی آن پردازیم، چرا که ریشه همان توحید است و همه چیز را به نسبت آن شناخت و ایمان توحیدی، می شناسیم و باور می نماییم.

۱ چه کسی گفته: هر چه خداداد یا خداداد محض باشد، ارزش ندارد؟!

۲ مگر فعل خدا بی ارزش می شود؟

۳ چه چیزی را خدا نداده است و اساساً جز خدا چه کسی چیزی دارد که بدهد؟

۴ آیا خالق و مالک و رازقی دیگری هم وجود دارد که چیزی را خدا بدهد و چیز دیگری را او بدهد؟!

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ» (فاطر، 15)

ترجمه: ای مردم! شما به خدا نیازمندید، و خداست که بی نیاز و ستوده است.

الف - نعمت وجود، خلقت مادی و غیر مادی، توان‌ها و استعدادها، عقل، شعور، فطرت، اختیار، اراده،

نعمات مادی و معنوی و ...، همه چیز را خدا داده است، آیا ارزشی ندارد؟!

ب - این اندیشه که کسی گمان کند چیزی را خدا به او داده و چیز دیگری را خودش به دست آورده است، در واقع نوعی شریک ساختن خود با خدا و «شرک» است و به اصطلاح اندیشه‌ی قارونی است. او نیز می‌گفت: هر چه دارم، با فکر، عمل، هنر و زور بازوی خودم به دست آورده‌ام.

ج - انسانی که مأمور به سعی و تلاش است، باید بداند که حتی توان سعی و تلاش نیز از خودش نیست و دیگران نیز به او نداده‌اند، بلکه: «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ».

عصمت:

* - عصمت نیز مانند موهبت‌های دیگر خداداد است و محض و غیر محض ندارد. چنین نیست که وجود، حیات، علم، قدرت، حکمت و ... خداداد باشد و «عصمت» را دیگری داده باشد و یا انسان خودش آن را ایجاد و خلق نماید. پس عصمت از گناه که به همگان داده شده است و عصمت در هر کمالی، خداداد (به قول شما محض) است.

* - خداوند متعال نعماتش را به بشر می‌دهد، منتهی «بقدر مقدور»، یعنی بر اساس اندازه‌ها. منتهی از بشر خواسته است که آن نعمات را ضایع نکرده و به «نقمت» مبدل ننماید.

* - همان‌طور که مکرر توضیح داده شد، «عصمت» یک موهبت الهی است، اما «اختیار و اراده» نیز موهبتی الهی و شاید والاتر از آن باشد، [چنان چه ملائک عصمت دارند، اما اختیار و اراده بشری را ندارند]؛ پس هیچ‌گاه «عصمت»، ضایع‌کننده و یا سلب‌کننده «اختیار و اراده» نمی‌باشد. لذا به هر کسی هر مقداری که از نعمات الهی داده شده، خواسته شده تا آن را حفظ کند، باشد که مشمول بیشتر از آن گردد. یعنی با محافظت و کارکرد درست از آن نعمت (شکر)، ظرفیت وجودی‌اش ارتقا یابد، تا بیشتر به او داده شود. آیا رشد ما در دنیا بر اساس همین قاعده نمی‌باشد؟ هر چه کسب علم کنید، ظرفیت برای کسب علم بیشتر پیدا می‌کنیم. هر چه پرده‌های عصمت را ندریم و آن محافظت کنیم و جانب تقوا را پیشه کنیم، درجاتمان در عصمت و تقوا ارتقا می‌یابد.

* - از این رو، عصمت انبیا و اولیای الهی نیز خداداد است و از جای دیگری نیآورده‌اند، منتهی با اختیار و اراده‌ی خود، از آن محافظت نموده‌اند.

نبوت و امامت:

اگر چه پیامبران و امامان علیهم السلام، همگی معصوم بودند، اما «عصمت» یک صفت، حالت و ویژگی است، ولی نبوت یا امامت، یک مسئولیت است. لذا هر پیامبر و امامی معصوم بوده است، اما هر معصومی پیامبر و

امام نبوده است. چنان چه حضرت مریم علیهاالسلام، حضرت فاطمه علیهاالسلام نیز صاحب عصمت بودند، اما پیامبر یا امام نبودند.

حضرت زینب کبری علیهاالسلام صاحب علم لدنی و معصوم بودند، حضرت معصومه علیهاالسلام، به تأیید امام معصوم (ع)، معصوم بودند، اما نه پیامبر بودند و نه امام.

البته باید توجه شود که «عصمت» نیز مانند هر کمال خداداد دیگری، دارای مراتب متفاوت می باشد، لذا در قرآن کریم تصریح دارد که برخی از انبیا، افضل بر برخی دیگر هستند و مرتبه اعلاای آن متعلق به چهارده معصوم علیهم السلام می باشد.

تکلیف و مسئولیت:

*- پس، نبوت، رسالت و امامت، مسئولیت است. خداوند علیم و حکیم، بندگان خود را خلق نمود و به هر کدام فضیلت‌هایی را موهبت نمود و به همان تناسب، برای هر کدام [بر اساس علم، حکمت، مشیت و اراده‌اش]، نقش و تکلیفی در کارگاه هستی تعیین نمود.

اگر کسی را برای «مادری» خلق کرد، به غیر از نوع خلقتش، مهر مادری نیز به او داد - اگر کسی را برای «پدری» خلق کرد، به غیر جسم و فیزیک لازم، به او قوه‌ی تدبیر، استقامت و ... داد - همین‌طور است وقتی کسی را برای نبوت یا امامت خلق کرد، امکانات و ملزومات لازم را به او داد و سپس مکلفش نمود. اما اختیار را از هیچ‌کدام سلب ننمود.

● آیا عصمت پیامبران و اهل بیت علیم السلام خدادادی محض است، یا اینکه اکتسابی و براساس لیاقت

وامتحان می باشد؟ اگر خدادادی محض باشد هیچ ارزش ندارد و فضیلت محسوب نمی شود ... (ادامه در

متن)

در ادامه این سؤال آمده است: اگر اکتسابی باشد این مسئله مطرح می شود که پیامبری همچون حضرت عیسی چگونه دربدو تولد به این مرتبه رسیده است و چه مراحل و امتحانی را گذرانده است یا امام جواد و امام زمان که در کودکی به مقام امامت نائل شدند؟

ایکس - شبهه | پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات: همیشه باید ابتدا نوع نگاه، شناخت و اعتقاد خود

را نسبت به «توحید» بازبینی و اصلاح نماییم و سپس به مباحث جانبی آن پردازیم، چرا که ریشه همان توحید است و همه چیز را به نسبت آن شناخت و ایمان توحیدی، می شناسیم و باور می نماییم.

- ۱ چه کسی گفته: هر چه خداداد یا خداداد محض باشد، ارزش ندارد؟!
 - ۲ مگر فعل خدا بی ارزش می شود؟
 - ۳ چه چیزی را خدا نداده است و اساساً جز خدا چه کسی چیزی دارد که بدهد؟
 - ۴ آیا خالق و مالک و رازقی دیگری هم وجود دارد که چیزی را خدا بدهد و چیز دیگری را او بدهد؟!
- «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ» (فاطر، 15)

ترجمه: ای مردم! شما به خدا نیازمندید، و خداست که بی نیاز و ستوده است.

- الف -** نعمت وجود، خلقت مادی و غیر مادی، توانها و استعدادها، عقل، شعور، فطرت، اختیار، اراده، نعمات مادی و معنوی و ...، همه چیز را خدا داده است، آیا ارزشی ندارد؟!
- ب -** این اندیشه که کسی گمان کند چیزی را خدا به او داده و چیز دیگری را خودش به دست آورده است، در واقع نوعی شریک ساختن خود با خدا و «شرک» است و به اصطلاح اندیشه‌ی قارونی است. او نیز می گفت: هر چه دارم، با فکر، عمل، هنر و زور بازوی خودم به دست آورده‌ام.
- ج -** انسانی که مأمور به سعی و تلاش است، باید بداند که حتی توان سعی و تلاش نیز از خودش نیست و دیگران نیز به او نداده‌اند، بلکه: «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ».

عصمت:

- * - عصمت نیز مانند موهبت‌های دیگر خداداد است و محض و غیر محض ندارد. چنین نیست که وجود، حیات، علم، قدرت، حکمت و ... خداداد باشد و «عصمت» را دیگری داده باشد و یا انسان خودش آن را ایجاد و خلق نماید. پس عصمت از گناه که به همگان داده شده است و عصمت در هر کمالی، خداداد (به قول شما محض) است.
- * - خداوند متعال نعماتش را به بشر می دهد، منتهی «بقدر مقدور»، یعنی بر اساس اندازه‌ها. منتهی از بشر خواسته است که آن نعمات را ضایع نکرده و به «نقمت» مبدل ننماید.
- * - همان‌طور که مکرر توضیح داده شد، «عصمت» یک موهبت الهی است، اما «اختیار و اراده» نیز موهبتی الهی و شاید والاتر از آن باشد، [چنانچه ملائک عصمت دارند، اما اختیار و اراده بشری را ندارند]؛ پس هیچ‌گاه «عصمت»، ضایع کننده و یا سلب کننده‌ی «اختیار و اراده» نمی باشد. لذا به هر کسی هر مقداری که از نعمات الهی داده شده، خواسته شده تا آن را حفظ کند، باشد که مشمول بیشتر از آن گردد. یعنی با محافظت و کارکرد درست از آن نعمت (شکر)، ظرفیت وجودی‌اش ارتقا یابد، تا بیشتر به او داده شود. آیا رشد ما در دنیا بر اساس همین قاعده نمی باشد؟ هر چه کسب علم کنید، ظرفیت برای کسب علم بیشتر پیدا می کنیم. هر چه

پرده‌های عصمت را ندزیم و آن محافظت کنیم و جانب تقوا را پیشه کنیم، درجائمان در عصمت و تقوا ارتقا می‌یابد.

*- از این رو، عصمت انبیا و اولیای الهی نیز خداداد است و از جای دیگری نیآورده‌اند، منتهی با اختیار و اراده‌ی خود، از آن محافظت نموده‌اند.

نبوت و امامت:

اگر چه پیامبران و امامان علیهم السلام، همگی معصوم بودند، اما «عصمت» یک صفت، حالت و ویژگی است، ولی نبوت یا امامت، یک مسئولیت است. لذا هر پیامبر و امامی معصوم بوده است، اما هر معصومی پیامبر و امام نبوده است. چنان چه حضرت مریم علیها السلام، حضرت فاطمه علیها السلام نیز صاحب عصمت بودند، اما پیامبر یا امام نبودند.

حضرت زینب کبری علیها السلام صاحب علم لدنی و معصوم بودند، حضرت معصومه علیها السلام، به تأیید امام معصوم (ع)، معصوم بودند، اما نه پیامبر بودند و نه امام.

البته باید توجه شود که «عصمت» نیز مانند هر کمال خداداد دیگری، دارای مراتب متفاوت می‌باشد، لذا در قرآن کریم تصریح دارد که برخی از انبیا، افضل بر برخی دیگر هستند و مرتبه‌اعلای آن متعلق به چهارده معصوم علیهم السلام می‌باشد.

تکلیف و مسئولیت:

*- پس، نبوت، رسالت و امامت، مسئولیت است. خداوند علیم و حکیم، بندگان خود را خلق نمود و به هر کدام فضیلت‌هایی را موهبت نمود و به همان تناسب، برای هر کدام [بر اساس علم، حکمت، مشیت و اراده‌اش]، نقش و تکلیفی در کارگاه هستی تعیین نمود.

اگر کسی را برای «مادری» خلق کرد، به غیر از نوع خلقتش، مهر مادری نیز به او داد - اگر کسی را برای «پدری» خلق کرد، به غیر جسم و فیزیک لازم، به او قوه‌ی تدبیر، استقامت و ... داد - همین‌طور است وقتی کسی را برای نبوت یا امامت خلق کرد، امکانات و ملزومات لازم را به او داد و سپس مکلفش نمود. اما اختیار را از هیچ‌کدام سلب ننمود.

● برخی اطرافیان که بی خدا (آتیست) هستند، از من می‌پرسند: دلیل تو برای اعتقاد به خدا و دینداری چیست؟ چرا نمی‌توانی فقط انسان خوبی باشی و به دیگران کمک کنی و کار خوب انجام بدی و چرا این خدا به خوب بودن تو راضی نیست؟

ایکس - شبهه | پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات: بفرمایید: وجود خدا که مشهود است، هستی خود نشان از هستی بخش دارد، شما دلایل این نفی خود را بیاورید. خواهید دید که در جملات دوم و سوم به شعار و ضد و نقیض می‌افتند.

اگر منظورتان «Autism» می‌باشد که یک نوع بیماری ذهنی و اختلال روانی است. یک نوع «در خودماندگی» است، نوعی «تفکر غیر واقع‌بینانه و خودمحرانه» و نیز «ناتوانی از ارتباط و تعامل سالم و متقابل با اجتماع» است، لذا این دوستان اگر «اوتیست» هستند، باید یک چاره‌ی جدی برای معالجه خود بیاندیشند، هر چند که روان‌شناسان معتقدند فعلاً معالجه‌ای ندارد.

دقت شود که در جنگ روانی به اذهان عمومی چنین القا کرده‌اند که اولاً اسم‌هایی که حاکی از نوعی ضعف و انحطاط است را فرهنگ خود تغییر دهند تا زهرش گرفته شود و ثانیاً باور کنند که اگر آن اسم خارجی شد، تازه صفت خیلی خوبی هم هست که می‌توانند به آن بیالند و جالب آن که گاه برخی خود را چیزی می‌خوانند که معنایش را نیز نمی‌دانند.

در این جنگ می‌گویند: به جای «کافر ماده‌گرا» بگویید: ماتریالیست، یا به جای «پوچ‌گرا» بگویید: نخیلیست، و یا سایر ایسم‌ها.

الف - کسی که منکر وجود خداوند واحد، احد، خالق و سبحان است، خوب‌ترین کارش این خواهد بود که با تعقل و تفکر، در جهان‌بینی و نیز خودشناسی‌اش تجدید نظر کند.

ب - تفکر غیر واقع‌بینانه و خودمحرانه هنر عقل و نماد کمال نیست که به آن می‌بالند و به دیگران نیز تبلیغ می‌کنند. چشم بستن بر حقایق عالم هستی و انکار هر چیزی جز خود و نفس که افتخار ندارد! اینان باید ببینند چه نقصی در ساختار شخصیتی و وجودی خود دارند که حقایق آشکار را انکار می‌کنند؟

ج - تردید نفرمایید که برای عده‌ای، دلایل و براهینی از قبیل برهان علیت، برهان نظم، برهان حدوث و براهین ائی و لمی و ...، به هیچ دردی نمی‌خورد، چون علت نفی و انکار آنها برهان عقلی نبوده که برای باورشان برهان عقلی ارائه گردد؛ بلکه علت «خود محوری»، «خودپسندی»، «تکبر و نخوت» و امثال اینها می‌باشد و در مقام نفی نیز فقط شعار می‌دهد، نه این دلیلی اقامه کنند.

د - حالا بفرمایند کجای این کوری و انحطاط اختیاری خوب است که مدام دم از «کار خوب بدون خدا می‌زنند؟» - اولین کار خوب این است که انسان حقایق و واقعیت‌ها را تکذیب نکند و خودش و دیگران را فریب ندهد.

و - اگر تمام حیات و زندگی همین چند دهه می‌باشد - اگر نه در اول کار علم و حکمتی بوده و نه اکنون هست و نه در آخر کار چیزی هست - اصلاً «کار خوب و کار بد» یعنی چه؟ لذا به همانجا می‌رسند که غرب رسیده و خواهند گفت: «کار خوب یعنی فایده و لذت شخصی» و البته این همان آغاز ظلم و وحشی‌گری است.

ز - از آنها بپرسید که چه کار خوبی دارند که حیوانات ندارند؟ جفت‌یابی با تلاش یا بدون تلاش - تولید مثل - غیرتِ دفاع از ناموس و خانواده - ایثار در خود نخوردن و برای اهل و عیال آوردن - کار اجتماعی - نظم در امور - دفاع از تمامیت ارضی (مرزها) تا پای جان - اطلاع‌رسانی فرصت‌ها یا تهدیدات به دیگر هم‌نوعان و...؟ همه اینها را حیوانات در سطح عالی‌تری دارند، پس قرق آنها با حیوان در چیست و اساساً فرق حیات بشری و زندگی حیوانی را در چه می‌دانند؟ در عقل ابزار ساز جهت ایجاد امکان در رسیدن به امیال و غرایز حیوانی؟

نتیجه این تفکرات همین است که می‌گویند: «انسان حیوانی بیش نیست»، با پسوند ناطق، راست قامت و
و - البته بشر را راه فراری از بندگی و پرستش نیست، چرا که ذاتاً مخلوق است و چون هر مخلوق دیگری پرستنده آفریده شده است، لذا اگر خدای حقیقی را نیافت، خدای دروغین را جای او گذاشته و می‌پرستد. خواه خدای بیرونی مثل بت، گوساله و طاغوت باشد و یا خدای درون، مثل هوای نفس.

ز - خداوند متعال از کار خوب بشر راضی است، چرا که هدف رشد و کمال خود بشر است و کار خوب او را رشد می‌دهد، اما به چند نکته باید توجه داشت:

- * - کار خوب را کی تعریف می‌کند و چیست؟
- * - تعریف منطبق با حقایق عالم هستی و واقعیت‌های آن است و یا اعتباری و من درآوردی؟
- * - پس از ظلم به خود، کدام کار خوب است؟
- * - پس، کار خوب آن است که انسان را به کمال برساند و کمال محض، همان هستی محض می‌باشد که حد و مرزی هم ندارد و انکارش سبب انحطاط می‌گردد.
- * - روی برگرداندن از خدای خالق و منان، روی کردن به نفس و دنیا فانی است و اصلاً کار خوبی نیست.

● بسیاری در این دنیا دچار مشکلات، بیماری‌های ناعلاج، فقر یا گرفتاری‌هایی هستند که تا آخر عمر با آنهاست. آیا این سختی کشیدن‌ها با رحمانیت خدا در تضاد و تعارض نیست؟

در متن سؤال آمده است: می‌گویند برای رشد و تعالی انسان و رسیدن به مرتبه‌ی وصال لازم، اما چطور خدا دلش می‌داد که بنده‌اش این همه زجر بکشد...؟ پس امدادهای غیبی کجاست؟ پاسخی دهید تا دل آرام گیرد... .

ایکس - شبهه | پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات: ابتدا دقت نماییم که خداوند متعال مرکب از اجزا نمی‌باشد که جزئی از او با جزئی دیگر از او در تنافی یا تضاد باشد. اسما و صفات الهی، همه عین ذات هستند. علم خدا عین حکمت اوست، حکمتش عین قدرت اوست، قدرتش عین جمال اوست، جمالش عین جلال اوست... و عالم هستی، همه تجلی اسماء اوست؛ پس او «واحد» و «احد» است. یعنی هم ذات مقدس خودش واحد است و مرکب نیست و هم همتایی ندارد و دوئیت به او راه ندارد؛ لذا هیچ گاه این تردید را به خود راه ندهیم که «آیا این اسم او، با آن اسم او تضاد یا تناقض یا تنافی ندارد؟».

هر چیزی که مرکب باشد، دارای اجزاست و هر چه اجزا داشته باشد، قابل تجزیه است، پس محدود است و اینها همه صفات مخلوق است. (به خطبه اول نهج البلاغه مراجعه شود).

الف - نباید با خودمان تعارف یا دروغ داشته باشیم. دنیا جای آسودگی نیست و آسودگی حتی برای اشرف مخلوقات و اکمل آنها، یعنی مقام محمود، حضرت محمد مصطفی صلوات الله علیه و آله، و وجود مقدس معصومین علیهم السلام که انسان‌های کامل و عباد الرحمن بودند، وجود نداشت و ندارد، چه رسد به بقیه. مگر حضرت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف اکنون آسوده هستند؟

در قرآن کریم فرمود: «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ - که بی تردید ما انسان را در رنج و مشقت آفریده‌ایم (البلد، 4)»

ب - آسودگی وقتی است که قلب به اطمینان برسد، اضطراب و تزلزل و نگرانی و دغدغه به آن راه نداشته باشد و چنین حالتی (حیات طیبه)، تا وقتی انسان مرگ را در پیش رو دارد و در عالم فانی زندگی می‌کند، پیش نخواهد آمد. وقتی به دنبال هر کامی، ناکامی - به دنبال هر موفقیتی، شکست - به دنبال هر به دست آمدنی، از دست دادنی هست، دیگر آسودگی معنا ندارد.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: خدا را فرشته‌ای است که هر روز بانگ بر می‌آورد، [ای فرزندان آدم!] بزیاید برای مردن و فراهم آورید برای نابود شدن (جمع کنید برای از دست دادن) و بسازید برای ویران شدن. (نهج البلاغه، حکمت 132)

ج - هر کاری سخت است، اما هر سختی و مشکلی بد نیست. چنین وقت به دنیا آمدن سختی می کشد، چون مرگ او در عالم رَحْم مادر فرا می رسد، اما در این عالم متولد می شود و چشمش به جهان روشن می شود و در مسیر رشد و تعالی قرار می گیرد - سپس در این عالم فرسایشی می میرد و مرگ سخت است، اما در عالم برزخ متولد می شود و سپس آن عالم نیز فانی شده و در قیامت از خاک مبعوث می شود (در قیامت تولد نیست).
 کندن چاه برای دسترسی به آب سخت است، اما رسیدن به آب را در پی دارد که مایه حیات است - تحصیل علم از کودکی تا وقت مرگ سخت است، اما علم حیات است - کسب و کار سخت است، به ویژه حلالش، اما تأمین معاش را به دنبال دارد ... و خلاصه هیچ کاری آسان نیست و اساساً «آدم شدن» سخت است.

د - در زندگی دنیوی، گاه گشایش هایی حاصل می شود که برای شیرین شدن کام و نشاط و کسب انرژی برای پویایی بیشتر است و گاه گرفتاری هایی پیش می آید، که برای حصول ارزش افزوده در این کارگاه هستی است. زمین را اگر به حال خود رها کنید، به ظاهر آسوده است، اما ارزش افزوده بخشیدن به آن مستلزم سوراخ کردن دل آن برای رسیدن به آب، زیر و رو کردن خاک آن برای آماده سازی کشت و ... می باشد.
 زندگی و رشد بشر نیز از این قواعد کمالی مستثنی نمی باشد. الماس را تا تراش ندهند، برلیان نمی شود و البته اگر زیان داشت می گفت: این تراش، سخت و دلخراش است.

ه - خدا و رحمت خدا را با انسان مقایسه کردن خطاست، لذا «چطور دلش می آید»، در مورد او صدق نمی کند.

رحمت خدا واسعه است، یعنی هر چه که وجود می یابد، تجلی همان رحمت اوست. او جواد، کریم، لطیف، رؤف، عزیز، است، هم چنان که علیم، حکیم، سمیع و بصیر است. او این عالم را بر اساس نظامات علیمانه و حکیمانه خلق کرده است و معنای رحمتش این نیست که نظام را بر هم زند. حتی معجزه یا امدادهای غیبی (که در متن سؤال شده بود که پس کجاست؟) نیز خارج از نظام خلقت و از جمله نظام «علیّ و معلولی» نمی باشد. پس اگر سلسله علل فراهم شد تا کسی کور یا بیمار یا علیل شود، می شود - چنان چه اگر سلسله علل فراهم شد تا کسی بهبود یابد، می یابد.

شمول رحمت الهی یا امداد غیبی نیز خارج از این نظام نیست، لذا فرمود: جز من را نپرستید - عبادت و اطاعت کنید - اوامر و نواهی من را انجام دهید - دعا کنید - ظلم نکنید - از پیامبر و اهل عصمت علیهم السلام تبعیت کنید - به قرآن کریم تأسی کنید - به تعقل، تفکر و علم روی آورید - برای قسط قیام کنید و ... - چرا که اینها همه در نظام «علیّ و معلولی» نقش آفرینی می کنند.

بشر، به همه اینها پشت می کند، به خود و دیگران ظلم می کند، جاهل و تجاهل را پیشه می کند ... و هنگامی که مشکلات عدیده بر خورد کرد، می پرسد: پس رحمت الهی یا امداد غیبی چه شد؟

● به خداوند اعتقاد دارم، اما این شبهه به وجود آمده که چرا خدا ما را اجباراً خلق کرد و سپس فوری در معرض امتحان قرار داد و ...؟

در ادامه این سؤال آمده است: عباراتی مثل «ماکان اکثرهم مومنین»، «و اکثرهم الکافرون»، «اکثرهم لا یعلمون»، «اکثرهم مشرکین» و ... دال بر این هستند که بیشتر انسان‌ها طعمه آتش و عذاب جهنم می‌شوند.

ایکس - شبهه | پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات: ابتدا دقت شود که نام هر سؤالی را شبهه نگذاریم. بالاخره انسان ذهن دارد، ذهن او نیز فعال است و به حسب قبول قاعده‌ی علت و معلول که از بدیهیات اولیه عقلی است، ذهن در جستجوها با سؤال مواجه می‌شود تا وقتی علم حاصل کند. و البته که تا برای ذهن سؤال ایجاد نشود، به دنبال کشف حقیقت نیز نمی‌رود.

الف - یکی از مشکلات بزرگ ذهن در عصر ما این است که آن قدر به دروغ، تخیل ما را با واژگانی چون «دموکراسی» باد کرده‌اند، که گاهی به خدا نیز معترض می‌شویم که «اصلاً چرا ما را بدون نظرخواهی و توجه به موافقت یا مخالفت مان خلق کردی؟» - می‌گوید: «من دوست نداشتم خلق شوم، پس چرا مرا خلق نمود؟» و هیچ توجه ندارد که اساساً او قبل از خلقتش نبود که دوست داشته باشد یا نداشته باشد و یا کسی نظرش را در این باره بپرسد. لذا حتی همین قدر که می‌گوید: «من دوست نداشتم خلق شوم» نیز دروغ است، چرا که اصلاً نبود که دوست نداشته باشد.

ب - چنان معترض می‌شوند که «چرا خدا ما را به اجبار خلق نمود»، که گویا خدا نیز باید محکوم «جبر و اختیار» حاکم بر مخلوقش باشد و بدون کسب اجازه از مخلوق کاری نکند! در حالی که او علیم، حکیم، فعال مایشاء و البته جبار است. یعنی کسی نمی‌تواند از دایره‌ی سلطه و مشیت او فرار کند (**لا یمکن الفرار من حکومتیک**) و هم چنین کسی نمی‌تواند میل خود را جبراً بر او تحمیل نماید. مضافاً بر این که چنان چه بیان شد، خداوند متعال برای تحقق اراده و حکمتش، نه با کسی مشورت می‌کند و نه از کسی سؤال نموده و یا اجازه می‌گیرد. چرا که این امور همه از کمبود و نیاز است و هستی و کمال محض، بی‌نیاز، غنی و منزّه از هر گونه حدّ و کاستی (سبحان) می‌باشد.

ج - مشکل بعدی ذهن ما، کمبود اطلاعات و معلومات است که جایش را شنیده‌های درست و غلط و یا ناقص پُر کرده است. اذهان عمومی گمان دارند که خدا انسان را خلق نموده تا به بهشت یا به جهنمش ببرد. در

حالی که او هدفش از خلقت انسان را خود بیان نمود و به فرمود: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» یعنی می خواهم «خلیفه» خلق کنم و جایگاهش را زمین قرار دهم.

خلیفه یعنی کسی که متجلی صفات و اختیارات «مستخلف» است. هر موجودی به اندازه‌ی ظرفیت وجودی خود، تجلی حق تعالی می باشد، اما خداوند حکیم همه اسمای خود را در انسان تجلی داد، یعنی او کامل ترین مرحله خلقت است؛ که از جمله این اسما و صفات برخوردار از قوای «اختیار و انتخاب» است. البته فقط در برخی از موارد.

ج/1- اگر دقت کنیم، اختیار ما در حد «شریعت» است و نه خلقت. ما نمی توانیم اختیار کنیم که حالا چند میلیون سال است که خورشید از مشرق طلوع می کند، این بار از مغرب طلوع کند که تنوعی هم باشد. اما می توانیم انتخاب کنیم که مسیر قله‌ی کوتاه را هدف بگیریم و یا قعر دره را.

نمی توانیم اختیار کنیم که قدمان 5 متر شود و مثل درخت 50 تا دست فعال داشته باشیم، اما می توانیم اختیار کنیم که با همین دو دست، خیر انجام دهیم یا شر، فساد و ظلم. می توانیم اختیار کنیم شکر یا نمک بخوریم یا خیر؛ اما نمی توانیم اختیار کنیم که وقتی قند و شکر می خوریم، نمک بدنام تأمین گردد یا بالا رود.

د- مشکل بعدی ذهن ما این است که اصلاً معنای «امتحان» را نمی دانیم، چه رسد به چگونگی و کیفیت و نتایج آن را. گمان می کنیم که امتحان چیزی مثل امتحان مدرسه و دانشگاه است که یا قبول می شویم یا خیر. در حالی که «امتحان»، یعنی «امکان بروز و ظهور استعدادها». اگر خداوند متعال فرمود که امتحان می کنم تا معلوم شود؛ معنایش این نیست که مانند یک ممتحن که از علم دانش پژوه اطلاعی ندارد، امتحان می کند تا با خواندن پاسخ مطلع شود؛ بلکه معنایش این است که «امتحان یعنی بروز، ظهور، تجلی و معلوم شدن علم».

ه- از این رو، امتحان یک یا چند اندیشه یا فعل خاص نیست. بلکه هر نفسی امتحان است. یعنی قوه و استعدادی به فعلیت می رسد. خواه استعداد رشد، کمال و خلیفه الهی، خواه استعداد بستن چشم به روی حقایق و انکار آنها.

و- آیاتی چون: «ماکان اکثرهم مومنین»، «و اکثرهم الکافرون»، «اکثرهم لا یعلمون»، «اکثرهم مشرکین» معنایش این نیست که اکثر انسانها الزاماً به جهنم می روند.

در قرآن حتی آیه‌ای هست که می فرماید اکثر مؤمنین، مشرک هستند!

«وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ» (یوسف، 106)

ترجمه: و بیشترشان به خدا ایمان نمی آورند جز این که همچنان مشرکند.

خُب، واقعاً جمع این دو ضد چگونه ممکن است؟ مگر ایمان و شرک متناقض نیستند؟ پس چگونه هم ایمان می آورند و هم در شرک خود باقی می ماندند؟

بله، ایمان و شرک، در محل واحد یا نقطه‌ی با هم جمع نمی شوند، مثل دوری و نزدیکی فیزیکی است که انسان نمی تواند در عین حال که به محلی دور است، به آن نزدیک هم باشد. اما اگر دو محل در نظر گرفته شود، انسانی که در نقطه‌ی واحدی ایستاده، به یکی دور و به یکی نزدیک است.

ایمان و شرک نیز همین طورند. ایمان مراتبی دارد و شرک نیز مراتبی دارد. نقطه صفر مرزی، زیر صفر و بالای صفر دارند. پس اگر اوج ایمان را صد در صد فرض کنیم، کسی که 90 درصد یا حتی 99 درصد دارد، مؤمن است، ولی همان ده یا یک درصدش شرک می شود و هیچ دلیلی نیست که بابت آن به جهنم نیز برود.

از امام صادق علیه السلام پرسیدند: چگونه ممکن است که انسان (قلب) هم مؤمن باشد و هم مشرک؟ بدین مضمون فرمودند که حداقلش شرک در زبان است. می گویند: فلانی مرا نجات داد یا اگر فلانی نبود هلاک شده بودم و ... - گفتند: پس چه بگوییم؟ فرمودند: بگویند اگر خدا او را سر راه من نگذاشته بود، هلاک شده بودم یا مُرده بودم و

ز- «اکثرهم الکافرون» نیز همین طور است. کفر که در واقع «پوشاندن حق» است نیز شدت و ضعف مرتبه دارد و انسان می تواند در مسیر رشد قرار گیرد و مراحل کفر و شرک را بگذراند. بدیهی است همین که در مسیر قرار گیرد و در صراط مستقیم حرکت کند، پذیرفته است.

«اکثرهم لا يعلمون» یا «اکثر الناس لا يعلمون» که در همه امور زندگی مشهود است. مگر اکثر انسان ها همه چیز را می دانند؟ شما هر علمی، یا هنر، یا صنعتی را در نظر بگیرید، عده‌ی کمی از آن آگاهند و بر مابقی است که در آن موارد، به آنان که واقفند رجوع کنند.

آیا اکثر انسان ها خیاطی، مکانیکی، خلبانی، پزشکی، حقوق، معماری، داروسازی، نقاشی و ... می دانند، یا اکثراً نمی دانند و به هنگام نیاز به اهلش مراجعه می کنند.

خداوند متعال نیز برای هدایت و رشد و خلیفه‌الله شدن، نبی درونی (عقل) و نبی بیرونی (پیامبران و کتاب) را برای هدایت قرار داد، آنها و جانشینان شان را «اسوه‌ی حسنه = بهترین الگو» - راسخون فی العلم - اولی الالباب - اولی الامر - انسان کامل و خلیفه‌الله - رسول و امام و ... نامید و فرمود به آنها رجوع کنید تا رشد یابید. مثل کودکی که به معلم یا دانشجویی که به استاد یا ورزشکاری که به مربی رجوع و تاسی می کند.

ح- بشر با فرمانبری از شیاطین جن و انس، همه اینها را کنار می گذارد و به جای اطاعت از الله و رسولش صلوات الله علیه و آله، به اطاعت و بندگی هوای نفس خود و دیگران مشغول می شود و چون یاد خدا و آخرت می کند، خود خدا را زیر سؤال می برد که اصلاً چرا من را خلق کردی؟ چرا امتحان می کنی؟ چرا بهشت و جهنم

می‌بری و ...؟ در حالی که باید خودش را محکوم کند که چرا از نعمت وجود بهره نمی‌بری؟ چرا از صراط حق خارج می‌شوی؟ چرا نعمات را کفران و لگد مال می‌کنی، چرا فرصت‌ها را از دست می‌دهی؟ چرا به دنبال راهنمایان حق نمی‌روی تا به حیات و سعادت ابدی برسی و بگویی خدایا تو را شکر که من را خلق کردی و نعمت وجود بخشیدی و هدایت کردی.

www.x-shobhe.ir



قرآن کریم و حدیث - تیر 1393

● با توجه به آیه 5 از سوره‌ی احقاف، آیا حضرت علی دون الله است یا خود الله؟

ایکس - شبهه | پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات: متن و ترجمه آیه مورد نظر به شرح ذیل است:

«وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّن يَدْعُو مِن دُونِ اللَّهِ مَن لَّا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَهُمْ عَن دُعَائِهِمْ غَافِلُونَ» (الأحقاف، 5)

ترجمه: و کیست گمراه‌تر از آن کس که به جای خدا کسی را می‌خواند که تا روز قیامت او را پاسخ نمی‌دهد و آنها از دعای‌شان بی‌خبرند.

الف - گاهی ذهن خودش در طرح سؤال، شیطنت می‌کند و گاهی دیگران از بیرون برای ذهن شیطنت می‌کنند؛ و هر دو حالت سبب می‌شوند که ذهن به جای کشف حقایق، به دنبال بازیگوشی و شیطنت برود.

ب - بدیهی است که از مفهوم ظاهر و نیز معنای باطن آیه و هم چنین حکم عقل چنین بر می‌آید که هر چیزی به غیر از «الله جلّ جلاله»، خلق اوست. حتی وجود نورانی اکمل و اشرف و احب مخلوقات، حضرت محمد مصطفی صلوات الله علیه و آله. اما چرا سؤال می‌شود که طبق این آیه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام، «دون الله» است یا خود خدا؟

این ذهنیت، اغلب برای توجیه شیطنت خود، کلمات حق را مطرح می‌کند تا نتایج باطل را بر آن حمل کند، چنانچه امیرالمؤمنین علیه‌السلام در پاسخ از سؤال « لا حکم الا لله » و نتیجه‌گیری در نفی حقانیت حکومت ایشان فرمودند: «كَلِمَةُ حَقٍّ وَ يُرَادُ بِهَا الْبَاطِلُ» - یعنی کلمه و جمله حق است، اما اراده‌ای که از آن شده باطل است. یا به تعبیر خودمان یعنی: آیه مستمسک قرار گرفته است.

قصد این است که می‌خواهند القا کنند که پس شیعیان با توسلات خود به حضرت علی علیه السلام یا ...، «دون الله» را می‌خوانند که طبق آیه فوق و آیاتی دیگر، نه می‌شوند و نه پاسخ می‌دهد، که البته این نتیجه‌گیری کاملاً غلط است. می‌توانستند این سؤال را به همین شکل روشن و واضح بپرسند. اما شما دقت کنید که اینها خودشان به انحاء حیل متوسل می‌شوند، تا توسل به آن بزرگواران را رد کرده و از ما بگیرند، تا ما به خود آنها متوسل شویم.

ج - «ما سوی الله» با «من دون الله» متفاوت است. «ما سوی الله» یعنی «هر چیزی غیر از خدا»، که تمامی خلق خدا، «ما سوی الله» هستند. اما «من دون الله»، یعنی پرستش، خواندن و رجوع به دیگران با کنار گذاشتن خدا (به غیر از آن چه خدا فرموده و مقرر کرده است).

د - حال پرسیم: آنان که موحد هستند و «من دون الله» هیچ پرستش و عبادتی ندارند و جز او را نمی خوانند، چگونه اطاعت و عبادت می کنند؟ آیا به خودشان وحی رسیده است؟ آیا بدون واسطه و وسیله هدایت شده اند - آیا بدون واسطه و وسیله کسب علم و فیض می کنند - کدام کار بشر بدون توسل به هزاران هزار واسطه و وسیله انجام می پذیرد؟ [حتی نوشیدن یک جرعه آب نیز با توسل به میلیون ها واسطه و وسیله شناخته شده و نشده میسر می گردد]. خداوند متعال کدام فیض را (از فیض وجود گرفته تا فیض ربوبیت و هدایت) بدون واسطه به انسان داده است که انسان بتواند بدون واسطه آن را اخذ نماید؟! یک نمونه بیاورند.

ه - اگر قصد از سؤال، فهم چگونگی رابطه انسان موحد و مؤمن با خداست، پرسند:

* - با توجه به آیات قرآن کریم و تسری «ولایت الله» در ولایت رسول الله و سپس معصومین علیهم السلام، جایگاه حضرت علی علیه السلام کجاست؟

* - با توجه به آیه کریمه ذیل، تکلیف و وظیفه ما مقابل ولایت، امامت و خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام چیست؟ آیا رسول (ص) دستوری داده که باید اطاعت شود و همان اطاعت خداست؟

«مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ تَوَلَّىٰ فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا»

ترجمه: هر کس از پیامبر فرمان ب برد در حقیقت خدا را فرمان برده و هر کس رویگردان شود ما تو را بر ایشان نگهبان نفرستاده ایم.

* - پرسند: با توجه به آیات عدیده در خصوص اطاعت رسول اکرم صلوات الله علیه و آله، اولی الامر، راسخون فی العلم، اولی الالباب، انعمت علیهم و ...، پس رابطه مستقیم با خدا چه می شود؟

* - پرسند: وقتی فرموده که جز من را نخوانید، مشرک نشوید و ...، مفهوم آیه ذیل که خطاب به مؤمنین است و صراحتاً امر به توسل کرده است چه می شود؟

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» (المائدة، 35)

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده اید! از خدا بترسید و [برای تقرب] به سوی او وسیله بجویید و در راه او جهاد کنید، باشد که رستگار شوید.

* - پرسند: چطور ما در هر امر کوچک و بزرگی، در رشد مادی یا معنوی، در هر راه حق یا باطلی، ناچاریم به وسائط و وسایل متوسل گردیم، از کسب علم و توسل به کتاب و معلم گرفته، تا کسب روزی، یا بهبود سلامتی و

... به همه و هر چیزی متوسل می شویم، پس چرا تا بحث توسل به اهل بیت علیهم السلام پیش می آید، با شدت مقابله کرده و می گویند: حرام و شرک است؟

و - پس خواندن غیر خدا (*يَدْعُو مِنْ دُونِ اللَّهِ*)، یعنی پرستش، توسل و شفاعت و هر گونه گرایش و راهی که خارج از فرمان او باشد، نه این که به خود خدا هم درس توحید بدهند و به او بگویند: [العیاذ بالله]، اقامه نماز، تلاوت قرآن، رجوع به آموزه های حدیث (سنت نبوی ص) که همه نوعی توسل است، و نیز وسیله قرار دادن هر آن چه تو آنها را وسیله ی کمال و قرب خودت قرار داده ای، شرک است! ما هر کاری که بکنیم، نوعی توسل است برای قرب الی الله. چه نماز بخوانیم، چه صدقه دهیم، چه روزه بگیریم، چه به اهل عصمت علیهم السلام تأسی کرده و از آنان تبعیت نماییم و ...، هیچ کدام خودشان هدف نیستند، هیچ کدام «من دون الله» نیستند، بلکه همه وسیله قرب به او هستند.

لذا اگر کسی به آن چه خداوند مَنّان فرموده گردن نهد، به هر کس که او تعیین کرده رجوع نکند، از هر آن کس که خدا او را رسول و امام و ولی الله قرار داده اطاعت و تبعیت نکند - معرفت و مودت آنها را نداشته باشد - و در یک کلمه، به این اسباب هدایت الهی، متوسل نگردد، هرگز هدایت نخواهد شد. بی تردید گمان این که با قرآن می توانند به جنگ خدا بروند و توسل به طواغیت و إله های بیرونی و نیز إله های درونی نفس را جایگزین توسل به اهل عصمت علیهم السلام نمایند، فرض باطل و تلاش بی نتیجه ای است.

● پیامبر اکرم (ص) به چه کسانی لقب داده اند (مانند ذوالشهادتین - صدیق - سیف الاسلام و ...) و

اینکه افرادی مانند خالد بن ولید و ابوبکر و عمر چگونه به القاب معروفشان ملقب شدند؟

ایکس - شبهه | پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات: القابی که ایشان دادند و بیشتر به اهل بیت عصمت علیهم السلام اختصاص دارد، بسیار است، اما راجع به دو لقب «صدیق» و «فاروق» به نکات ذیل اشاره می شود.

نزد اهل تسنن، ابوبکر به لقب «صدیق» و عمر به لقب «فاروق» معروف می باشند که البته به اسناد معتبر در منابع اهل تشیع و تسنن، هر دو از القاب امیرالمؤمنین، امام علی علیه السلام می باشد، که در ذیل به بیان چند حدیث از منابع بسیار معتبر اهل سنت بسنده می گردد:

الف - صدیق:

*- ابن ماجه قزوینی که یکی از صحاح ششگانه اهل سنت به نام «سنن ابن ماجه» به او تعلق دارد، با ذکر اسناد بسیاری آورده است:

«عَنْ عَبَّادِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ قَالَ عَلِيٌّ أَنَا عَبْدُ اللَّهِ وَأَخُو رَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأَنَا الصَّدِيقُ الْأَكْبَرُ لَا يُعْطَاهَا بَعْدِي إِلَّا كَذَّابٌ صَلَّى قَبْلَ النَّاسِ بِسَبْعِ سِنِينَ»

ترجمه: عباد بن عبد الله گوید: علی علیه السلام فرمود: من بنده خدا، برادر رسول خدا و صدیق اکبر هستم، پس از من جز دروغگو کسی دیگر خود را «صدیق» نخواهد خواند، من هفت سال قبل از دیگران نماز می خواندم.

منابع: این حدیث در منابع اهل سنت بسیاری نقل شده است، از جمله: [سنن ابن ماجه، ج 1، ص 44 - البداية والنهاية، ج 3، ص 26 - والمستدرک، حاکم نیشابوری، ج 3، ص 112]

*- هم چنین ابن قتیبه دینوری در کتاب المعارف خود به بیانی اشاره می کند که حاکی از زمزمه‌ی ملقب کردن ابوبکر به صدیق و تصحیح حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام دارد. او به نقل از معاذ می نویسد:

«عن معاذة بنت عبد الله العدوية سمعت علي بن أبي طالب على منبر البصرة وهو يقول **أنا الصديق الأكبر** آمنت قبل ان يؤمن أبو بكر وأسلمت قبل أن يسلم أبو بكر»

معاذه دختر عبد الله گوید که از علی بن ابی طالب علیه السلام شنیدم که بر بالای منبر بصره می فرمود: من صدیق اکبر هستم، ایمان آوردم قبل از آن که ابوبکر ایمان بیاورد، اسلام آوردم قبل از آن که ابوبکر اسلام بیاورد.

منابع: المعارف - ابن قتیبه، ص 169 - تهذیب الکمال، المزی - ج 12 - ص 18 - 19 - البداية والنهاية، ابن کثیر - ج 7 - ص 370

ب - فاروق:

پیامبر عظیم الشأن صلوات الله علیه و آله، خطاب به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند:

«أنت الصَّدِيقُ الْأَكْبَرُ و أنت الفاروق الذي يفرق بين الحقّ و الباطل...»

ترجمه: تو آن صدیق اکبری. و تو همان فاروق هستی که درست و نادرست را از هم جدا می سازی.

به این حدیث نیز در بسیاری از منابع معتبر اهل سنت تصریح شده است که از آن جمله است:

منابع: ذخائرالعقبی، ص 56 - المواقف قاضی ایجی، ص 409 - الرياض النضرة محب الدین طبری، ج 3، ص 96 - مسند شمس الاخبار قرشی، ج 1، ص 94

روایت منقول اهل سنت در اختصاص این لقب به شیخین:

یک بیان از اهل سنت نقل شده است و آن را به رسول الله صلوات الله علیه و آله نسبت داده اند که فرمود:

«ما فی الجنة شجرة إلا مكتوب علی كل ورقة منها: لا إله إلا الله. محمد رسول الله. أبو بكر الصديق: عمر الفاروق. عثمان ذو النورین»

ترجمه: در بهشت درختی نیست، الا آن که روی هر برگ آن نوشته است: محمد رسول خدا، ابوبکر صدیق، عمر فاروق و عثمان صاحب دو نور است.

در روایت دیگری به نقل از ابی الدرداء آورده‌اند:

«عن أبی الدرداء عن النبی صلی الله علیه وسلم قال: «رأیت لیلۃ أسری بی فی العرش فرندۃ خضراء فیها مكتوب بنور أبيض: لا إله إلا الله محمد رسول الله أبو بكر الصديق عمر الفاروق»

ترجمه: ابی درداء از پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله وسلم نقل می‌کند که آن حضرت فرمود: در شب معراج دیدم که در عرش خداوند بر لوحی سبز با نور سفید نوشته شده بود «خدایی جز خدای یکتا نیست، محمد صلی الله علیه وآله وسلم رسول او است، ابوبکر صدیق و عمر فاروق است!»

اما، مهم این است که اکابر اهل سنت، این روایات را نقل کرده‌اند، منتهی نه تنها تأیید ننموده‌اند، بلکه تصریح کرده‌اند به این که ضعیف است، دروغ است، راوی مکذب است، سند اعتبار ندارد و ...، مانند:

*- ابن جوزی که می‌نویسد: این حدیث صحیح نیست و کسی که به آن متهم است عمر بن اسماعیل است.

یحیی بن معین در باره او گفته است: سخن او ارزش ندارد، دروغ‌گو است، آدمی بد و خبیث است. نسائی و دارقطنی گفته‌اند: حدیث او متروک است. (الموضوعات، ابن جوزی، ج 1، ص 327)

*- و مجدد تأکید می‌نماید: (هذا باطل موضوع و علی بن جمیل کان یضع الحدیث ...) - این روایت باطل و

ساختگی است و علی بن جمیل حدیث جعل می‌کرده است. (الموضوعات، ابن جوزی، ج 1، ص 336)

*- و می‌افزاید: این حدیث از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم صحیح نیست؛ زیرا ابوبکر صوفی و محمد بن

مجیب (راویان حدیث) هر دو دروغ‌گو هستند، این سخن را یحیی بن معین گفته است. (همان، ص 337)

*- هم چنین سایر علما و بزرگان اهل سنت، این قبیل احادیث را جعلی و سند آن را ضعیف و راویان‌شان را

دروغ‌گو یا جاعل حدیث معرفی کرده‌اند. مانند:

هیشمی (مجمع الزوائد، الهیثمی، ج 9، ص 58) - متقی هندی (کنز العمال، ج 13، ص 236) - شمس الدین

ذهبی (میزان الاعتدال، ذهبی، ج 1، ص 540)

● تفاوت مُلک و ملکوت چیست؟ مثلاً آسمان‌های هفت گانه جزء عالم مُلکند یا ملکوت؟ یا معراج پیامبر به در عالم ملک بوده یا ملکوت؟ وجه تمایز آنها چیست؟

ایکس - شبهه | پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات: وقتی به عالم ماده نگاه کنید، مشاهده می کنید که تو در تو و لایه در لایه است. از جرم به سلول، از سلول به اتم، و خلاصه الکترون، نوترون و ... به عوالم متفاوت همین عالم توجه نمایید، عالم جامدات، عالم نباتات، عالم حیوانات و عالم انسان که همه را در یک کلمه «عالم طبیعت» می گویند را شهود می نماید.

پس، عوالم وجود تو در تو و مرتبه در مرتبه است و البته پیچدگی و مراتب عوالم غیر مادی به مراتب بیشتر و گسترده تر می باشد.

از این رو در تقسیم بندی های متفاوت که از منظرهای گوناگون انجام شده، با اسامی عوالم بسیاری آشنا می گردید، مانند: عالم خلق، عالم امر، عالم جبروت، عالم ملکوت، عالم ناسوت، عالم عقل و ...

الف - حکما در یک دسته بندی کلی و اولیه، عالم هستی را به دو بخش «مادی یا غیر مادی» تقسیم کرده اند که اصطلاحاً به آن «طبیعت و ماوراء الطبیعت» گفته می شود.

در این تقسیم بندی، هر چه محسوس است را «عالم مُلک» خوانده اند، یعنی «عالم خلق»، یا «عالم ماده و حرکت و زمان و مکان. به عبارت دیگر: عالم طبیعت و محسوسات = عالم دنیا» و بنا به تعریفی، عالمی که دارای صورت و طول و عرض و عمق و رنگ است اما فاقد حرکت و زمان و تغییر و وزن می باشد را «عالم مُثل یا عالم ملکوت» خوانده اند.

ب - در قوس نزول «انا لله»، اولین عالم پس از اسمای الهی (که خلقت تجلی آن اسما می باشد) را عالم «جبروت» خوانده اند - عالم پایین تر ملکوت است - و عالم پایین تر «ناسوت» و طبیعت است.

هم چنین در ادبیات قرآنی با «عالم غیب» و «عالم شهود» آشنا می شویم. یعنی آن چه محسوس و مشهود است «شهود» و آن چه هست، اما محسوس نیست «غیب» نامیده می شود. لذا از صفات مؤمنین را «**الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ**» بیان داشت، یعنی ماده گرا و بی بصیرت نیستند و شناخت آنها به ماده و خواص آن اختصاص ندارد.

ج - در قرآن کریم به خالقیت، الوهیت و ربوبیت الله جلّ جلاله، بر همه این عوامل تصریح شده است، چنان چه در یک آیه تصریح شده است:

«**لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ**» (آل عمران، 189)

ترجمه: و فرمانروایی (ملکیت حقیقی) آسمان‌ها و زمین از آن خداست و خدا بر هر چیزی تواناست.

و در آیهی دیگری تصریح شده است:

« فَسُبْحَانَ الَّذِي يَبْدِيهِ مَلَكُوتَ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ » (یس، 83)

ترجمه: پس [شکوهمند و] پاك است آن کسی که ملکوت هر چیزی در دست اوست، و به سوی اوست که بازگردانیده می شوید.

تأکید در « وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ » پس از « مَلَكُوتَ كُلِّ شَيْءٍ » قابل تأمل و توجه است. چنان چه مرحوم علامه طباطبایی (ره)، فرمودند:

«با انضمام این آیه به ما قبلش این معنا به دست می آید که: مراد از "ملکوت" آن جهت از هر چیزی است که رو به خداست، چون هر موجودی دو جهت دارد، یکی رو به خدا، و یکی دیگر رو به خلق. ملکوت هر چیز آن جهتی است که رو به خدا است، و ملك آن سمت رو به خلق است ممکن هست بگوییم: ملکوت به معنای هر دو جهت هر موجود است، و آیات زیر هم بر همین معنا حمل می شود، « وَ كَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ لِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ » « 3 » و "أَوْ لَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ" و « قُلْ مَنْ يَبْدِيهِ مَلَكُوتَ كُلِّ شَيْءٍ ».

و اگر فرموده ملکوت هر چیزی به دست خداست، برای این است که: دلالت کند بر اینکه خدای تعالی مسلط بر هر چیز است، و غیر از خدا کسی در این تسلط بهره و سهمی ندارد. و برگشت معنا در آیه « فَسُبْحَانَ الَّذِي يَبْدِيهِ مَلَكُوتَ كُلِّ شَيْءٍ » به این است که: خدا از استبعادی که مشرکین در مساله معاد می کنند، منزّه است، چون مشرکین غافلند از اینکه ملکوت هر چیزی به دست خدا و در قبضه قدرت اوست.

و جمله «وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» خطاب به عموم مردم است، چه مؤمن و چه مشرک، و هم بیان نتیجه ای است از بیان سابق بعد از تنزیه خدا. (المیزان، ذیل آیه کریمه)

د - اما معراج، فوق عوالم ناسوت و ملکوت بوده است، چنان چه فرمود تا «سدرة المنتهی» بوده است، حتی در اوج و مقامی که حضرت جبریل امین نیز امکان ورود به این مرتبه و این عالم را نداشته است. پس آسمان اول، همان عالم ناسوت و طبیعت است - و آسمانهای بعدی به عوالم بالاتر و غیر مادی اختصاص دارد.

www.x-shobhe.ir



سیاسی - تیر 1393

● **آنارشسیسم یعنی چه؟ آیا این فرقه‌ها و مکتب‌های غربی که مثل خوره به جان جوان‌ها افتاده‌اند، خاصه مکتب آنارشسیست چگونه است و دلایل رد این مکتب چیست؟**

ایکس - شبه | پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات: با اندک مطالعه‌ای در سیر «فلسفه غرب» یا «سیر تحول اندیشه و از جمله اندیشه‌ی سیاسی» در غرب، به وضوح و به راحتی مشهود است که می‌توان نظریه‌پردازان غربی را به دو دسته‌ی «اندیشمندان پیشرو» و «اندیشمندان پیرو» تقسیم نمود. البته منظور از پیشرو و پیرو، ارائه‌ی نظریات بدیع و یا مبتنی بر نظریات و تئوری‌های گذشتگان نمی‌باشد، بلکه منظور «پیشرو و پیرو سیاست = حاکمیت» است. تا یک قرن پیش، فلاسفه و اندیشمندانی در غرب ظهور می‌کردند که نظریات آنها در جهان‌بینی و بالتبع ایدئولوژی بدیع بود و گاه نظریات آنها نقش مؤثری در سیاست نیز می‌گذاشت، اما بعد از آن شاهد اندیشمندانی هستیم که فقط در راستای اهداف امریکا در به اصطلاح جهانی شدن یا در واقع جهانی‌سازی [Globalism]، نظریه‌پردازی می‌کنند. از این رو شاهدید که تقریباً از نیم قرن پیش تا کنون، به رغم رشد علمی بشر در تمامی زمینه‌ها و از جمله «تکنولوژی ارتباطات»، دیگر فیلسوفی در غرب نام‌آور نگردیده است، اما تا دلتان بخواهد، «جامعه‌شناسان» جای فیلسوفان را گرفته‌اند. چرا که راه فلسفه (عقلانیت) و نتیجه‌ی نهایی آن مشخص است و نظریات غیر عقلی به راحتی نقد و رد می‌شوند، اما در جامعه‌شناسی، نیازی به دلیل نیست، کاری ندارند که جهان و عالم هستی چگونه است، بلکه می‌پردازند به این که جامعه یا جوامع چگونه‌اند؛ و نتیجه می‌گیرند که باید چگونه باشد و ما هستیم که آن را به این نقطه مطلوب می‌رسانیم.

در فلسفه، انسان به طبقات تقسیم نمی‌شوند، اما در «جامعه‌شناسی» طبقات وجود دارند، لذا انسان درجه یک، دو و سه تعریف می‌شود و قربانی شدن درجات پایین‌تر، برای رشد و رفاه مراتب بالاتر توجیه می‌شود. پس کشتار جمعی منطقی جلوه می‌کند.

به همین دلیل شاهدیم که معرفی، تبلیغ، ترویج و دعوت به مکاتب و اندیشه‌های متفاوت نیز مانند گذشته نیست، بلکه قدرت‌ها و دولت‌ها به حمایت آنها برخاسته‌اند. «چرا که سفارش خودشان است». بالاخره هر حرکتی، حتی جنایت و نسل‌کشی، باید مبتنی بر «اندیشه» یا تئوری و نظریه‌ی [حتی به ظاهر] فلسفی باشد تا از حمایت اذهان عمومی برخوردار گردد.

آنارشسیسم:

آنارشسیسم یک تعریف لغوی دارد و یک تعریف اصطلاحی. تعریف لغوی آن، برای بی‌هویت نمودن و به آشوب کشیدن ملت‌های ممالک هدف تبلیغ و القا می‌شود و تعریف اصطلاحی آن برای محکوم کردن هر گونه مخالفت در غرب به کار می‌رود.

تعریف لغوی: بنا به تعریف «هیوود، اندرو»: واژه‌ی آنارشسیسم ریشه در زبان یونانی دارد و ترکیبی از (archos)

به معنی سرور، سر، رئیس و حکومت است و پیشوند (an) برای منفی کردن می‌باشد. پس می‌توان سروری ستیزی یا حکومت‌ستیزی را معادله‌ای مناسبی برای این واژه دانست و از لحاظ لغوی آنارشسی به معنی «بی‌حکومتی» است. (مفاهیم کلیدی در علم سیاست، ترجمه حسن سعید کلاهی و عباس کاردان، ص 57) دقت شود که ریشه اصلی تئوری آنارشسیسم، مخالفت با حکومت وقت نبود، بلکه به ظاهر مخالفت با هر گونه نهاد سازمان بود که با هدف توجیه مخالفت با «کلیسا» بنا نهاده شد و سپس دامنه‌ی آن را وسعت دادند.

نقد - البته می‌توان با تقریر یک یا چند کتاب، «آنارشسیسم» را از ابعاد متفاوتی به نقد کشید و دلایلی برای بطلان آن ایفاد نمود، هر چند که خود هیچ دلیلی برای اثبات آن اقامه ننموده‌اند و طبق معمول تئوری مبتنی بر شعار است. می‌گویند: انسان باید به جایی برسد که هیچ حکومتی بالای سرش نباشد، هیچ سازمان یا نهادی، چیزی را بر او دیکته و تحمیل نکند و همگان با میل خود مشارکت کنند و ...

اما همگان و خود نیز می‌دانند که هیچ اجتماعی بدون ساختار و هیچ ساختاری بدون نظم و هیچ نظامی بدون حاکمیت و حکومت نخواهد بود. حتی اگر این ساختار، وجود یک شخصی باشد که به تنهایی زندگی می‌کند، چه رسد به ساختارهای اجتماعی.

بدن انسان دارای اعضا و نیز میلیاردها سلول است که اگر چه هر کدام کار خود را می‌کنند، اما در یک مجموعه‌ی به هم پیوسته قرار دارند که چگونگی عملکرد هر کدام، در تمامی اعضا و سلول‌های دیگر، تأثیر مستقیم یا غیر مستقیم مثبت و یا منفی می‌گذارد و این بدن به عنوان یک جامعه‌ی منسجم، از سازمان و نیز قوانین و حکومت و حاکم (مغز) برخوردار است.

ساختار زندگی اجتماعی نیز همین‌طور است. حتی اگر اجتماع دو نفره باشد، چه رسد به اجتماعی چند میلیونی و یا چند میلیاردی جامعه بشری.

پس، تا وقتی «نظم» هست، ارتباطات نیز هست و تا وقتی ارتباط وجود دارد، قوانین نیز اجتناب ناپذیر می‌باشند؛ و تا وقتی قوانین بر طبیعت و ماورای طبیعت حاکم است، حکومت و حاکمیت نیز هست و چاره‌ای از آن نیست، هر چند که شعارهای بسیاری در مخالفت با آن بدهند.

تعریف اصطلاحی: در اصطلاح «آنارشسیسم» را «بی‌قانونی و هرج و مرج» تعریف کرده‌اند. لذا هر کجا «آنارشسیسم» به نفع‌شان باشد، می‌گویند: «این تعریف اصلاً درست نیست»، و هر کجا به نفع‌شان نباشد، می‌گویند: «کاملاً درست است و ما نمی‌توانیم این هرج و مرج، بی‌قانونی، بی‌حکومتی و ... را بپذیریم و با آن مخالفت می‌کنیم».

به عنوان مثال: در جوامع ما و مثل ما، در سرتاسر جهان القا می‌کنند که «دموکراسی و لیبرال دموکراسی»، یعنی بشر کاملاً آزاد است و هیچ قانون و بالتبع حکومت و یا نهاد و سازمانی نباید قانون یا رفتاری را بر او تحمیل کند، پس علیه حکومت‌ها و نهادهای خود قیام کنید تا آزاد شوید. اما در جوامع خود می‌گویند: «حتی دموکراسی به این معنا نیست که همگان می‌توانند در هر عرصه‌ای و از جمله سیاست و حکومت، اظهار نظر کنند و یا رأی دهند» امروزه می‌گویند: «به ویژه در حکومت، رأی با نخبگان است، نه با اکثریت مردمی که نمی‌دانند؛ و اگر همین تعریف در قالبی اصولی‌تر در اسلام مطرح شود، می‌گویند: «این دیکتاتوری و حاکمیت دینی است که محکوم می‌باشد!»

در جوامع غربی (امریکا و اروپا)، لفظ آنارشسیسم، به مثابه یک ناسزا تلقی می‌شود؛ حتی هر مخالف منطقی را «آنارشسیست» می‌خوانند، به معنای انسان یا گروه یاغی، بی‌نظم و نظم شکن، طغیان کننده و هرج و مرج طلب. * - البته «آنارشسیسم»، خودش خود را نفی می‌کند، چرا که در هر حال نظمی دارد و اگر بخواهد تحولی ایجاد کند، گروه و سازمان و ساختاری تشکیل می‌دهد که حتماً قوانین و سلسله مراتبی دارد و آنارشسیسم را به خود راه نمی‌دهد.

● آیا امام زمان علیه‌السلام، اینگونه که در برخی وبلاگ‌ها و ...، روایاتی به سند بحارالانوار یا کتب دیگر نوشته‌اند، خشن است؟

ایکس - شبهه | پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات: خشم و خشنونت نیز جزو کلماتی چون دموکراسی و حقوق بشر و بسیاری از اصطلاحات دیگر، ابزار و حربه‌ای به دست کفار خشن و خون‌آشام قرار گرفته است. هر جنایتی می‌کنند؛ سپس هر عکس‌العمل، دفاع یا مقابله‌ای را «خشنونت»، «دیکتاتوری»، «تروریسم»، «نقض

حقوق بشر» و ... می خوانند. ندیدید و نشنیدید که اخیراً امریکا در مقابل این جنایات وحشتناک اسرائیل مدعی شد: «به اسرائیل حق می دهیم از خودش دفاع کند و چگونگی این دفاع را نیز خودش تشخیص می دهد؟» - پس می پرسیم: خشونت یعنی چه و خشن یعنی کی؟

الف - هر جا که رحمت باشد، غضب نیست هست و هر جا لطف باشد، شدت نیز هست، و هر کجا ثواب (باشد)، حتماً عقاب هم وجود دارد. خداوندی که «ستار العیوب، غفار الذنوب، سریع الرضا و ارحم الراحمین» است، «سریع الحساب و شدید العقاب» نیز هست.

هم چنین هر کجا جاذبه باشد، لابد دافعه نیز هست. چنان چه یک عده جذب معرفت و محبت الهی می گردند و یک عده هر وقت نام خدا، وحدانیت خدا و ذکر او به میان آید، حتی حالشان به هم می خورد و متقابلاً اگر ذکر محبوب های خودشان به میان آید، بشاش و شاداب می گردند:

«وَإِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَإِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ» (الزمر،

45)

ترجمه: و چون خدا به یگانگی (وحدانیت) یاد شود، دل های کسانی که به آخرت ایمان ندارند دچار نفرت (مشمئز) می شود، و چون کسانی غیر از او یاد شوند، به ناگاه آنها مسرور می شوند.

ب - انبیای الهی، پیامبر عظیم الشأن، حضرت محمد مصطفی و معصومین صلوات الله علیهم اجمعین و از جمله حضرت امام مهدی سلام الله علیه، اسلام، قرآن، حدیث و سنت نبوی و حتی مؤمنین و سلوک آنها نیز از این قاعدهی «جاذبه و دافعه» و بالتبع «رحمت و غضب - یا شدت» مستثنی نمی باشند. چنان چه خداوند رحمان و رحیم، در قرآن کریم، خطاب به رسولش که او را «رحمة للعالمین» خوانده است، دستور خشم و سخت گرفتن بر کفار و منافقین می دهد و امام زمان علیه السلام نیز چه در خلق و چه در خُلق - چه در صورت و چه در صیرت، شبیه ترین شخص به ایشان می باشند:

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ» - التوبة، (73)

ترجمه: ای پیامبر! با کافران و منافقان جهاد کن و بر آنان سخت بگیر و جایگاهشان دوزخ است، و چه بد سر انجامی است.

و چنان چه می فرماید: حضرت محمد صلوات الله علیه و تمامی کسانی که با او هستند، از این دو صفت برخوردارند: «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ - الفتح، 29»

انسان تجلی اسمای الهی است و انسان کامل، مظهر اتم اسمای الهی می باشد که رحمت و غضب نیز از اسما و صفات اوست.

ج - به رغم آیات صریح قرآن کریم و نیز حکم عقل سلیم، بسیاری سعی دارند القا کنند که خیر، خدا فقط رحم دارد و غضب ندارد، جهنمی هم در کار نیست و اگر باشد عذابکی محدود است [ادعای یهودیان که در قرآن نیز آمد است]، خدا بندگانش را دوست دارد و عذاب نمی کند ...؛ پس بروید هر کاری که دلتان خواست انجام دهید! یعنی ارسال همه انبیا و بشارت‌ها و انذارهای‌شان نیز تکذیب می‌شود. همین تبلیغات سوء را نیز راجع به حضرت مهدی علیه‌السلام می‌کنند.

ج/1 - اهداف اصلی از این ضد تبلیغ و ترویج این انحرافات فکری، از یک سو ضایع کردن روح و میل به تقوا در مردم است تا به فساد و تباهی کشیده شوند و از سوی دیگر، تطهیر جنایات مستکبرین صهیونیست می‌باشد. به مردم القا می‌کنند که اولاً بی‌جهت کفار، مشرکین، منافقین و ظالمین جنایتکار و ددمنش را دشمنان خدا و مورد غضب آنها نپندارید، لعن نکنید، مرگ بر نگوئید، دشمنی نکنید و ...، خدا همه‌ی آنها را دوست دارد و عذابی هم برای آنان در نظر نگرفته است - ثانیاً اگر مقابل جنایات آنها بایستید، با آنها مخالفت و دشمنی کنید و یا بجنگید، «خشونت‌طلبی» کرده‌اید که صفت خیلی بدی است (!؟) - یعنی بگذارید هر کاری که می‌خواهند بکنند، و شما به جای آن که مسلمان و تسلیم خدا باشید، تسلیم آنان گردید.

برخی نیز (که خود باوری ندارند) می‌خواهند مسلمانان و مؤمنان را از ظهور و قیام ایشان بتراسند، تا نگاهی منتظرانه به ایشان و مهدویت نداشته باشند و در لسان و عمل دعا و همت برای ظهورش نمایند و قلب‌شان امیدوار و خواهان نباشد، تا محکوم و مرعوب و تسلیم طاغوتیان گردند.

د - حضرت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، به میهمانی یا جشن تولد نمی‌آیند، بلکه «قیام به قسط» می‌کنند برای ریشه‌کنی جهل، کفر، شرک، نفاق، ظلم، جرم، جنایت، استکبار، استعمار، استثمار، نسل‌کشی، فساد، فحشا ... و آن چه این شیطان‌پرستان بر دنیا حاکم کرده‌اند.

*** -** بدیهی است این قیام، اگر چه دعوت به حق و اصلاح است، اما مانند هر هدف و حرکت دیگری «جاذبه و دافعه» دارد، پس موافق و مخالف دارد. دوست و دشمن دارد.

*** -** بدیهی است که به ایمان، صلح، صفا و وحدت دعوت می‌شود، اما دشمنان، آرام ننشسته و تسلیم نمی‌گردند، بلکه جنگ‌ها و خونریزی‌های شدیدی به راه می‌اندازند [کفار، انقلاب ما و اندکی بیداری مسلمانان را تحمل نمی‌کنند، چه رسد به قیام جهت استقرار حکومت عدل جهانی]. و صد البته حضرتش نیز در مقابل جنایات و گردنکشی‌های آنان، با دسته گل و شیرینی و لبخند به استقبال نمی‌روند و فقط به گفتمان توأم با تسامح و تساهل بسنده نمی‌نمایند. بلکه به شدت برخورد کرده و ریشه‌کن می‌نمایند.

پس، هر کس جذب رحمت «امام الرحمة» گردید، مشمول رحمت واسعه‌ی الهی می‌گردد، و هر کس به مقابله برخاست، با غضب و شدت ایشان که تجلی همان غضب الهی است مواجه می‌گردد، لذا فرمود: او خیر است برای شما، اگر از مؤمنین باشید.

● **آیت‌الله مصباح در زمان احمدی‌نژاد گفت: وقتی حکم را از ولی فقیه گرفته، اطاعت واجب است - اما به آقای روحانی می‌گوید: «دین را در فیضیه آموختی یا لندن» - بعداً هم احمدی‌نژاد را نقد کرد و ...؟**

ایکس - شبهه | پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات: ما نمی‌دانیم که ایشان راجع به آقای احمدی‌نژاد چنین فرموده‌اند یا خیر؟ اما مضمون «دین را در فیضیه آموختی یا لندن» که خطاب به آقای روحانی بود را در رسانه‌ها خوانده‌ایم. منتتهی برای روشن شدن اصل مطلب، صرف نظر از حب‌ها و بغض‌ها و جانبداری‌ها، به نکات ذیل دقت نمایید:

الف - بحث اطاعت، همیشه در مقابل «دستور = امر» می‌باشد، نه نظریه؛

ب - بدیهی است که وقتی کسی در چارچوب قوانین جمهوری اسلامی ایران و به رأی مردم انتخاب شد و دولتی تشکیل داد، دستورات دولتی که توسط رئیس جمهور یا وزرا ابلاغ می‌شود، لازم الاجراء می‌باشند. البته دولت نیز حق ندارد خارج از چارچوب قانون حکم دهد و اگر تخلف نمود، مجلس و ...، موظف و مکلف هستند.

ج - دستورات رئیس جمهور (دولت) در قالب مصوبه و بخشنامه ابلاغ می‌گردند و نه نظریه. محدوده‌ی این دستورات نیز باید در چارچوب اختیارات و وظایف تعریف شده برای «قوه مجریه» باشد. بدیهی است که نظریه‌پردازی در خصوص «دین»، در این چارچوب نمی‌باشد؛ همان طور که رئیس جمهور خود به آن اذعان دارد. حالا اگر برخی از مقامات و حتی رئیس جمهورها، از این فرصت، امکان، اشتها، تریبون و ...، برای ابراز نظریات شخصی خود [به ویژه راجع به دین] بهره‌برداری می‌کنند، امر دیگری است. و البته صادقانه‌تر است اگر این‌گونه نظریات را قبل از انتخاب شدن بدهند.

د - آنجا که سخن از لزوم اطاعت است، در مقابل دستورالعمل‌ها و تصمیمات است که در چارچوب قوانین اتخاذ و ابلاغ می‌گردد، اما آن جا که گفته می‌شود: «دینت را از فیضیه آوردی یا انگلستان»، در مقابل نظریه‌پردازی است. چه کسی گفته که حتی نظریات رئیس جمهور باید اطاعت شود؟!

ه - علما و بالاحص فقها، در مورد «دین» و معارف و احکام دینی، با کسی تعارف و شوخی ندارند. لذا ممکن است که بنا به مصالح کلی، نسبت به عملکردهایی در دولت‌ها یا مواضعی موافق نباشند، سکوت کنند و یا حتی

همراهی کنند تا کار به صلاح کشیده شود و یا دست کم به مفسده‌ی بیشتری کشیده نشود، اما اگر مبانی اساسی اسلام در اعتقادات و نیز احکام، دستخوش تحریف یا سوء استفاده سیاسی گردد، حتماً و حتماً بسیار محکم رد می‌کنند؛ خواه احمدی‌نژاد یا مشایی بگویند، یا روحانی، یا هاشمی، یا خاتمی، یا حجاریان و به ویژه اگر بوی سکولاریسم بدهد که با اساس مبانی اسلامی و نیز اساس جمهوری اسلامی ایران منافات دارد.

و - دقت کنیم که هر کسی آزاد است و می‌تواند نظری داشته باشد، اما دو نکته بسیار مهم است.

اول آن که اگر کسی در جایگاه مکتب خاصی قرار گرفت و خود را از آن طیف معرفی کرد، نباید نظرات مخالف را به نام آن مکتب، دین و مذهب ارائه دهد. همان‌طور که از یک پزشک سوء استفاده تجاری انتظار نمی‌رود - از یک آدم فرهنگی رفتار غیر فرهنگی از خود نشان دهد، از یک روحانی انتظار نمی‌رود که مبتلا به مفساد اعتقادی، اخلاقی و رفتاری شود ...، از یک کسی که مدعی اسلام شناسی و ملبس به لباس روحانیت می‌باشد نیز انتظار نمی‌رود که خلاف چارچوب‌های معرفتی دینش، نظریه‌پردازی نماید.

دوم: کسی که در این نظام از سوی مردم انتخاب می‌شود، باید دقت کند که اولاً مردم چون اسلام و بالتبع نظام جمهوری اسلامی ایران را پذیرفته و انتخاب نموده‌اند، به او رأی داده‌اند و ثانیاً چون او خود را معتقد به اسلام، نظام، ولایت و قانون اساسی معرفی کرده و جلوه داده است، مورد قبول قرار گرفته است. لذا پس از کسب رأی و صدرات، تغییر جهت دادن، مطلوب هیچ کس نیست.

و - ما (مردم)، یا مسلمان و انقلابی هستیم، یا اگر مسلمان و انقلابی نیستیم، ایرانی هستیم و یا اگر عرق ملی هم نداشته باشیم، دسته کم انسان و دارای عقل و شعور هستیم. لذا باید همه مسائل را چه در شئون فردی زندگی و چه اجتماعی و سیاسی، با دقت، تأمل و بصیرت دنبال کنیم، چرا که خیر و ضررش متوجه خودمان می‌شود. و البته اجازه ندهیم که ما را عوامانی فرض کنند که می‌توانند به سو که می‌خواهند بکشانند.

دقت کنیم که ریاست جمهوری، نمایندگی مجلس شورای اسلامی، شورای شهر و ...، تیم فوتبال یا فیلم و سریال نیست که مقبولیت و مشروعیت‌شان محدود به تبلیغات یا شعارهای ژورنالیستی باشد، بلکه مناصبی است که سرنوشت یک ملت را متأثر می‌نماید. لذا هر سخن، هر نظر، هر دیدگاه، هر تصمیم، هر عملکرد و هر گونه موضع‌گیری آنها، به ویژه در قبال دین، از اهمیت خاصی برخوردار است.

www.x-shobhe.ir



گوناگون - تیر 1393

- از مشکلات من، تلنبار شدن دانش مذهبی و عمل نکردن به آن است. پیشنهاد چیست؟ آیا شنیدن برنامه‌های مذهبی مثل به سمت خدا، یا رجوع به سایت‌هایی مثل ایکس - شبهه را دیگر رها کنم و بی‌خیال شوم و ...؟

ایکس - شبهه | پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات: زیادتی «علم» کسی را آزار نمی‌دهد و به کسی ضرر نمی‌رساند، چرا که «علم» حیات است و هر چه مرتبت علمی بالاتر رود، مرتبت وجودی بالاتر رفته است. اما شرطش آن است که اولاً علم، علم باشد و ثانیاً کسب علم جهت داشته باشد. وگرنه همین علم مزاحم می‌شود و چه بسا سبب انحراف گردد. گاه همین علم خودش حجاب می‌شود، گاهی سبب فخر و تکبر و غرور می‌گردد، گاهی ابزار ظلم، فساد و جنایت می‌گردد و

الف - البته شیطان نیز برای هر کس از راه خودش وارد می‌شود؛ به او می‌گویید: خُب این همه علم اندوختی چه شد؟ چه فایده‌ای برای تو دارد؟ تو که عمل نمی‌کنی؛ پس عالم بی عمل هستی ... و خلاصه بهتر است که دیگر نه قرآن بخوانی، نه حدیث بیاموزی، نه به یک سخنرانی یا مباحثه مذهبی گوش فرا دهی و نه سؤال و جوابی داشته باشی ...، پس بی‌خیال.

ب - پاسخ شیطان لعین این است که تو از همان ابتدا به علم آدم حسد کردی، چرا که همین علم بود که فضیلت او را بر تو و سایر ملائک نشان داد. خداوند متعال اسماء خود را به او تعلیم داد و او را خلیفه‌ی خود گردانید و سپس آن اسما (نشانی‌ها) را به ملائک عرضه کرد و فرمود: از اینها به من خیر دهید، اگر گمان‌تان بر این است که شما برای خلیفه‌الهی افضلید؟ آنها نیز اقرار کردند که ما چنین علمی نداریم، سپس آدم علیه السلام را معلم آنها قرار داد که به آنها تعلیم دهد و به همه گفت: پس سجده کنید. همه سجده کردند، به جز تو. پس تو به علم آموختن ما حسد داری.

ج - به شیطان نفس، شیطان درون، شیطان برون، شیطان بزرگ و ابلیس لعین بگوئید: علم حد و مرزی ندارد، من به میزان توانم علم می آموزم - اما عمل محدود است، ولی نیت، خلوص و کیفیت آن حد و مرزی ندارد، پس به میزان توانم عمل می کنم و سعی می کنم بر کیفیت عمل بیافزایم؛ همین مقدار، امید ایجاد می کند که به فضل الهی، مرتبت من بالاتر رود و ظرف وجودی من گشاده تر گردد، باشد که بیشتر بدانم و بیشتر عمل کنم؛ اما اگر زدم به بی خیالی، در واقع سراغ جهل نیز نرفته ام، بلکه خود را به تجاهل زده ام. و به نتیجه ی جهل و تجاهل امیدی نیست.

د - دقت نمائید که «علم»، آگاهی بخش و بصیرت زاست. هر مبحث علمی نیز احکام نیست که عمل خاص بطلبد، بلکه اغلب ایمان را تقویت نموده و استحکام می بخشد و این ایمان، عمل را در هر کجا لازم باشد به دنبال می آورد. مثل علم به توحید، نبوت، معاد، عدل، ولایت، امامت و آن چه اصول دین نامیده شده است. علم معرفت افزایی می کند و چه بسا در راستای همین افزایش معرفت، چراغی در عقل و دل روشن گردد، کلیدی برای در بسته ای یافت شود، نوری بر فروزد و تاریکی ها را روشن کند که سبب عمل خالص تر گردد. دقت شود که خلوص در عمل، مهم تر از میزان و کمیّت آن است. عالم و جاهل هر دو نماز صبح می خوانند، اما این کجا و آن کجا؟ چنان چه فرمود: دو ساعت تفکر از هفتاد سال عبادت بالاتر است.

ه - اعمال زیادی از ما نخواستند که انجام دهیم، بلکه اعمال زیادی خواسته اند که انجام ندهیم. معنایش این است که ما خود به خود اعمال زیادی داریم، پس جا ندارد که از عمل کردن بترسیم یا تبدیلی کنیم، چون دائم در حال کار و عمل هستیم؛ منتهی از ما خواسته اند تا این همه عمل بیهوده انجام ندهیم و خود را بی جهت خسته نکنیم. علم اینها را به ما می آموزد.

نکته:

نباید به جای ساختن، ویران کرد - نباید از ترس مرگ، خودکشی کرد - نباید به جای راه حل مناسب، صورت مسئله را پاک کرد.

علم؛ باید هدف داشته باشد، که هدف خداوند متعال است.

علم؛ باید معلم داشته باشد، که معلمش رسول الله و معصومین علیهم السلام هستند؛

علم؛ باید کتاب داشته باشد، که کتابش قرآن است؛

علم؛ باید راه روشن داشته باشد که راهش همان صراط مستقیم است؛

علم؛ باید روش داشته باشد، که روش آن همان طریق حجج الله علیهم السلام می باشد؛

علم؛ باید فایده داشته باشد، که فایده اش رشد و تکامل و قرب به کمال محض است.

خداوند متعال علیم است و عالم، تجلی علم اوست، فرستادگان و حجج او، معلمین هستند و کتاب، شرح حقایق عالم هستی است.

● آیا دعای انسان گناه کار به هیچ وجه مستجاب نمی شود؟ و آیا خداوند نماز و دعا و قران گناه کار را قبول می کند؟

ایکس - شبهه | پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات: وقتی انبیا و رسولان الهی به سوی مردم گسیل می شوند، اغلب مردم کافر، بت پرست، مشرک و ظالم در حق خود و دیگران هستند و در ظلمات جهل و نادانی به سر می برند. اما آنان پیامبران رحمت الهی هستند، به ویژه پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله که خداوند او را «رحمة للعالمین» خواند.

پس، رحمت الهی همیشه شامل همگان می شود، به شرطی که خود را از محیط رحمت دور نکنند.

الف - می دانیم که خداوند متعال، ستار العیوب (پوشاننده عیبها) - غفار الذنوب (بخشاینده گناهان) - تواب (روی آورنده و توبه پذیر) - سریع الرضا (سریع راضی شونده) و ارحم الراحمین است. پس آیا جز این است که عیب خطاکاران را می پوشاند، گناه گنه کاران را می بخشد، توبه ی اهل معصیت را قبول می کند و ...؟

ب - خدای مهربان، بندگان گناه کارانش را «عبادی»، یعنی «بندگان من» خطاب می کند و به پیامبر رحمتش می فرماید به این بندگان گناه کار من بگو مبادا از رحمت من ناامید شوید ... (عربی و فارسی آیه را حتماً با دقت و حضور قلب بخوانید):

« قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْعَفُورُ الرَّحِيمُ

« (زمر، 53)

ترجمه: بگو: ای بندگان من که بر خویشتان (به واسطه گناه) زیاده روی روا داشته اید! از رحمت خدا مأیوس نشوید. همانا خداوند، همه گناهان را [با شرایطش] می آمرزد، که او خود آمرزنده ی مهربان است.

ج - به سه نکته مهم در این آیه کریمه و پر لطف و محبت توجه کنیم: اول آن که شمول این آیه چه کسانی هستند؟ اهل عصمت، مؤمنین، متقین، اهل نماز شب ...، و یا بندگان گناه کار که ظلم به خود اسراف هم کرده اند؟ و دوم آن که فرمود: ناامید نشوید. چرا که نا امید از رحمت، سنخیتش با رحمت را از دست می دهد و مشمول رحمت نمی گردد. و سوم آن که با قطعیت فرمود: خدا همه گناهان را می بخشد. (إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ

جَمِيعًا)

د - بدیهی است که وقتی بنده‌ی گناه‌کار، پس از پشت کردن‌ها و ناشکری‌ها و نافرمانی‌ها، رو به خدا می‌آورد، دستش را بلند می‌کند و یک «یا الله» می‌گوید، یعنی توبه، یعنی بازگشت؛ و توبه پاک‌کننده است. او دیگر پاک است.

وقتی دو رکعت نماز می‌خواند، یعنی: خدای من! اگر چه گناهکارم، اما یاغی نیستم، آمده‌ام تا با تو راز و نیاز کنم، پس من را نیز اهل نماز محسوب بفرما. وقتی قرآن می‌خواند، یعنی: خدای من! آمده‌ام تا تو با من حرف بزنی. وقتی دعایی می‌کند، یعنی: خدای من! می‌دانم که جز تو کسی چیزی ندارد که به من بدهد، من به درگاه تو رجوع کرده‌ام.

خب چه چیزی از این بهتر؟ خدا هم همین را از بندگانش می‌خواهد. او نیازی به عبادت و توبه ما ندارد، بلکه همه راه رشد خودمان است و خدا بندگانش را بسیار دوست دارد.

ه - منتهی بدانیم و متوجه باشیم که عبادات ما قبول می‌شود، اما گاه خودمان آن چه ساخته‌ایم را ویران کرده و یا به آتش می‌کشیم - دعا ما مستجاب می‌شود، اما خودمان درهای ورود رحمت را به روی خودمان می‌بندیم و دقت کنیم که دعا، لفظ نیست، اوراد و جادو و جنبل نیست، بلکه خواسته‌ی دل است که به زبان نیز مطرح می‌شود. و خداوند کریم، مجیب الدعوات است.

*** -** قبل و بعد از هر دعایی، حتماً صلوات بفرستید و دیگران را بسیار دعا کنید که بیشتر از آن چه برای دیگران خیر خواسته‌اید، در حق خودتان مستجاب می‌شود.

در روایات آمده:

در روز قیامت دو نفر را می‌آورند که سزاوار دوزخ می‌باشند، به یکی از آنها امر می‌شود، وارد دوزخ شو. او با عجله و شتاب به سوی دوزخ می‌رود، به او می‌گویند مگر نمی‌دانی تو را به کجا می‌فرستند؟! در پاسخ گوید: می‌دانم؛ من به خاطر نافرمانی خدا مستحق دوزخ شده‌ام. اگر امروز نیز نافرمانی کنم موجب عذاب بسیار و سخت خواهم شد، لذا برای اجرای فرمان خدا شتاب می‌کنم که تأخیر نیفتد. رحمت الهی به جوش می‌آید و خطاب به مأ‌موران می‌گوید که این بنده‌ام را باز گردانید و به سوی بهشت روانه‌اش کنید.

شخص دیگری را می‌آورند، فرمان صادر می‌شود که او سزاوار دوزخ است، و به سوی دوزخ روانه‌اش سازید. او عرض می‌کند: «خداوندا، هر چند گناهکارم، ولی گمان من از مقام اقدس تو چنین نبود، من امید به رحمت بی‌نهایت تو داشتم».

خداوند به مأ‌موران خطاب می‌فرماید: «بنده‌ام راست می‌گوید، او حسن ظن و امید به رحمت من داشت، نمی‌خواهم که ناامید شود او را به سوی بهشت روانه سازید». (مناهج الشارعیین: ص 641)

● آیا طرح برخورد با روزه خواران توسط نیروی انتظامی درست است؟ عده‌ای می‌گویند که برای این که بظری آب در خیابان داشته باشیم باید نسخه پزشك بياريم؟ يا به چه علت اغذيه فروشی‌ها را پلمپ می‌کنند، شاید کسی مسافر در آن شهر باشد و نیاز به غذا داشته باشد؟!

ایکس - شبهه | پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات: کدام طرح؟ چنان می‌گویند «طرح» که گویا طرح «عملیات فتح المبین» یا «خیر» است!

بله، درست می‌فرمایید؛ چنان «می‌گویند...» که گویی همین الان از کوهی دیگری چون مریخ به زمین آمده‌اند، آن هم نه در ایران، بلکه در فنلاند یا نروژ یا سوئد - با تعجب به این طرف و آن طرف نگاه می‌کنند و می‌گویند: عجب! رمضان؟ این دیگر چیست؟! کی آمد؟ از کجا آمد؟ چرا آمد؟!

بچه‌ی همین آب و خاک است و خودش و جد و آباءش در این سرزمین به دنیا آمده و بزرگ شده‌اند، اما راجع به نماز، روزه و... چنان طرح سؤال می‌کنند که گویی همین الان یک شیء ناشناخته‌ای از آسمان نازل شده است! و جالب این که به این بُهت و حیرت خود و تجاهل خود مباهات نیز می‌کنند!

الف - این مردم 1400 سال است که مسلمان هستند و چهارده قرن است که در این ماه به عبادات مخصوص رمضان که از آن جمله آنها روزه‌داری است همت می‌گمارند و اگر به هر دلیلی از روزه معذور باشند، حرمت ماه مبارک رمضان را نگه می‌دارند و علنی روزه‌خواری نمی‌کنند.

مضافاً بر این که مردم ما، مردمان بسیار با فرهنگ و باشعوری هستند، لذا حتی در غیر ماه مبارک رمضان نیز مقابل آدم تشنه و گرسنه، برای خودشان نوشابه باز نمی‌کنند و مشغول تناول نمی‌شوند.

ب - حالا یک عده [به قول معروف تازه به دوران رسیده] با تعداد کم، اما تبلیغات بسیار گسترده و حتی گاه با حمایت‌های مستقیم و غیر مستقیم امثال خودشان در سیستم، به میدان آمده‌اند که نه تنها خودشان قیدی ندارند، بلکه اصرار دارند حتماً قیود مردم را نیز به آن شکلی که خودشان می‌خواهند، تغییر دهند. رسماً به جنگ می‌آیند و قبل از حمله نیز جنجال می‌کنند که «آیا برخورد با ما کار درستی است؟!» و می‌خواهند قبل از هر حمله‌ای، اذهان عمومی را خلع سلاح کنند. می‌گویند: ما به شما حمله‌ور می‌شویم، اما شما دقت کنید که هر گونه برخوردی با ما، کاری غیر پسندیده می‌باشد!

*** -** این عده در این موارد، دموکراسی هم ندارند، نمی‌گویند: اکثریتی مسلمان هستند، اکثریتی روزه‌دار هستند و یا حرمت‌هایی را نگه می‌دارند، پس ما نیز دو دقیقه خودمان را نگه داریم و وسط خیابان آب ننوشیم، بلکه با یک

قیافه‌ی حق به جانبی می‌پرسند: شاید یکی تشنه‌اش بود - شاید یکی گشنه‌اش بود؟! شاید یکی هوس کرده بود همین الان وسط چهارراه بستنی قیفی بخورد؟!*

* - حال اگر بگویید: خب آن یکی، باید شعور و ادب به خرج دهد، نیم ساعت تحمل کند، حتماً نمی‌میرد و برود در خانه‌اش، یا جایی خلوت و آن قدر بخورد و بیاشامد که کفایتش نماید؛ معترضانه پرخاش می‌کند: «این دموکراسی نیست، این دیکتاتوری است، مگر خدا نگفته لا اکره فی الدین و...» ولی انصافاً این خلاف «یک نفر آدم از خود راضی و متکبر» که نمی‌خواهد اندکی رعایت حال دیگران را بکند دیکتاتوری است، یا دعوت به حفظ احترام فرهنگ عمومی ملت.

د - عده‌ای به راحتی دروغ می‌گویند، عده‌ای هم عاشق و مجذوب این دروغ‌ها هستند - کیف می‌کنند که به آنها دروغ گفته شود، هر چه شاخ‌دارتر، بهتر. از کی برای این که بطری آبی حمل می‌کند نسخه پزشک خواستند، الحمدلله در شهرهای به راحتی مواد مخدر نیز حمل می‌کنند و کسی نسخه نمی‌خواهد - کدام اغذیه فروشی این قدر نادان بوده که در طی روزهای ماه مبارک، از مشتریانش پذیرایی می‌کرده که پلمپش کنند؟! اگر واقعاً چنین اغذیه فروشی‌ای وجود داشته و چنین کرده، هدفش ساندویچ فروشی نبوده، بلکه توهین به مقدسات مردم و حرمت شکنی و هنجارشکنی بوده است، پس حقیش است که حتی محاکمه و جریمه و تنبیه نیز بشود.

* - ماشاء الله روزه‌خواران عزیز و محترم ما که سنگک و بربری داغ و کنجدی صبحانه و نهارشان نیز قطع نمی‌شود، نانوائی‌ها روزها نیز فعال هستند و آنان نیز چنان مفتخر این سنگک را تا خودرو یا خانه حمل می‌کنند که گویی مدال افتخار گرفته‌اند. در شمال شهر که برخی مثل «مستر بین» می‌خواهند این نان داغ را در چشم روزه‌دار فرو کنند. نان را روی دست گرفته و مرتب با چشم دور دست‌ها و اطراف را نگاه می‌کنند که ببینند چند نفر متوجه روزه‌خواری او شده‌اند.

* - نیروی انتظامی ما از این عُرضه‌ها ندارد که با تخلفات این چنینی برخورد کند و اگر بخواهد برخورد کنند نیز یا نمی‌گذارند و یا از این طرف نیروی انتظامی متخلف را می‌گیرد و از آن طرف مقامات قضایی آزاد می‌کنند! نیروی انتظامی زحمت کشید و قبل از ماه رمضان طبق اطلاعیه‌ای اعلام کرد که در تمامی شهرها امکاناتی برای مسافران، بیماران و کسانی که روزه نیستند فراهم کرده است؛ اما حالا یک عده که عمراً در خیابان چیزی نمی‌خورند و آن را نشان از بی‌فرهنگی و دور از نزاکت قلمداد می‌کردند، اصرار دارند که حتماً وسط ظهر ماه مبارک، وسط پارک غذا بخورند و یا مقابل رستوران‌ها صف ببندند، و معترضند که چرا احیاناً نیروی انتظامی برخورد می‌کند، آن یک امر دیگری است که ریشه در عناده‌ها و حقه‌ها دارد.

ه - واقعاً باید همه حرمت‌های یک دین شکسته شود، فرهنگ یک ملت تغییر یابد، همه ارزش‌ها لگد مال شود، به این بهانه که «شاید یک نفر در این شهر ...»؟ - این تکبر و دیکتاتوری نیست؟ خُب آن یک نفر برود یک فکری برای خودش بکند و چند روزی جامعه‌ی خود را رعایت کند.

● آیا موافقید یک فرد، در عرصه‌ی سیاست هم سخنان انقلابیون در صدا و سیما را بشنود و هم مخالفین در بی‌بی‌سی را، در عرصه اعتقادی، هم سخنان روحانیون شیعه و پیرو ولایت فقیه را بشنود و هم سخنان کفار، بهایی‌ها، یا اشخاصی چون آیت‌الله منتظری، صانعی و ... را، سپس با عقل خداداد و منطق و وجدان، مقایسه کرده و یکی را انتخاب کند؟

ایکس - شبهه | پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات: نباید خودمان را با شعارهایی چون «عقل خداداد» فریب دهیم، عقل برای هدایت است و نه گمراهی. پس آیا حکم عقل چنین است که آن را «سپس» قرار دهیم؟ یا آن که از ابتدا با آن به عرصه بیاییم؟ این «سپس» یعنی چه؟ یعنی ابتدا بدون عقل همه چیز را می‌شنویم و بعد از عقل دعوت به قضاوت می‌کنیم؟!

شنیدن، مطالعه نمودن، تحقیق و بررسی، همه کار و فعل است. حال آیا اول باید فعل را انجام دهیم و سپس به سراغ عقل روم و پرسیم کدام درست بود و کدام غلط؟ یا باید فعل ما عاقلانه باشد؟ مهم این است که آن عقلی که می‌خواهیم با آن قضاوت کنیم، خودش چه حکم می‌کند؟ آیا این که اول همه سخنان بی‌پایان را بشنویم، همه مکاتب بی‌پایان را مطالعه کنیم و بعد با عقل جداسازی کنیم، عاقلانه است؟ و آیا اصلاً عملی است؟ حالا این شنیدن‌ها، خواندن‌ها و گوش کردن‌ها کی تمام می‌شود و به قول معروف «حدّ یقف» آن کجاست که انسان بگوید: خُب دیگر بس است، حالا وقت آن رسیده که دیگر هیچ چیز نخوانم و نشنوم و در مورد شنیده‌های گذشته داوری کنم؟

الف - یکی به امیرالمؤمنین علیه السلام عرض کرد: شما می‌گویید: من بر حق هستم؛ طلحه و زبیر نیز همین را ادعا دارند، پس ما از کجا بفهمیم؟ ایشان فرمودند: شما اول حق را بشناسید، بعد اهلش را خواهید شناخت. سؤال اینجاست که آیا آنان عقل نداشتند؟ پس چرا با شنیدن همه دعاوی طرفین، باز هم گیج مانده بودند؟ علتش این است که اول عقل را کنار گذاشتند، بعد بدون عقل همه حرف‌ها را شنیدند، بعد که خواستند عقل را برای داوری دعوت کنند، دیدند مدفون است و نورافشانی ندارد.

پس باید اول حق و ملاک و شاخصه‌ی حقانیت را شناخت و سپس دعاوی یا مصادیق را با آن تطبیق داد.

ب - حق یکی است، اما کثرت باطل تمامی ندارد که انسان همه را بشنود و بعد داوری کند. اگر حق این باشد مثلاً وزن شما 65 کیلوگرم است، هر چند هزار میلیارد وزن دیگری که گفته شود، خطا و باطل است. مثلاً اگر از شما بپرسند: دو ضرب در دو چند می شود؟ فوری پاسخ می دهید: چهار. اما اگر بپرسند: چند نمی شود؟ چند پاسخ بدهید تمام می شود و نتیجه روشن می گردد؟ حال اول به ما یاد می دهند که دو ضرب در دو چند می شود؟ یا ابتدا یاد می دهند که چند نمی شود؟!

خداوند متعال تمامی اجزای عالم را یکی یکی نشمرد که بعد بگوید و اثبات کند که اینها هیچ کدام إله نیستند، چرا که تمامی ندارند، بلکه ابتدا حق را می شناساند و می فرماید: هیچ چیزی و هیچ کسی إله نیست، به غیر از «الله» - (لا إله الا الله) - چرا که همه مثل خودتان مخلوق هستند.

حالا فرض کنید کسی بگوید: چه اشکالی دارد، من سخن خدا را شنیدم، حالا می خواهم تک به تک اجزای عالم را تجربه کنم تا بینم و بدانم که آنها إله نیستند! خُب چقدر طول می کشد و آیا اصلاً می تواند؟ در اینجا عقلش کجاست؟ وقتی عقل حکم کرد به «لا إله الا الله»، دیگر تجربه تمامی اجزای عالم هستی برای نفی الوهیت آنان چه معنا و مفهومی دارد؟

ج - آیا به حکم عقل، حاضریم به سرِ بدن خود چنین بلایی بیاوریم؟ مثلاً بگوییم: هر چیزی را می خوریم، تا با عقل و علم خود بدانیم کدام مضر و یا حتی سمّ و مهلک است؟ هر چیزی را لمس می کنیم تا بدانیم کدام داغ است و می سوزاند و ...؟ پس چطور در مورد روح، عقل و قلب خود، چنین فرضی می کنیم؟ چرا حاضر نیستیم هر گیاه ناشناخته ای را بخوریم؟ اما حاضر باشیم از هر منبع ناشناخته ای، هر خبر غیر موثقی را دریافت کنیم و بعد به تجزیه و تحلیل عقلی پردازیم؟!

آیا می شود انسان عاقل یک سطل بزرگی بیاورد و هر مواد غذایی و زباله ای را در آن بریزد و بگوید: بعد می آیم و تفکیک می کنم، موادش را استفاده و زباله اش را کنار گذاشته و می سوزانم؟ پس چرا گمان می کنیم با عقل، ذهن، قلب و روح می شود چنین کرد؟

آیا ممکن است انسان عاقلی، بدون هیچ واکسینه، ماسک و لباس مناسبی، برود در معرض هجوم باکتری، میکروب و تشعشعات رادیو آکتیو بایستد و بگوید: بعداً سر فرصت و با عقل و علم سراغ هر آن چه به من اصابت کرده می آیم و آنان را تفکیک می کنم؟ پس چرا باید، روح، ضمیر، قلب و عقلش را در معرض آماج حملات قرار دهد؟

د - بله، ما وقتی قرآن کریم را می خوانیم، هم سخن خدا را به ما گفته است و هم سخن ابلیس و سایر شیاطین را بیان نموده است - هم سخن موسی علیه السلام در آن است و هم ادعای فرعون یا سامری - هم سخن حضرت عیسی علیه السلام در آن است و هم سخن کسانی که او را فرزند خدا قلمداد نمودند - هم سخنان حضرت

ابراهیم علیه السلام و پیامبر عظیم الشأن صلوات الله عليهم اجمعين در آن است و هم سخنان کفار، منافقين، مشرکين، مسخره کنندگان، تهمت زندگان، فتنه گران و اما دقت کنیم که اولاً منبع آگاهی بخشی و خیر، خداوند متعال است و ثانیاً در مقابل سخن حق، سخن باطل بیان شده تا بطلانش از همان ابتدا معلوم باشد. پس، با نبی درونی (عقل) و نبی بیرونی (پیامبر) فرمود: ابتدا موحد و معتقد به خدا و معاد شوید، سپس به رسول (ص) و وحی ایمان بیاورید، تا مخاطب وحی قرار گیرید. وقتی به جرگه‌ی متقین وارد شدید، به شما «فرقان» داده می‌شود، تا از یک سو فرق حق و باطل را بفهمید و از سوی دیگر به هنگام شنیدن‌ها یا دیدن‌ها و تعاملات و تقابلهای، از گزندشان محفوظ بمانید.

پس، باید با «عقل» ابتدا «حق» را شناخت، با حق در موضع حق قرار گرفت و سپس سایر سخنان یا اشخاص را با ملاک و شاخصه‌ی حق، مورد ارزیابی قرار داد.

ه - دقت داشته باشیم که عقل و علم با هم متفاوت هستند. گاهی سخنان، «لهو الحدیث» یا همان حرف مفت هستند که هدفشان مدفون و محجوب کردن عقل، زیر خروارها خاک جهل و زرق و برق نفس است؛ حال پس از آن که عقل مدفون و محجوب شد، چطور می‌خواهیم تشخیص دهیم؟

*** -** کفار و مشرکین به هوادارن خود می‌گفتند: وقتی پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله مردم را جمع می‌کند تا سخن بگوید؛ شما ضمن جوّسازی، تهمت، شایعه، بر هم زدن مجلس و ...، هیاهو کنید تا اصلاً صدایش شنیده نشود.

*** -** عقل نیز پیامبر درون است، وقتی انسان خود را مخاطب جوّسازی‌ها، جنجال‌ها، دروغ‌ها و هیاهوهای شیاطین انس و جنّ، کفار، مشرکین، منافقین، فتنه‌گرها و خلاصه دشمنان قرار داد، اصلاً صدای عقل شنیده نمی‌شود.

*** -** عقل می‌گوید: تو می‌خواهی هر نوشته‌ای را بخوانی، هر سخنی را بشنوی و سپس به من ارجاع دهی؟! خُب چرا از ابتدا سخن خودم را نمی‌شوی؟!!

*** -** عقل می‌گوید: از دو حالت خارج نیست: یا می‌خواهی مرا تعطیل کنی و در گوشه‌ای حبس کنی و بروی همه چیز را بشنوی و بعد از من دعوت به حضور و قضاوت کنی؛ خُب این که دروغ، قصه و فریب است و همین که من را کنار گذاشتی، یعنی کار غیر عاقلانه کردی - یا از همان ابتدا می‌خواهی با من وارد میدان شوی، پس همه را بشنوم و بعداً قضاوت کنم یعنی چه؟ مضافاً بر این که اول باید حرف خودم را بشنوی، قبول کنی و بعداً با من وارد میدان شوی.

*- عقل می گوید: حرف باطل بسیار است، تو به سخنان باطل گوش نکن. با من باش، اگر احیاناً حرف باطلی هم بگوشت رسید، به نور من تشخیص می دهی - اما تو می گویی: خیر؛ تو (عقل) برو یک گوشه بنشین، من همه حرف ها را بشنوم، بعداً یک روزی صدایت می کنم تا بیایی و بین شنیده ها دسته بندی و داوری کنی!

از این رو در آموزه های قرآن کریم (وحی) و احادیث و روایات (سنت نبوی که در اهل بیت علیهم السلام جاری است) می آموزیم که: ابتدا عقل - بعداً نقل و ارجاعش به عقل - می آموزیم که وقت کم است و نباید در عمر اسراف کرد - نباید هر سخن باطلی را گوش کرد - نباید دنبال شنیدنی های لغو و بیهوده رفت - نقاید خود را هدف تیرهای مسموم دشمنان خدا و خود قرار داد.

*- البته دشمن شناسی، لازم و واجب است. اما کسی که دوست را نمی شناسد، چگونه می تواند دشمن را بشناسد؟ به واژه دقت کنیم: «دشمن شناسی» - یعنی باید اول بشناسیم که او «دشمن» است، سپس با این موضع، پیام هایش را برای مقابله و خنثی سازی رصد کنیم. اما اگر کسی بگوید: من یک ساعتی در جبهه و سنگر دوست بودم، حالا می خواهم یک ساعتی هم در جبهه و سنگر دشمن باشم تا ببینم او چه می گوید؟ هلاکتش به دست دشمن حتمی است و مقصر نیز خودش است که کار غیر عقلایی انجام داده است.

● آیا می توان گفت که نیاز به اول بودن و نیاز به متفاوت بودن، جزو نیازهایی می باشند که خدا درون

انسان قرارداده و اگر اینطور است آیا این باعث به وجود آمدن حسادت نمی شود؟

ایکس - شبهه | پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات: برای ذهن خود دو سؤال را مطرح کنیم:

۱ - در انسان و جهان چه چیزی وجود دارد که آن را با تمام ویژگی هایش خداوند سبحان خلق نکرده باشد؟

۲ - خداوند علیم و حکیم که هستی، کمال و خیر محض است، چه چیز بدی را خلق کرده است؟

الف - پس با توجه به بند اول: هر چه که در انسان هست، چه به صورت استعداد و چه به صورت فعل، همه فعل خدا و خلق خداوند است؛ و با توجه به بند دوم: هر چه هست (هستی یافته) خوب، خیر و کمال است - منتهی در جای خودش. مثل آب که مایه حیات است، اما جایش یا در دریا و نهر است و یا مسیل و ...، اما اگر طغیان کرد و یا سونامی شد، از جایش خارج شده و حتماً فساد و تباهی و ویرانی به بار می آورد.

ب - اگر نیازی حقیقی در انسان باشد، اصل آن خوب است و استعدادش را دارد که میل به تحقق آن در او

ایجاد شده است. به عنوان مثال:

*- اگر نیاز یا میل به اول بودن و پیشتاز بودن، در انسان نباشد، میل به سبقت در هیچ امری نیز وجود نخواهد داشت و اصلاً «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ» و تفاوت مرتبتی قابل درک و شناخت نخواهد بود.

*- اگر میل به تفاوت در وجود انسان نباشد، همه چیز در نظر بالسویه می‌آید، تمیز و چرک و کثیف یکسان می‌شوند، عاقل، عالم، جاهل، مؤمن و فاسق یکسان می‌شوند و باید توجه داشت که از تفاوت‌های عمده‌ی انسان با حیوانات، درک همین تفاوت‌ها می‌باشد.

*- اگر استعداد ایمان در انسان نباشد، نمی‌تواند به الله ایمان بیاورد و هم چنین اگر استعداد کفر نباشد، نمی‌تواند به طاغوت‌ها کفر بورزد (فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِن بِاللَّهِ) هر دو ویژگی را می‌خواهد - پس اگر انسان میل به کمال نداشته باشد، نمی‌تواند رشد کند و اگر داشته باشد، حتماً باید «فرق» بین ضعف و کمال یا مراتب کمال را درک کند.

ج - منتهی مشکل نوع بشر اینجاست که چون به خالق و پروردگار جهان و خودش پشت می‌کند، دچار فسق می‌گردد، یعنی از پوسته‌ی خود خارج می‌شود (طغیان) یا به قول معروف سیستم خودش را به هم می‌ریزد. به آن چه باید ایمان بیاورد، کفر می‌ورزد - به آن چه باید کفر بورزد ایمان می‌آورد - آنجا که باید نفاق داشته باشد و درون را بیرون نریزد، نقش افراد صادق را بازی کرده و همه اسرار را افشا می‌کند - در جایی که باید اخلاص و صداقت داشت باشد، نفاق و ریا می‌ورزد - در آنجا که باید ابراز دشمنی کند، دوستی می‌کند - و آنجا که باید مودت و دوستی به خرج دهد، دشمنی می‌نماید و ...

این همان نتیجه‌ی جعل «إله» دروغین به جای «الله» جلّ جلاله می‌باشد. وقتی انسان هوای نفسی که باید مهارش کند را سلطان مملکت وجودش قرار داد و سلطنت و ربوبیت الله را گردن نهاد، جای و کاربرد و بالتبع نتیجه‌ی هر چیزی تغییر می‌کند.

د - تکبر خوب است، اما مقابل متکبر - وجهه‌ی خوب حسادت، همان غبطه است که انگیزه‌ی تلاش و رشد ایجاد می‌کند - عزت و شدت خوب است، مقابل دشمنان خدا - ذلت و افتادگی خوب است، مقابل مؤمنین - عشق خوب است، به آن چه باید به او عشق ورزید - نفرت خوب است، به آن چا باید از آن بیزار بود و ...، اما اگر جایگاهش مبدل گردد، همه بد می‌شوند و آثار تخریبی به بار می‌آورند.

● آیا می‌شود انسان نماز نخواند، ولی انسان خوبی باشد و کارهای خوبی انجام دهد؟

ایکس - شبهه | پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات: هم انسان خوب تعریف دارد و هم کار خوب.

کار خوب را حتی یک حیوان یا یک ربات نیز می‌تواند انجام دهد. امروزه ربات‌ها عمل جراحی نیز می‌کنند و سیستم‌های رایانه‌ای بر اساس برنامه اذان سر وقت، دعا و قرآن تلاوت می‌کنند، و ربات می‌توان برنامه نگهداری از نوزاد و یا حتی آموزش داد و هم چنین برای دفاع از مرزها و جنگ‌های رباتیک؛ حیوانات نیز همگی به خودشان و برخی از آنها به انسان نیز خدمت می‌کنند؛ اینها همه «کار خوب» است، ولی هیچ کدام با انجام این کارهای خوب، «انسان و آن هم انسان خوب» نمی‌شوند و هم چنان حیوان و یا ربات و یا سیستم باقی می‌مانند.

پس، اول باید بدانیم تعریف از انسان و سپس انسان خوب چیست؟ سپس بدانیم که تعریف از کار خوب چیست؟ بعد ببینیم که می‌شود انسانی کافر باشد، اما خوب هم باشد؟ و اگر می‌شود، خوب بودن او و کارهایش در چه قالب و حدی است؟ در حدّ یک انسان، یا یک حیوان، یا یک ربات؟

الف - بی‌تردید، بسیاری از کارهای خوب وجود دارد که همگان می‌توانند آنها را انجام دهند. به عنوان مثال: بسیاری دروغ نمی‌گویند، بسیاری به یتیمان کمک می‌کنند، بسیاری برای پیشرفت بشر دست‌آورد علمی دارند، بسیاری به پدر و مادر احترام می‌کنند و بسیاری نیز از جان و مال خود و دیگران دفاع می‌کنند، اما حتی خدا را قبول ندارند، چه رسد به این که اسلام و سپس نماز را قبول داشته باشند و همان‌طور که بیان گردید، بسیاری از حیوانات نیز همین کارها را به صورت جدی‌تر و غریزی انجام می‌دهند و به یک ربات نیز می‌توان برنامه داد که این کارها را انجام دهد. لذا اگر در بررسی خوب و بد یا ارزش کار، صرفاً عمل‌زدگی پیشه‌گردد، حیوانات یا ربات‌ها جلوترند.

ب - تعریف «انسان» و سپس انسان خوب، منطبق با هدف اوست. انسان صبغهی معبود می‌گیرد، به سوی معشوق می‌رود و با او تعریف می‌شود.

از این رو، تمامی مکاتب بشری، انسان را نوعی «حیوان» تعریف کرده‌اند، چرا که جز «شهوَت و غضب حیوانی» را هدف نمی‌دانند. حال یا «حیوانی که راست قامت» است، یا «حیوان دو پا» و یا در نهایت «حیوان ناطق». لذا در این تعاریف «انسان خوب» با «حیوان خوب» هیچ فرقی ندارد و بالتبع به اینجا کشیده می‌شود که اصلاً «خوب و بد» اعتباری است و معنا و مفهومی ندارد. همه حیوان هستند و چون هر کدام نیز نقشی در کارگاه حیات و زیست دارند، همه به یک شکل و اندازه خوب هستند! مگر کسی می‌تواند بگوید که گاو و گوسفند خوب هستند و گرگ و کفتار بد هستند؟ انسان نیز مانند اینها، حالا یا گوسفند است یا گرگ، یا طوطی است یا کرکس و لاشخور.

ج - اما خداوند متعال می‌فرماید تو را از خاک و سپس نطفه آفریدم؛ مراحل جمادی و نباتی و حیوانی را پشت سر بگذار و با تعلیم و تربیت «ربوبیت» من، به مرحله انسانی وارد شو و سیر تکاملی را در این وادی طی کن.

اگر وارد شدی، انسانی و در غیر این صورت در هر مرحله‌ای از جمادی، نباتی و حیوانی که باشی، همان هستی. « كَالْأَنْعَامِ بَلَّ هُمْ أَضَلُّ »

د - پس، انسان وقتی انسان است که به جای شهوت، غضب، هوای نفس، و مصادیقی چون: ثروت، قدرت و ... خود او را که هستی و کمال محض است هدف گرفته باشد. از این رو فرمود هر گاه و به هر مقداری که او را فراموش کنی، خودت را فراموش کرده‌ای [الیناسیون نیز همین است]:

« وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ » (الحشر، 19)

ترجمه: و مانند کسانی مباشید که خدا را فراموش کردند، پس خدا هم خودشان را از یادشان برد، آنها همان نافرمان‌ها (فاسقان) هستند.

نتیجه:

***** - پس انسان با توجه به هدفش که همان معبود و معشوق اوست، تعریف می‌شود و انسان خوب کسی نیست که مانند یک ریات یا یک حیوان، کار خوب انجام دهد، بلکه کسی است که «ایمان و عمل صالح» را توأمان داشته باشد.

***** - کار خوب برای فاعل (انجام دهنده) نیز با توجه به هدفش تعریف می‌شود و نه صرفاً شکل فیزیکی کار. به عنوان مثال: اگر کسی دست یتیم یا افتاده‌ای را برای رضای خدا گرفت، کار بسیار خوبی است که سبب رشد فاعل نیز می‌گردد، اما اگر کسی همین کار را برای ریا و مردم فریبی کرد، شاید یتیم فایده‌ای ببرد، اما فاعل نه تنها فایده نمی‌برد، بلکه موجب سقوطش نیز می‌گردد.

از این رو «فیزیک کار خوب» از بسیاری قابل صدور است، خواه مسلمان و اهل نماز باشند یا نباشند، اما روح و بالتبع «اثر کار خوب» در ساختار شخصیت فرد و جامعه و حتی گاه تعریف کار خوب، بسیار متفاوت است.

***** - باید دقت کنیم که تعریف و میزان برای تشخیص «انسان خوب» و «کار خوب» چیست و کدام است؟ بدیهی است به جز آن که خود هستی محض، کمال محض و خوبی محض است، و در عالم هر چه هست تجلی و خلق اوست و همه به سوی باز می‌گردند، کسی نمی‌تواند تعریف و میزان انسان و کار خوب را تعریف و تدوین نماید.

● **برکت به چه معناست و چرا گاهی گفته می‌شود برکت در پیشانی اسبان است... و در قرآن گفته شده که منبع برکت خداست؟**

ایکس - شبهه | پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات: برکت یعنی استقرار خیر از سوی خداوند کریم و مَنان و دوام و رشد آن.

خیر، کمال و هستی است. انسان از یک سو نیازمند و از سوی دیگر عاشق کمال است، لذا همه تلاشش برای رفع نیاز و رسیدن به کمال می باشد؛ پس انسان هر چه می کند، برای کسب خیر است.

الف - گاهی انسان «خیر» را در زیادتی (کثرت) می بیند، اما تردیدی نیست که «خیر» الزاماً در زیادتی نیست، بلکه در «برکت» است، یعنی در دوام، رشد، استقرار و استمرار خیر است.

به عنوان مثال: ممکن است کسی علم، ثروت یا قدرتش بیشتر شود و گمان نماید که خیری به دست آورده است، اما ناگهان متوجه می شود (و یا تا دم مرگ متوجه نمی شود) که همان مال، ثروت یا قدرت، بلای جاننش شد. چون با برکت همراه نبود.

«أَلْهَأَكُمُ التَّكَاثُرُ * حَتَّىٰ زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ» (التکائر، 1 و 2)

ترجمه: تفاخر و افزون طلبی (کثرت گرایی)، شما را سرگرم ساخت * تا وقتی که به دیدار گورها رفتید *

ب - گاهی کثرت و رشدی در خیر [چه معنوی و چه مادی] حاصل می شود، اما استقرار نیافته و به سرعت از دست می رود.

ب/1 - گاهی انسان متذکر شده، تنبهی پیدا کرده و احساس حضوری معنوی می کند، مثلاً توفیق می یابد نماز اول وقت و باحضوری در جماعت بخواند، زیارت برود، دعای خالصانه بخواند و با چشم گریان «الهی ظَلَمْتُ نَفْسِي» بگوید، یا در مجلس ذکر اهل عصمت صلوات الله علیهم اجمعین شرکت کند، یا به پدر، مادر، همسر، فرزند، همسایه و دیگران احسان و نیکی داشته باشد و ...؛ خُب اینها همه خیر معنوی بود، اما خودش می بیند این سودها و فایده‌ها، با سرعتی بیشتر از آمدنشان، از دست رفتند. چرا؟ چون «برکت» نداشتند. یعنی استقرار و دوام نداشتند.

ب/2 - گاهی انسان در کسب خیر مادی، امکاناتی به دست می آورد، جوانی و شجاعت و قدرت (علم) - پول و شغل و ثروت - احترام و مکنت و موقعیت و ...، اما می بیند که به سرعت برق از بین رفتند! چرا؟ چون برکت نبود.

برکت از خداست:

بیان شد که برکت استقرار و رشد خیر (کمال) است. حال آیا کسی جز خدا هستی و کمالی دارد که بخواید به کسی بدهد؟ آیا جز او ربّ و رازقی وجود دارد؟ هر چه هست، مخلوق و مملوک و مرزوق و مربوب و نیازمند اوست و فقط خداوند مَنان هستی و کمال محض است، پس غنی، جواد و کریم است:

« يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْعَنِيُّ الْحَمِيدُ » (فاطر، 15)

ترجمه: ای مردم، همه شما به خدا نیازمندید و خداست که بی نیاز و ستوده (صفات و افعال) است. پس هم خیر را باید خدا بدهد - هم استمرارش به دست خداست - هم استقرار و برکتش به دست اوست.

ظرف اخذ برکت:

هم برای اخذ خیر ظرف لازم است و هم برای استقرار، دوام و رشد آن (برکت). به عنوان مثال به نزول باران به عنوان خیر توجه کنید. خب اگر دریا و رودخانه و سفره‌های زیر زمینی و سایر ظروف پذیرش این خیر وجود نداشته باشند، چه اتفاقی می افتد؟ سیل و سونامی و ویرانی. حال اگر این باران فراوان آمد، اما دوام نداشت چه؟ اگر آمد اما مهار نشد چه؟ اگر تجمیع نگردید چه؟ اگر مورد بهره‌وری بینه قرار نگرفت چه...؟ می شود «بی برکت».

نکته:

خداوند متعال در کلام وحی، به هر دو خلقت مادی و غیر مادی خود «فَتَبَارَكَ اللَّهُ» می گوید، یعنی خیر از من است، استقرار و دوام و رشد آن نیز از من است و ظرف پذیرشش، عالم خلقت است. این که گفته شده «برکت در پیشانی اسبان» است و یا تمثیل‌های دیگر، اشاره به حرکت هدفمند، سریع، مهار شده، جهت دار و شکافنده دارد.

● چرا اکثر ثروتمندان با دین مخالف هستند؟ آیا هر کس ثروتمند باشد با دین مخالف است؟ آیا اکثر

مخالفان انبیا ثروتمندان بوده‌اند؟ به نظرتان با پول حلال می شود (خیلی) پولدار شد؟

ایکس - شبهه | پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات: چنین نیست که الزاماً هر ثروتمندی با دین مخالف باشد. اولین ثروتمند که ایمان آورد و همه ثروت را وقف اسلام و دین کرد، حضرت خدیجه کبری علیها السلام بود و اهل بیت علیهم السلام نیز هیچ یک فقیر نبودند. حضرت ابراهیم علیه السلام ثروتمند بود و به حضرات داود و سلیمان حکومت جهانی داده شد... و بسیاری از دشمنان انبیا نیز فقیر، جاهل و بی نوا بودند و فریب ثروتمندان کافر را خوردند.

اما همان طور که مرقوم نموده‌اید، بسیاری از ثروتمندان نیز هستند که با دین مخالفند و البته علل متفاوتی دارد که ذیلاً به برخی از اهم آنها اشاره می شود:

الف - خداوند متعال در یک بحث «انسان شناختی» در قرآن کریم می‌فرماید: «كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَيْطَعِي * أَنْ رَأَهُ اسْتَعْيَى - العلق، 6 و 7»؛ یعنی: اصلاً چنین نیست (که ثروتمندان به خاطر این نعمت شکرگزار نیز باشند)، بلکه انسان طغیان می‌کند * وقتی خود را غنی می‌بیند.

توضیح: طغیان یعنی خارج شدن از پوسته یا حقیقت خویش. و در این آیه نفرمود که انسان طغیان می‌کند، وقتی غنی می‌شود؛ بلکه فرمود: «وقتی خود را غنی می‌بیند».

آری، انسان ذاتاً فقیر الی الله و محتاج به اوست، اما همین که ثروتی به دست می‌آورد، گمان می‌کند که دیگر غنی شده و نیازی به او ندارد، این یعنی همان طغیان و خارج شدن از حقیقت ذاتی که بندگی و فقر و نیاز است. و بسیاری از ثروتمندان، دچار این عارضه می‌شوند.

ب - خیلی هنر می‌خواهد که انسان هم ثروتمند باشد و هم مؤمن. هم از مواهب دنیوی برخوردار باشد و هم حب دنیا نداشته باشد. پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله فرمودند: «حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ»، یعنی محبت به دنیا (که به جای محبت به الله می‌نشیند)، ریشه یا رأس هر گناهی است.

معمولاً ثروتمند، به ثروت دنیایی‌اش تعلق می‌یابد و چون دین او را متذکر به فانی بودن دنیا می‌گردد و به تعلق و وابستگی داشتن به خدا دعوت می‌نماید، او از دین خوشش نمی‌آید، چرا که بین او و محبوبش (ثروتش) جدایی و فاصله می‌اندازد.

ج - معمولاً ثروتمندان اگر ثروت خود را از حرام به دست نیاورده باشند، از مخلوط حرام و حلال به دست آورده‌اند و یا دست کم مال شبهه است، و دین مخالف چنین روشی برای کسب درآمد است، پس آنها از دین خوششان نمی‌آید.

د - دین احکامی دارد که هزینه بردار است، به ویژه برای ثروتمندان. مثل خمس، زکات، انفاق، تعیین حق و حقوق بی‌بضاعت‌ها در دارایی خود، وجوب حج برای مستطیع و ثروتمند... و حتی دستورات اخلاقی. البته ثروتمندان زیاد هزینه می‌کنند، اما اغلب هزینه نفس است. حتی اگر به یتیم‌خانه‌ای کمک کنند. و دین خریدار نفس آنها نیست.

حضرت علی علیه السلام (صرف نظر از حلال یا حلال بودن مال) می‌فرماید: کاخی ساخته نمی‌شود، مگر به قیمت ویرانه ماندن ویرانه‌ای.

یعنی اگر ثروتمند، دین، ایمان، تقوا، شعور، انسانیت و اخلاق و وجدان داشته باشد، هیچ‌گاه نمی‌تواند بی‌بضاعت‌ها و محرومان را از نظر دور بدارد. پس اگر ثروت خود را توزیع کند و بخشی برای آنان قرار دهد، هیچ

گاه نمی‌تواند کاخ بسازد، هر چند بسیار ثروتمند باشد. پس اگر کاخی ساخت، به قیمت ویرانه ماندن و آباد نکردن ویرانی‌های جامعه تمام می‌شود.

پس معلوم است که ثروتمند، زیاد هم از دین خوشش نمی‌آید، مگر آن که عاقل و مؤمن باشد.

ه - ثروت معمولاً با تفاخر و تکبر و ریا همراه است. ثروتمند دوست دارد که خانه‌اش، لباسش، غذایش، خودرویش، تفریحش، مدرسه و دانشگاه فرزندانش، موقعیت اجتماعی‌اش، دکوراسیون اتاق خواب یا دفتر کارش و ... به گونه‌ای باشد که بیانگر ثروت او و جایگاه متفاوتش باشد. اما دین این تفاخرها، تکبرها و ریاها را جاهلان، عوامانه و معصیت و هلاک کننده می‌خواند.

دوست متدین و ثروتمندی گفت: «تو هیچ به خانه‌ی ما نیامدی تا ما بتوانیم پُری بدهیم»

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در دوران حکومت نیز ساده زیستی داشت و اغلب روی زمین نیز می‌نشست. امروز یک انسان متدین و مسؤل ساده زیست است و دیگری که بو و طعم ثروت را چشیده، از پول بیت‌المال دکوراسیون دفترش را تغییر داده و مجلل می‌کند و یا در محل کارش استخر و سونا و جکوزی می‌سازد و هزینه‌هایش چند میلیون تومان می‌شود. حال اگر به او بگویند که دین این کارهای تو را قبول ندارد، یا می‌گوید: شما دین را نفهمیدید یا اگر بتواند و شغلش به مخاطره نیافتد، می‌گوید: من اصلاً این دین را قبول ندارم.

و - اساساً نگاه «دین حق»، به دنیا و مواهبش، ابزاری است و به تداوم حیات و به ویژه حیات اخروی توجه می‌دهد، در حالی که نگاه ثروتمند، بیشتر متوجه «دنیاست» و از مرگ و آخرت تنفر دارد. (البته مجدد متذکر می‌گردم که عمومیت ندارد و مؤمنین و کسانی که عمل صالح انجام می‌دهند را شامل نمی‌گردد)

ثروت:

ثروت نه تنها بد نیست، بلکه بسیار هم خوب است. هر چند ثروت فقط پول نیست، اما پول نیز از مصادیق ثروت است.

خدا علیم است و دوست دارد بنده‌اش عالم باشد - خدا حکیم است و دوست دارد بنده‌اش حکیم باشد - خدا زیباست و دوست دارد بنده‌اش زیبا باشد ... و خدا غنی است و دوست دارد که بنده‌اش غنی باشد. چرا که دوست دارد انسان خلیفه‌ی او و تجلی او باشد. هم غنی باشد، هم مؤمن و هم متقی. اینها همه اسمای الهی هستند.

اسلام به هیچ وجه فقر و بدبختی و بیچارگی را برای مسلمانان ترویج ننموده و جایز نیز نمی‌داند، منتهی دستور و رهنمودش این است که به دنیا وابسته نشوید. ثروت را هدف نگیرید و از راه حرام به دست نیاورید، چرا که حتماً ظلم به دیگران نیز در آن مستتر است و فساد ببار می‌آورد.

و البته که از راه صحیح و حلال نیز می شود ثروتمند شد، اما مهم این است که پس از ثروت، انسان طغیان نکند و منحرف نگردد.

www.x-shobhe.ir

تابستان ۱۳۹۳
تیر

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه)
حقوق و احکام

www.x-shobhe.ir www.x-shobhe.com

کتاب الکترونیک

حقوق و احکام

- با توجه به فتوای حضرت آیت الله مکارم شیرازی در خصوص «داعش»، اصل فتوا و منظور چیست و تکلیف مقلدین ایشان چه می‌باشد؟

ایکس - شبهه | پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات: متن بیان ایشان به شرح ذیل می‌باشد:

بسم الله الرحمن الرحيم

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًا كَانَتْهُمْ بِنْيَانًا مَرصُوصًا

«خداوند کسانی را دوست دارد که در راه او برای حفظ اسلام و مسلمین همچون يك سدّ پولادين جهاد و پیکار می‌کنند».

همه می‌دانیم بعد از آن که تروریست‌های تکفیری و حامیان آنها از کشورهای عربی و آمریکا و اسرائیل گرفتار شکست خفت باری در سوریه شدند، تصمیم گرفتند آن را در عراق جبران کنند، به گمان این که قومیت‌های مختلف و مذاهب شیعه و اهل سنت می‌تواند نظام ارتش آنها را مختل کند و به سرعت پیش خواهند رفت . اما چیزی نگذشت که دیدیم کور خوانده‌اند و ملت عراق اعم از شیعه و اهل سنت و کرد که جان و مال و ناموس و کشورشان را در خطر تروریست‌های تکفیری خونخوار دیدند که به هیچ چیز و هیچ کس رحم نمی‌کنند، به پا خاستند و به یاری ارتش شجاع عراق شتافتند و به ندای مراجع محترم حوزه علمیه نجف لبیک گفتند و حدود دو میلیون نفر برای این جهاد فی سبیل الله نام‌نویسی کردند و آنها که آموزش ندیده‌اند به سرعت آموزش می‌بینند و إن شاء الله همه قومیت‌ها و مذاهب عراقی با هم متحد خواهند شد.

تروریست‌های تکفیری و حامیان آنها بدانند **در صورت لزوم میلیون‌ها نفر از کشورهای دیگر** همان‌ها که هنگام اربعین با پای پیاده از دورترین نقاط به سوی مرقده ائمه عراق می‌آیند به نیروهای مردمی عراق می‌پیوندند و ارتش شجاع آن را یاری می‌دهند. بنده با صراحت عرض می‌کنم دفاع از تمامیت عراق مخصوصاً عتبات عالیات بر همه علاقه‌مندان به اسلام و اهل بیت (علیهم السلام) به عنوان جهاد فی سبیل الله واجب است و شهیدان این راه به

شهادای کربلا می‌پیوندند و به نظر من این حوادث فرصت خوبی بود برای مردم عراق که يك لشکر مردمی جان‌برکف در کنار ارتش رسمی خود به وجود آورند که آثار آن در آینده بسیار نمایان خواهد شد . دشمنان کوردل و حامیان غریبی و عربی آنها به زودی خواهند فهمید که با يك ارتش چندین میلیونی بی سابقه روبه‌رو هستند.

جوانان عاشق اسلام و اهل بیت (علیهم السلام) باید آمادگی خود را حفظ کنند و در صورت لزوم و درخواست دولت عراق به آنها پیوندند.

وما النصر الا من عندالله العزيز الحكيم

توضیح:

همان‌طور که مشاهده می‌فرمایید، بیان ایشان حکم جهاد نیست، و اگر مرجعی «حکم» بدهد، بر همگان واجب می‌شود و نه فقط بر مقلدین آن مرجع.

ایشان در این بیان، پس از محکوم کردن جنایات گروهک‌هایی چون تکفیری و داعش، به وجوب دفاع از اسلام، مسلمین [که از مسلمات اسلام برای تمامی مسلمین می‌باشد] و نیز تمامیت ارضی کشور عراق تصریح نموده و گوشزد نمودند و البته افزودند: «در صورت لزوم میلیون‌ها نفر از کشورهای دیگر همان‌ها که هنگام اربعین با پای پیاده از دورترین نقاط به سوی مرقد ائمه عراق می‌آیند به نیروهای مردمی عراق می‌پیوندند و ارتش شجاع آن را یاری می‌دهند».

قید «در صورت لزوم»، یعنی هرگاه لازم شد، این امر محقق خواهد شد که البته در نظام اسلامی و تعاملات جمهوری اسلامی ایران، برای تحقق آن ساز و کارهایی تعریف و تعیین شده است. لذا تصریح نمودند (در صورت لزوم و درخواست دولت عراق)؛ لذا هر موقع چنین شرایطی پیش آمد، سازماندهی لازم از سوی ارگان‌ها و نهادهای ذیربط شکل می‌گیرد و مسلمانان ایران اعم از شیعه و سنی، ثبت نام کرده و اعزام خواهند شد و این حرکت را یک فریضه الهی و دینی و جهاد فی سبیل الله دانسته و کشته شدن در راه دفاع از اسلام و مسلمین را شهادت می‌دانند، که همین طور هم هست.

از این رو، ایشان در خاتمه تأکید بر حفظ آمادگی نمودند، تا در صورت لزوم، عمل شود.

● بسیاری شبیه می‌کنند که روزه گرفتن در این ایام بسیار گرم و طولانی اشتباه محض است و برای بدن

بویژه کلیه‌ها ضرر دارد چه جوابی دارید؟

ایکس - شبهه | پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات: برخی ساده و ناآگاهند، اما بسیاری حتی ایمان به خداوند متعال و معاد را اشتباه محض می‌دانند و حال آن‌که خودشان در این اشتباه محض فرو رفته‌اند و به اشتباه خود نیز می‌بالند.

از این رو، باید دقت شود که اگر اساساً توحید، نبوت، معاد، قرآن، اسلام و احکام را قبول ندارند، نباید وارد فروع و احکام شوند و اگر قبول دارند، نباید حکم خدا را «اشتباه محض» بخوانند. این نحو بیان، حاکم از بغض گوینده است به عبادت خداوند سبحان.

خداوندی که روزه را برای تمامی امم و در ماه رمضان برای مسلمانان واجب نمود، نفرمود که برای روزهای کوتاه، خنک و کنار دریاست؛ بلکه فرمود: هر کس این ماه را درک کرد و مریض یا مسافر نبود، روزه بگیرد. خواه روز بلند باشد یا کوتاه، هوا سرد باشد یا گرم، هوای نفس انسان اجازه دهد یا خیر؟

مضرات:

از نظر برخی، هر چه خدا حکم کرده باشد، ضرر دارد و هر کاری که خودشان بکنند، اگر چه تابعیت کامل از نفس حیوانی و سبک زندگی کاملاً حیوانی باشد، عین علم، بهداشت و فایده است. حتی برای عرق‌خوری یا قمار یا زنا یا سایر مفسدات خود نیز بهانه و دلیل می‌آورند و سعی در توجیه علمی آن و تطهیر عمل قبیح خود می‌کنند، چنان چه حتی برای نسل‌گشی نیز فلسفه می‌یابند.

اما اسلام عزیز، دین «لا ضرر» است و به هیچ کاری که برای انسان ضرر داشته باشد، حکم نکرده است.

*** -** در روزه نیز چنین است، کسی که می‌داند روزه گرفتن برای او ضرر دارد، نباید روزه بگیرد و اگر بگیرد نیز قبول نیست و به وقت بهبود باید قضا کند و کفاره هم بدهد. احکام روزه بسیار دقیق و روشن بیان شده است، از جمله:

از فتاوی‌ای مقام معظم رهبری:

*** -** اگر از گفته پزشک متدین و امین اطمینان حاصل کنید که روزه برای چشم شما ضرر دارد و یا خوف ضرر داشته باشید، روزه گرفتن برای شما واجب نبوده و بلکه جایز هم نیست، و با خوف ضرر نیت روزه صحیح نیست و در صورت عدم خوف ضرر نیت روزه اشکال ندارد، ولی صحت روزه متوقف بر این است که برای شما واقعاً ضرر نداشته باشد.

*** -** اگر روزه برای چشمان شما ضرر دارد، واجب نیست روزه بگیرید، بلکه واجب است افطار کنید و اگر بیماری شما تا ماه رمضان آینده استمرار پیدا کرد، قضای روزه بر شما واجب نیست، ولی واجب است که عوض هر روز یک مدّ طعام به فقیر بدهید.

س 755: اگر پزشک شخصی را از روزه گرفتن منع کند آیا با توجه به اینکه بعضی از پزشکان اطلاعی از مسائل شرعی ندارند، عمل به گفته او واجب است؟

ج: اگر مکلف از گفته پزشک یقین پیدا کند که روزه برای او ضرر دارد و یا از گفته وی یا منشأ عقلایی دیگری برای او خوف از ضرر حاصل شود، روزه گرفتن برای او واجب نیست، بلکه جایز هم نیست.

س 732: دخترانی که تازه به سن تکلیف رسیده‌اند و روزه گرفتن بر آنها مقداری مشکل است، چه حکمی دارند؟ آیا سن بلوغ شرعی دختران اکمال نه سال قمری است؟

ج: بنا بر نظر مشهور، بلوغ شرعی دختران همان تکمیل نه سال قمری است که در این هنگام روزه بر آنها واجب است و ترک آن به مجرد بعضی از عذرهای جایز نیست، ولی **اگر روزه گرفتن برای ایشان ضرر داشته باشد یا تحمل آن برایشان همراه با مشقت زیاد باشد، افطار برای آنها جایز است.**

س 735: اگر فردی به خاطر عذری قوی، پنجاه درصد احتمال دهد که روزه بر او واجب نیست و به همین دلیل روزه نگیرد، ولی بعداً معلوم شود که روزه بر او واجب بوده، از جهت قضا و کفاره چه حکمی دارد؟

ج: اگر افطار عمدی روزه ماه مبارک رمضان به مجرد احتمال عدم وجوب روزه بر وی باشد، در فرض سؤال علاوه بر قضا، کفاره هم بر او واجب است. **اما اگر افطار به علت ترس از ضرر باشد و ترس هم منشأ عقلایی داشته باشد، کفاره واجب نیست، ولی قضا بر او واجب است.**

س 742: آیا مسافرت عمدی در ماه رمضان به قصد افطار و فرار از روزه گرفتن، جایز است؟

ج: مسافرت در ماه رمضان اشکال ندارد، و در صورت مسافرت، ولو اینکه برای فرار از روزه باشد، افطار بر او واجب است.

س 747: من به لطف خداوند متعال دارای فرزندی هستم که شیرخوار است. ان شاء الله تعالی بزودی ماه مبارک رمضان فرا خواهد رسید. در حال حاضر می‌توانم روزه بگیرم ولی در صورت روزه گرفتن، شیرم خشک خواهد شد.

با توجه به اینکه دارای بنیه ضعیفی هستم و کودکم هر ده دقیقه شیر می‌خواهد، چه وظیفه‌ای دارم؟

ج: اگر به دلیل کم یا خشک شدن شیرتان بر اثر روزه، خوف ضرر بر طفل خود داشته باشید، روزه‌تان را افطار کنید، ولی برای هر روزی باید یک مدّ طعام به فقیر بدهید و قضای روزه را هم بعداً بجا آورید.

● تکلیف يك مسلمان در قبال بدحجابی در يك جامعه اسلامی چیست؟ کار فرهنگی، تذکر زبانی، بی

خیالی؟ خلاصه حرص خوردن و نگرانی به جاست یا نه؟

ایکس - شبهه | پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات: تکلیف یک انسان عاقل و بالغ که بویی از انسانیت برده است، دغدغه اصلاح زندگی فردی و اجتماعی در تمامی شئون آن می‌باشد. ممکن است چگونگی روش در هر موضوع یا شرایط زمانی و مکانی خاص و حتی با توجه به شرایط مخاطب متفاوت باشد، منتهی آن چه که هیچ‌گاه از یک «انسان عاقل - به ویژه اگر مسلمان باشد» انتظار نمی‌رود و پذیرفته نیست، همان «بی‌خیالی» و «بی‌تفاوتی» است که در سطح کلان و گسترده به سوی آن دعوت و کشانده می‌شویم.

الف - بدیهی است که مشکلات فرهنگی جامعه، فقط بد حجابی نیست؛ بد حجابی نیز اختصاص به بانوان ندارد، در مورد مردان نیز وجود دارد. پوشیدن شلوار فاق کوتاه، به گونه‌ای که با هر حرکتی حتماً باسن پیدا شود، عین کشف عورت است و

ب - البته که کار فرهنگی در درجه و رتبه‌ی نخست هر امری قرار دارد، چرا که زیر ساخت است. اما کار فرهنگی نیز تعریف دارد، استراتژی دراز مدت و کوتاه مدت دارد، تاکتیک‌ها و روش‌ها و نیز ابزار خود را دارد. * وقتی مادر، دختر خود را تا 8 سالگی با یک تاپ و شلوارک و یا استرچ بچه‌گانه در مجامع حاضر کرد، نمی‌تواند یک شبه کار فرهنگی کند و به او بگوید: تو از فردا صبح دیگر بالغ و مکلف هستی، پس حجابت را رعایت کن.

* وقتی در مهد کودک، کلاس‌های آموزشی و ...، به کودکان از سه سالگی، آرایش و رقص‌های گوناگون یاد دادند و پدر و مادر افتخار کردند که فرزندشان مثل فلان رقاصه می‌رقصد، حتی به او رقص‌هایی چون «تانگو» یاد می‌دهند و به او چگونگی عشوه و دلربایی را به او می‌آموزند، نمی‌شود ناگهان او را مخاطب قرار داد و گفت: «تا به حال هر چه آموختی خلاف بود، از فردا چنین بکن و چنان باش».

* سخت است به کودک و نوجوانی که از وقتی چهار دست و پا راه می‌رفته تا سنین نوجوانی، پای ماهواره و شبکه‌های آن چنانی اینترنتی و تلویزیون خانگی و ...، رشد یافته است و با فرهنگ‌های القایی و تحمیلی غیر اسلامی و حتی غیر انسانی شکل گرفته است، گفت: از فردا حجابت و یا معاشرت و گفتگویت با نامحرم را رعایت کن و یا فرهنگ و حقوق اجتماعی را مغتنم بشمار.

* پس، کار فرهنگی، بیل‌برد، سخنرانی، چاپ و توزیع کتاب و جزوه و ... نیست، اینها همه ابزار کار فرهنگی هستند، چنان چه در تبلیغات ضد فرهنگی نیز از همین ابزار سوء استفاده می‌شود.

ج - البته که آموزش، نصیحت، موعظه، تذکر زبانی و بالاخره امر به معروف و نهی از منکر به شیوه‌های گوناگون و هم چنین قانون و ضمانت اجرایی آن، لازمه رشد و تعالی انسان در تمامی عرصه‌ها و امور زندگی فردی و اجتماعی او می‌باشد، اما «کار فرهنگی»، که مسئولیت اصلی‌اش با «خانواده» و «دولت - به معنای عام»

است، بسیار گسترده‌تر است. چنان چه مفسدین، فاسقین و دشمنان بشریت نیز هر انحرافی را با کار فرهنگی القا کرده و می‌کنند.

پس، دغدغه سلامت و صلاح شخص و جامعه، در هر انسان عاقل و سالمی باید وجود داشته باشد، به ویژه اگر مسلمان باشد. نصیحت و تذکر و ... نیز لازم است، اما کار فرهنگی عمیق، ریشه‌دار، تعریف شده و اصولی، در اولویت قرار دارد.

بدیهی است که کار فرهنگی را باید از «خود» شروع کرد، انسان تا فرهنگ خود را تغییر ندهد و با خود کار فرهنگی نکند، نمی‌تواند در فرهنگ دیگران تغییر مثبتی ایجاد نماید.

تاریخ - تیر 1393

● آیا ابن ملجم یک ایرانی بود - سرداری به نام «بهمن جازویه»؟

ایکس - شبهه | پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات: این شبهه، یا بهتر بگوییم، این شایعه، از سال 1391 به بعد، از طریق سایت‌ها و وبلاگ‌ها و بوغ‌های تبلیغاتی پخش شد، چنان چه عین همین سؤال و پاسخ آن، مورخ (20 خرداد 1391) در همین پایگاه درج شده بود و اگر دقت شود، مصادف است با آغاز اوج‌گیری جنایات سلفی‌ها و تکفیری‌ها. لذا اصل شایعه، هدفدار پخش شد که در خاتمه مختصری اشاره خواهد شد.

الف - همان‌طور که اصل و نسب شخصیت‌های بزرگ تاریخ و انسان‌های والا مقام و مؤثر [و در رأس آنها پیامبران و امامان] پنهان نمی‌ماند، اصل و نسب شخصیت‌های منفور که بنیانگذار بدترین انحرافات و یا شدیدترین جنایات‌ها بودند [و از جمله ابن ملجم مرادی لعنة الله] نیز مخفی و مبهم نمانده است که اکنون وی را ایرانی بخوانند.

ب - نام کامل این تروریست که از سوی پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله «اشقی الاشقیاء» لقب گرفته بود و قاتل امیرالمؤمنین، مولی‌الموحدین، علی بن ابیطالب علیه‌السلام که امام اول شیعیان و خلیفه چهارم اهل سنت بوده

است، « عبدالرحمن بن عمرو بن ملجم مرادی » می باشد. و طبق اسناد موثق و معتبر نزد شیعه و سنی، نسب او عرب و از قبیله بنی مراد بوده است.

ج - بلاذری، از مورخین و محدثین اهل سنت است، به نقل از کلّبی او را عبدالرحمان بن عمرو بن ملجم خوانده است. (488/2) - ابن سعد می نویسد: ابن ملجم از قبیله مراد بود که با بنی جبّله از قبیلخ کنده هم پیمان بودند (35/3)

د - طبق نقل تمامی تواریخ، هدف اصلی او و همدستانش از این ترور، «انتقام» بود، اما هیچ ربطی به تازی و فارسی و این نقلها ندارد، بلکه انتقام کشته شدگان خوارج در جنگ با ایشان بود. خوارج برای خود اسم و رسمی داشتند و مشهور به عبادت، زهد، جهاد و حفظ قرآن و شب زنده داری بودند، اما به روی ایشان شمشیر کشیدند. آنها پس از آن که در قضیه حکمیت و ...، به خطاهای خود پی بردند، به جای آن که خود را محکوم کنند، امام را متهم کردند و در آخر نیز نتیجه گرفتند سران هر دو جریان را ترور کنند، چنان چه قرار بود دو همدست عرب دیگر او نیز همزمان معاویه و عمرو عاص را بکشند که آنها موفق نشدند.

ملاحظه:

پس از حسّ و انگیزه‌ی دینداری، که ریشه در عقل و فطرت آدمی دارد، هیچ حسّی قوی‌تر از «حب وطن» یا به قول امروزی‌اش «حس ناسیونالیستی»، شناخته نشده است. از این رو مخالفان اسلام از دیر باز سعی در تحریک حسّ ملی در مقابل حسّ دینی داشته و دارند، چرا که جایگزین دیگری نمی‌یابند، و البته پای منافعشان که برسد، ملت و حسّ دینی و وطن‌دوستی و حفظ فرهنگ و مرزها را مسخره کرده و متحجرانه قلمداد می‌کنند و فریاد «جهانی شدن» بر می‌آورند.

این شیطنت و تحریک، فقط مخصوص ایرانی‌هائی باشد، بلکه در میان تمامی اقوام مسلمان به تناسب خودشان رایج شده است، چنان چه «پان ترکیسم»، «پان عربیسم»، یا «پان ایرانیسم» و ... را به وجود آوردند. در سال‌های اخیر، در میان ایرانی‌ها، چندین شبهه را به شدت رواج دادند که اغلب آنها را شنیده‌اید؛ مثل: قرار دادن کوروش که یک پادشاه ایرانی بوده است، در مقابل اسلام که یک دین الهی است و ربطی به ملیت ندارد - عربی معرفی کردن اسلام و محکوم کردن اسلام به خاطر حمله اعراب به ایران - دین ملی ایرانیان خواندن «زرتشت»، و حال آن که انبیای بسیاری بعد از او در ایران بودند ... و اکنون «ایرانی معرفی کردن ابن ملجم»، به چند هدف. از جمله:

*- تحریف تاریخ که دستور العمل فراماسون و صهیونیسم برای تمامی تاریخ جهان می‌باشد، حتی امریکا؛

*- از بین بردن اعتبار تاریخی ایرانی‌ها در قبول، پیروی و اطاعت از امیرالمؤمنین علیه‌السلام؛

*- قداست ملی بخشیدن به ابن ملجم، نزد شیعیان ایرانی؛

- *- ایجاد بغض در دل ایرانی ها نسبت به امیرالمؤمنین علیه السلام؛
- *- توجیه و تطهیر اشقی الاشقیاء ابن ملجم ملعون، با سوء استفاده از حسن ملی؛
- *- و از همه مهم تر، زمینه سازی برای نسبت دادن تحرکات تروریستی سلفی ها، تکفیری ها، داعش و ... به نوعی اندیشه (نه گروهک تروریستی دست ساز امریکا)؛ چنان چه در سطح دانشگاه ها نیز اصرار دارند که حتماً عملکرد آنها را به «اندیشه» نسبت دهند و به نوعی به خوارج وصل کنند ... و سپس برای آنها تاریخ بسازند (که فعلاً مجال ورود به این بحث نمی باشد).

نکته:

کفر، شرک، نفاق، ظلم، جهل و دشمنی با الله جلّ جلاله، پیامبر اکرم و اهل عصمت علیهم السلام، اسلام، قرآن و آموزه ها و احکام شریعت و دین مبین اسلام، ملیت بردار نمی باشد، لذا هر کس یا هر حزب، یا هر گروه، یا هر قبیله و قوم و از هر ملیتی که در «حزب الشیطان» قرار گرفت، دست به ترور و قتل یا نسل کشی زد، مخالف اسلام قد علم کرد و پنجه در انداخت، محکوم است. چه امریکایی یا انگلیسی باشد، یا اسرائیلی، یا عرب یا ایرانی. به ویژه کسانی که خون اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام ریختند و به آنها و به بشریت ظلم کردند. هر چند که ابن ملجم مرادی ملعون، یک عرب جاهل، مرتجع، متعصب، خوارجی و شقی بود.

تابستان ۱۳۹۳
مرداد
پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه)
اعتقادی
www.x-shobhe.ir www.x-shobhe.com
کتاب الکترونیک

اعتقادی - مرداد 1393

● اسماء الله - آیا خداوند همان اسم‌هایش است، یا وجودی است که شامل اسم‌هایش می‌باشد؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات: در واقع هیچ کدام. خداوند نه اسم‌هایش است و نه شامل چیزی می‌گردد و نه مرکب است و نه ماهیت دارد. نه ترکیبی از حالات و صفات است و نه تجزیه می‌گردد. هستی و کمال محض است، لذا عقول و ادراکات که همه مخلوق او هستند، هیچ راهی به شناخت ذات و یا حتی کنه اسماء او ندارند.

الف - اسم یعنی نشانه و نشانه هر چیزی، غیر از خود آن است. پس اسم‌های خدا، نشانه‌های او هستند و نشانه‌های او نیز همه غیر او می‌باشند و هر چیزی که غیر او باشد، مخلوق اوست.

ب - از این رو در آیات کریمه می‌خوانیم که اسم‌ها (نشانه‌ها)، مال او هستند، به او تعلق دارند، برای او هستند، نه این که خود او هستند. مانند: «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ» - «فَلَهُ الْأَسْمَاءُ».

ج - در احادیث و روایات صحیح نیز می‌خوانیم که خداوند متعال، اسم‌ها (نشانه‌ها)ی خود را خلق کرد تا مردم به واسطه‌ی آنها او را بشناسند و بخوانند. و همین‌طور افزوده‌اند: هر کس اسم خدا را بخواند و مقصودش همان اسم باشد، کافر است - هر کس این اسم‌ها را بخواند و مقصودش خدا و اسمش با هم باشد، مشرک است (دو چیز را خوانده است) - و هر کس مقصودش خدا باشد، و او را با اسم‌هایش بخواند، موحد و مؤمن است. (اصول کافی، ج 1، کتاب التوحید)

از قرآن کریم نیز می‌آموزیم که برای خدا، اسم‌ها و نشانه‌هایی هست که باید او را با آن اسم‌ها بشناسید و بخوانید:

«وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (الأعراف، 180)

ترجمه: و نیکوترین اسمها به خداوند تعلق دارد، پس او را بدانها بخوانید، و کسانی را که در نامهای او بی‌راهه می‌روند واگذارید که به زودی به سزای آنچه می‌کردند خواهند رسید.

د - بیان شد که اسمهای خداوند متعال، همه مخلوقات او هستند، پس باید بدانیم که منظور «الفاظ» نیستند، بلکه تجلی حقیقی حق تعالی می‌باشند. لذا فرمود: علم اسماء را به حضرت آدم (ع) آموخت، اما سپس آنها را به ملائک عرضه کرد و فرمود: «از اسمها و نشانی‌های اینها به من خبر دهید، اگر راست می‌گویید.» - بدیهی است که اگر اسمها لفظ بودند، معنا نداشت که علم اسماء را به آدم بیاموزد و آنها را به ملائک عرضه کند و بگوید از «اسم» اینها به من خبر دهید.

ه - پس اسمها و نشانه‌ها، کل مخلوقات هستند، و انسان‌های کامل، اشرف مخلوقات هستند، یعنی نشانه‌های بزرگ‌تر یا همان «اسم اعظم»، که فرمود: «فَادْعُوهُ بِهَا».

مثال:

آب، یک حقیقتی است که وجود خارجی دارد - اگر کسی به تنهایی در جنگل نیز رشد کرده باشد و هیچ زبان و ادبیاتی نداند، باز آب را می‌بیند و درک می‌کند. اما لفظی به عنوان اسم برایش نمی‌شناسد، سپس برای آن اسم می‌گذارد، مثل آب در فارسی، ماء در عربی، water در انگلیسی و ... پس آب، خودش یک نشانه و یک اسم است و کلمات و الفاظی چون آب، یا ماء، اسم آن اسم می‌شوند.

وقتی می‌گوییم: «عالم»، یک اسم و نشانه است برای معنا و مفهومی که از «علم» و صاحب آن «عالم» درک می‌کنیم و آن معنا و مفهوم نیز اسم و نشانه است، برای یک حقیقت وجودی.

و - پس وقتی گفته می‌شود که خداوند متعال خودش «لا اسم له و لا رسم له» می‌باشد، اما اسمها (نشانه‌ها) یش را خلق کرد؛ یعنی: وجودهایی آفرید که مظهر علم، قدرت، رحمت، جمال، کمال ... او باشند تا به واسطه آنها خدا شناخته و خوانده شود.

از این رو امام صادق علیه‌السلام، در شرح آیه کریمه «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا» فرمود: «والله قسم که آن اسمای حسنا ما هستیم که هیچ عملی بدون معرفت ما مقبول نخواهد بود»

نتیجه:

پس، اسم خدا، نشانه و خلق خداست و نه ذات او - خدا مرکب نیست که شامل اسماء‌اش گردد - اسمها نشانه‌هایی هست که تجلی و خلق خدا هستند و خدا با آنها شناخته و خوانده می‌شود.

● **انا لله - همه آنچه که خدا آفریده، از وجود خودش آفریده؟ یعنی سگ و خوک که نجس هستند**
نعوذ بالله از وجود خداست؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات: مشکل ذهن اینجاست که گمان دارد این «از» به معنای جزء و یا قطعه و تکه است، نه به معنای فاعلیت.

خداوند متعال مرکب نیست که تجزیه شود و بدین معنا از وجود خودش چیزی بیافریند، بلکه از اوست، یعنی به امر اوست، تجلی اوست، خلق اوست.

الف - دقت کنیم که هر چه قابل تجزیه باشد، حتماً مرکب است و هر مرکبی حتماً نیازمند است، چرا که به اجزای خودش محتاج می‌باشد و هیچ نیازمندی، که قطعاً محدود نیز هست، خدا نیست.

اگر چه مثال کامل نمی‌باشد و در مثال نیز مناقشه نیست، اما اگر شما بفرمایید: «این غزل از حافظ یا سعدی است» معنایش این نیست که جزئی از وجود آنهاست، بلکه یعنی: تجلی علم، حکمت، ادبیات و ذوق شعری آنهاست.

معنای «انا لله - ما از خداییم»، این نیست که ما جزئی یا قطعه‌ای یا قطره‌ای از او هستیم، که این تصور غلط، به مثابه‌ی جسمیت بخشیدن به خداوند سبحان و نیز مرکب و قابل تجزیه دانستن اوست که منتج به محدود و نیازمند دانستن او می‌شود و خداوند متعال از این اوصاف منزّه است. «سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ».

وقتی شناختیم که خداوند متعال «واحد» و «احد» است، یعنی ترکیب نیست و تجزیه نمی‌شود و وقتی شناختیم «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ - چیزی مانند او نیست»، یعنی هیچ چیزی جزء یا تکه‌ای از او نیست که مثل او باشد. در حالی که جزء هر چیزی، مثل همان چیز است. به عنوان مثال اگر یک ماده (مثلاً تک سلولی) به میلیون‌ها جزء تقسیم گردد، همه آن اجزا، باز هم ماده هستند.

بلکه «إِنَّا لِلَّهِ» یعنی: چنین نیست که ما خالق نداشته باشیم و هستی ما عین ذات‌مان باشد که در آن صورت «واجب الوجود» و کمال محض خواهیم بود و هیچ گونه تغییر و تحولی نیز به ما راه نخواهد داشت - و چنین هم نیست که خود به خود و بدون هیچ فاعل فیاضی خلق شده باشیم، که این هم مورد قبول عقل نیست، چنان چه شاهدیم هر موجودی معلول علت یا علل پیدایش خود است، پس خالق داریم که واجب الوجود، هستی و کمال محض است و هر چه هست، آفریده‌ی اوست.

ب - در مورد نجس و پاکی حیوانات و یا هر چیزی دیگری نیز دقت کنیم که در عالم آفرینش، خلقت نجسی وجود ندارد. هر مخلوقی و هر جزئی در کارگاه هستی، حکمت، ضرورت و نقش وجودی خود را دارد.

نجس، یعنی چیزی که اجتناب (دوری) از آن برای انسان لازم است، نه این که اساساً خلقتش نجس بوده است. یک سگ، برای انسان نجس است، نه برای جفت خودش، یا سایر حیوانات یا زمین. زهر یک حیوانی چون مار یا عقرب که برای خودش و برای محیط زیست بد نیست. وجود کفتار، شغال یا لاشخور که بد نیست و اگر نسلشان منقرض شود، حیات و زیست دچار مشکلات عدیده‌ای می‌گردد. لجن یا فضولات حیوانات نیز برای این چرخه لازم و ضروری است.

همین خونی که مایه حیات انسان و حیوان است، اگر از رگ‌ها و مویرگ‌ها و سپس پوست خارج شود، نجس تلقی می‌گردد، یعنی انسان باید از لمس آن اجتناب کند و اگر لمس شد، تطهیر کند. الکل گیاهان و میوه‌ها (انگور، سیب، پرتقال و ...) که ذاتاً پلید نیستند، حتی نجس هم نیستند، بلکه اگر مبدل به شراب گردند، نجس محسوب شده و نوشیدن آنها نیز حرام است.

نتیجه:

پس، چنین نیست که گمان شود هر چه هست، خود خدا یا جزیی از خداست، بلکه خلق اوست. لذا جا ندارد که ذهن گمان کند، پس آیا [العیاذ بالله] نجسی سگ یا خوک به خدا بر می‌گردد؟ در ثانی حتی انسان کامل نیز قابلیت و صلاحیت این را ندارد که خدا و یا جزئی از خدا محسوب گردد و این گمانِ خطا، انسان را به کفر و شرک اعتقادی می‌کشاند.

● چگونه درک کنیم که خدا کیست و چیست؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات: «خدا کیست؟» به تناسب ظرفیت هر کس قابل شناخت می‌باشد، اما «خدا چیست؟» برای کسی قابل درک نیست، چرا که او ماهیت ندارد که گفته چیست؟ مباحث بسیاری در خصوص چگونگی شناخت خداوند متعال درج شده که اگر کلمات مرتبطی در بخش جستجو در سایت درج و کلیک شود، در اختیار قرار می‌گیرد، به ویژه آخرین مطلب، تحت عنوان «می‌گوییم صفات خدا عین ذات اوست. پس اگر شناخت ذات خداوند محال است، چگونه شناخت خدا از راه شناخت صفات میسر می‌شود؟» و در تمامی این مباحث مفصل توضیح داده شد که اساساً «ذات» قابل شناخت نمی‌باشد، بلکه نشانی‌ها (اسم‌ها و آیات) ذات قابل شناخت است.

الف - شاید بتوان اذعان داشت که انسان در شناخت خدا، قبل از هر چیز با یک «غیب» آشنا می‌شود و او را با ضمیر سوم شخص غایب «او = هو» می‌خواند. نمی‌داند این «او» کیست؟ اما به شناخت نشانه‌ها (اسم‌ها)، او را می‌شناسد. لذا در کلام الهی در آیات قرآنی نیز به «اسم» متذکر شده است - « **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** » - « **وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى** » به عنوان مثال:

*- ابتدا با عقل و علم می‌فهمد که در این عالم، هستی هیچ چیزی عین ذات آن نیست، پس همه هستی را از غیر گرفته‌اند؛ پس آن غیر، نباید خودش مثل بقیه باشد، بلکه باید هستی عین ذاتش باشد، لذا می‌گوید: « **هُوَ الْحَيُّ** ». یعنی این «او»، واجب الوجود است. حال هر که می‌خواهد باشد.

*- بعد می‌فهمد که بر همین اساس، هر چه هست، ممکن الوجود، پدیده و مخلوق است، لذا «او» بی‌که پدید آورده، خالق است، لذا می‌گوید: « **هُوَ الْخَالِقُ** ».

*- می‌فهمد آن که عالم را خلق کرده، علمی فوق هر چه هست دارد، می‌گوید: « **هُوَ الْعَلِيمُ** » - می‌فهمد که هر ذره‌ای در این نظام آفرینش، جایگاه و نقش خود را دارد، می‌گوید: « **هُوَ الْحَكِيمُ** » - می‌بیند که عالم استوار است و به خودی خود نمی‌تواند استوار باشد، می‌گوید: « **هُوَ الْقَيُّومُ** » ... و بالاخره با شناخت عقلی و علمی از عالم هستی، اذعان می‌کند: « **هُوَ الْوَاحِدُ** » - « **هُوَ الْأَحَدُ** » - « **هُوَ الْمَالِكُ** » - « **هُوَ الْجَوَادُ**، **هُوَ الْكَرِيمُ**، **هُوَ الرَّحْمَنُ** و ... ».

ب - پس ابتدا با «هو» آشنا می‌شویم و این که چون غیر از همه مخلوقات است، پس چیزی هم مثل او نیست « **لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ** »، پس اگر همه فانی هستند، « **هُوَ الْبَاقِي** ». پس انسان در خصوص این اسما (نشانه‌ها) مثل: حی، قیوم، علیم، قادر، جمیل، مالک، واحد، احد، رحمان و ...، تفکر می‌کند تا بیشتر و بیشتر این «او = هو» را بشناسد و البته پس از «عقل» که نبی درونی است، «وحی» که نبی بیرونی است، به امداد می‌آید، تا شناخت کامل‌تر گردد.

ج - این کیستی خداست که به حکم عقل و وحی شناخته می‌شود و البته باید توجه داشت که هیچ کس اشراف معرفتی کامل پیدا نمی‌کند، چرا که آن وقت لازم می‌آید که اولاً معروف (خدا)، محدود و قابل احاطه‌ی علمی باشد و ثانیاً محاط در عقل عارف (شناسنده) گردد - و بدیهی است آن چه که محدود باشد، خودش پدیده و مخلوق و معلول است، نه هستی و کمال محض و واجب الوجود. لذا هر کس به اندازه ظرفیت وجودی خود او را می‌شناسد و چون نمی‌تواند حد هیچ یک از اسمای کمالیه را وصف کند، می‌گوید: « **اللَّهُ أَكْبَرُ** »، یعنی «او» که تنها خالق، معبود و إله است، بزرگ‌تر از هر وصفی می‌باشد.

و البته اگر عقل و فطرت به واسطه‌ی نفس محبوب گردد، هیچ او را نمی‌شناسد و تکفیر می‌کند.

www.x-shobhe.ir



قرآن مجید و حدیث - مرداد 1393

● آیا قرآن فقط هدایت کننده متقین است - با توجه به آیه 2 سوره بقره (ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ) - پس داستان‌های گناهکارانی که گاه با استماع یک آیه هدایت شده‌اند چیست؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

متن و ترجمه آیه مذکور به شرح ذیل است:

«ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ» (البقره، 2)

ترجمه: این کتاب، هیچ شکی در آن نیست، راهنمای پرهیزگاران است.

* - فقط همین یک آیه نیست، بلکه در آیاتی دیگری نیز به همین معنا تصریح شده است. از جمله:

«وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ آيَاتٍ مُّبِينَاتٍ وَمَثَلًا مِّنَ الَّذِينَ خَلَوْا مِن قَبْلِكُمْ وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ» (النور، 34)

ترجمه: و حقا که ما برای شما (در این قرآن) آیاتی روشنگر، و اخبار و اوصافی از کسانی که پیش از شما گذشته‌اند، و پند و نصیحتی برای پرهیزکاران فرو فرستادیم.

«وَنُنزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا» (الإسراء، 82)

ترجمه: و از قرآن آنچه را برای مؤمنان شفا و رحمت است نازل می‌کنیم، ولی ستمگران را جز زیان نمی‌افزاید.

قرآن و هدایت:

وقتی می‌فرماید: «الْكِتَابُ»، یا «الْقُرْآنُ»، به ظاهر و باطن کتابی اشاره و تصریح دارد که آیاتش به پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله وحی شده و او نیز آن را به همگان ابلاغ نموده است. اما وقتی می‌فرماید: «هُدًى» یا «مَوْعِظَةً» یا «شِفَاءً»، به بهره‌وری از فواید و آثار آن اشاره و تصریح دارد که شامل همگان نمی‌گردد، بلکه فقط و فقط این مؤمنین و متقین هستند که از آن بهره‌مند می‌گردند.

از این رو، آنجا که سخن از خود کتاب، ابلاغ و بیان کتاب است، می‌فرماید: عمومی است؛ «رحمتی است برای همگان» یا «بیانی است برای همگان»؛ اما آنجا که سخن از مفید واقع شدن یا بهره‌مند گردیدن است، می‌فرماید: مؤمنین و متقین از آن بهره‌مند می‌گردند:

«هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ» (آل عمران، 138)

ترجمه: این (قرآن)، بیان (بینه و روشنگری) است برای (همه) مردم؛ و هدایت و موعظه است برای اهل تقوا. چرا که همه می‌شنوند، اما همه نمی‌پذیرند - همه می‌خوانند، اما همگان ایمان نیاورده و یا عمل نمی‌کنند. همه روشنگری نمی‌خواهند و همه موعظه‌پذیر نیستند. پس اگر کسی قرآن را تلاوت نمود، ایمان آورد و عمل نمود، اهل تقوا و اهل ایمان می‌شود.

مثل این است که بگوئید: «این مدرسه - این دانشگاه - این استاد و این کتاب است؛ یا این باشگاه ورزشی است و...» اما فقط علاقمندان به علم یا ورزش از آن بهره‌مند خواهند شد.

معنای دیگر متقین:

(نقل به مضمون از آیت الله حائری شیرازی): یک معنای «متقی» نیز این است که مخاطب، با «تقوا» با قرآن برخورد کند، یعنی با بغض، پیش‌داوری، جبهه‌گیری و دشمنی برخورد ننماید. آن وقت اثر هدایت‌گرانه می‌گذارد. [آنان که با شنیدن یک آیه یا دیدن یک نشانه‌ی حق (مثل حرّ) متحول شدند، از این گروه هستند].

توضیح در مثال قرآنی و...:

نه فقط قرآن کریم، بلکه همه آیات و بینه‌های الهی (حق) همین اثر را دارد. از وحی الهی گرفته تا انبیا و امامان علیهم‌السلام، تا حتی مؤمنین و سلوک آنها - همه سبب هدایت یک عده و گمراهی و خسران بیشتر در عده‌ی دیگری که ظالم به خود و دیگران هستند می‌گردند.

فرعون، جادوگران خُبره‌ی خودش را جمع کرد تا با حضرت موسی علیه‌السلام مقابله کنند. فرعونی که ادعای الوهیت و ربوبیت داشت، خودش می‌دانست که حق با موسی (ع) می‌باشد، اما جادوگران واقعاً گمان کردند که موسی و هارون (ع) آمده‌اند تا آنها را از سرزمین خود بیرون کنند و صاحب تاج و تخت و ثروت و سلطه گردند. وقتی حضرت موسی علیه‌السلام به اذن الله معجزه خود را نشان داد، تمامی جادوگران فهمیدند که این دیگر سحر نیست، بلکه معجزه است؛ لذا ایمان آوردند - اما با دیدن همین شخص و همین معجزه، بر گمراهی، خسران، لجاجت و عناد فرعون افزوده شد. این یعنی «وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا».

*- نام و یاد خدا، پیامبر، امامان، اسلام، قرآن، ایمان، احکام، تقوا، پرهیز از گناه، هیئت، قیام، انقلاب و...، برای همگان قابل شنیدن، تأمل و توجه است، اما قلوب یک عده از شوق و خوف الهی به تپش می‌افتد و متقابلاً قلوب عده‌ای دیگر با شنیدن همین حرف‌ها مضمئز می‌شود.

«وَإِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَإِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ» (الزمر، 45)

ترجمه: و چون خدا به یگانگی (وحدانیت) یاد شود، دل‌های کسانی که به آخرت ایمان ندارند دچار نفرت می‌شود، و چون کسانی غیر از او یاد شوند، به ناگاه آنها مسرور می‌شوند. پس، خداوند متعال در قرآن کریم که کتاب خداشناسی، انسان‌شناسی، دشمن‌شناسی و هدایت است، انواع مواجهه‌ها و برخوردهای متفاوت با قرآن کریم را [از آنان که ایمان می‌آورند، تا آنان که مسخره می‌کنند]، بیان نمود و تصریح کرد: «هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ».

● در آیه 74 سوره بقره پس از دیدن زنده شدن قربانی خداوند می‌فرماید دل‌های آنها مانند سنگ سخت شد. آیا یعنی باز هم ایمان نیاوردند؟ و در ادامه که می‌فرماید از برخی سنگ‌ها آب می‌جوشد و... اشاره به چیست؟

ایکس - شبهه - پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات: متن و ترجمه: آیات موضوع به شرح ذیل است (البقره، 73 و 74):

«فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ بِعَصَاهَا كَذَلِكَ يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَى وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ»

ترجمه: پس گفتیم: پاره‌ای از گاو را به مقتول زنید [تا زنده گردد]. آری خداوند مردگان را این گونه زنده می‌کند و [بدین سان] نشانه‌های قدرت خود را به شما نشان می‌دهد، باشد که بیندیشید.

«ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَنْسَقِقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ»

ترجمه: پس از آن [همه معجزات] دل‌های شما سخت شد، به سختی سنگ‌ها یا سخت‌تر از آن، در حالی که از پاره‌های سنگ‌ها، جوی‌ها می‌جوشد و پاره‌ای از آنها می‌شکافد و آب از آن خارج می‌شود و برخی از آنها از هیبت خدا فرو می‌ریزد، و خداوند از آنچه می‌کنید غافل نیست.

الف - قوم حضرت موسی علیه‌السلام، حالات، مواضع و رفتارهایشان، همان حالات، مواضع و رفتارهای بیشتر مردمانی که اهل دنیا هستند می‌باشد، لذا در قرآن کریم مثال‌های بسیاری از احوال آنان آورده شده، تا درس و عبرتی برای همگان باشد.

از جمله همین حکایت است. شخصی به قتل رسید، مقتول شناخته نشد، بی گناهی متهم شد و خداوند دستور داد گاو را ذبح کنند و پاره‌ای از جسم آن را به مقتول بزنند، تا زنده شود و قاتل خود را معرفی کند. یعنی معجزه و نشان دادن قدرت خدا - زنده شدن مردگان و دلیلی بر رسالت حضرت موسی علیه‌السلام.

ب - اما قوم حضرت موسی علیه‌السلام، بسیار جاهل و بالتبع غافل و اهل دنیا بودند، لذا به رغم آن که معجزات بسیاری برای آنها آمد، با هر معجزه‌ای اظهار ایمان و اسلام (تسلیم شدن به خدا و نبی) می نمودند، اما دوباره و به سرعت به همان کفر، شرک، نفاق، دنیاطلبی، غفلت و ... باز می گشتند، چنان چه در یک غیبت صغری (کوتاه)، اغلب گوساله پرست شدند، هر چند که معجزه شکافتن دریا و غرق فرعون و جنودش را دیده بودند! این، حکایت اغلب مردمانی است که ایمان‌های ضعیف و متزلزلی دارند، لذا هر آنی که معجزات الهی را می بینند، تکانی می خورند، اما سریعاً به نقطه اول باز می گردند.

ج - خداوند متعال می فرماید: این معجزه را نیز دیدید، ابتدا متعجب شده و اظهار ایمان کردید، اما سریعاً به همان کفر، شرک، نفاق و جهل خود بازگشتید، چرا که «قلب» شما مانند سنگ (*كَالْحِجَارَةِ*) سخت شده است و ایمان به آن نفوذ ندارد.

مراحل وجودی و رشد:

انسان، به صرف برخورداری از شکل ظاهری، انسان نمی باشد. او باید مراحل متفاوتی از عوالم وجود و حیات را طی کند تا به مرحله انسانیت برسد و سپس مراتب انسانی را تا اعلا علیین بالا رود. «رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند».

در یک دسته بندی کلی، این مراحل وجودی عبارتند از: جمادی، نباتی، حیوانی و انسانی. چنان چه مولوی در وصف این مراحل تکاملی در انسان می گوید:

از جمادی مردم و نامی شدم	وز نما مُردم به حیوان برزدم
مُردم از حیوانی و آدم شدم	پس چه ترسم کی ز مردن کم شدم
حمله‌ی دیگر بمیرم از بشر	تا بر آرم از ملایک پَرّ و سر
وز ملک هم بایدم جستن ز جو	کلّ شیء هالیک الاّ وَجْهَهُ
بار دیگر از ملک پیران شوم	آنچه اندر وهم ناید آن شوم
پس عدم گردم عدم چون ارغنون	گویدم که اناّ اِلَیْهِ راجعون

زندگی جمادی:

برخی در همان مرحله نخست جمادی متوقف می‌شوند. هیچ هدف و دغدغه‌ای ندارد. جمود صرف هستند. خداوند متعال می‌فرماید: اینها مثل سنگ و حتی بدتر از آن هستند «كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ»، چون از سنگ گاهی چشمه‌ای می‌جوشد و یا از خوف خدا متلاشی می‌شود، اما به اینها قطره‌ای از فهم و شعور و ایمان نفوذ نمی‌کند و خیری هم بیرون نمی‌آید. خداوند متعال در آیه بعد، درباره‌ی این سنگ‌دلان می‌فرماید که به هیچ وجه طمع ایمان از آنها نداشته باشید، قرآن را می‌شنوند، تحریف می‌کنند و به این کار خود نیز آگاهند.

زندگی نباتی:

برخی از این مرحله گذر می‌کنند و وارد زندگی نباتی می‌شوند، اما آنها نیز در این مرتبه‌ی از حیات متوقف می‌گردند. دغدغه‌ای جز گرفتن غذا و آب از زمین و رسیدن به اندام، مو، ناخن و ... ندارند؛ البته نه تنها سایه، چوب، میوه و بار مثبتی نمی‌دهند، بلکه فقط هیزم جهنم را رشد می‌دهند. خداوند در قرآن کریم از آنها به عنوان درختانی چون: «وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ - شجره ملعونه در قرآن - الإسراء، 60» می‌نامد و حرف، مرام، فعل و قول آنها را به باروری درخت ناپاک و خبیث مثال می‌زند:

«وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ» (ابراهیم ع، 26)

ترجمه: و مثال کلمه پلید (ساختار، شاکله، رفتار و گفتار مبتنی بر کفر و شرک و نفاق و ظلم و ...) مانند درخت پلیدی است که از روی زمین برکنده شده (از ریشه درآمده) هیچ ثبات و قراری ندارد.

زندگی حیوانی:

برخی از این مرحله نیز گذر می‌کنند و وارد مرحله حیوانی می‌شوند، اما در همین مرتبه توقف می‌کنند. آنها حیوانی بیش نیستند، خواه برای خانواده‌ی خود با شکار دیگران آذوقه‌ای تهیه کنند، خواه از مرزهای خود دفاع کنند و یا حتی از صاحبان خود دفاع کنند و یا حامل بار آنها گردند ...، حالات و رفتار آنان کاملاً حیوانی است. لذا خداوند خالق و علیم، از آنها به عنوان حیوان و بلکه پست‌تر نام می‌برد، هر چند ظاهرشان بسیار آراسته و شبیه انسان‌های با شعور و منطقی باشد:

«أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا» (الفرقان، 44)

ترجمه: آیا می‌پنداری بیشتر آنان می‌شنوند یا می‌اندیشند؟ (نه) آنها جز همانند چارپایان نیستند بلکه گمراه‌ترند.

انسان:

برخی از مرحله‌ی حیوانیت نیز گذر می‌کنند و وارد حیات انسانی می‌شوند که کف آن اسلام (تسلیم حق شدن) و سقف آن ایمان و یقین کامل به الله جلّ جلاله و معاد است، که از این گروه همیشه تحت عناوینی چون: والدین امنوا و عملوا الصالحات، متقین، مؤمنین، خاشعین و ... یاد می‌گردد.

● حرکت خورشید - حضرت علی علیه السلام، در خطبه 91 نهج البلاغه یا خطبه اشباح، فراز «آیة

مَمْحُوَّةٌ مِنْ لَيْلِهَا وَ أَجْرَاهُمَا ...» علت شب و روز را حرکت خورشید و ماه معرفی می کند، در حالی که

امروزه می دانیم حرکت دورانی زمین علت شب و روز است. پاسخ چیست؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

متن و ترجمه‌ی فرازی که در سؤال ذکر شده بود، به شرح ذیل می باشد:

«... وَ جَعَلَ شَمْسَهَا آيَةً مُبْصِرَةً لِنَهَارِهَا - وَ قَمَرَهَا آيَةً مَمْحُوَّةً مِنْ لَيْلِهَا - وَ أَجْرَاهُمَا فِي مَنَاقِلِ جُزْأَيْهَا - وَ قَدَّرَ سَيْرَهُمَا فِي مَدَارِجِ دَرَجَتَيْهِمَا - لِيُمَيِّزَ بَيْنَ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ بِهَمَّا - وَ لِيُعْلَمَ عَدَدُ السَّنِينَ وَ الْحِسَابُ بِمَقَادِيرِهِمَا»

ترجمه: ... و خورشید را نشانه‌ی روشنگر روزش قرار داد و ماه را آیت (نشانه‌ای) از شب‌ها (که گاه گاهی) ناپدید می شود قرار داد و آن دو را در انتقال گاه‌های (بِ مَنَاقِلِ) مجرای شان (مسیر حرکت و مدارشان) به جریان انداخت، و سیر آنها را اندازه گذاشت (وَ قَدَّرَ) در درجه‌های مدارج شان - برای این که شب و روز به آنها تمیز داده شود - علم به عدد سال‌ها و حساب‌ها بر اساس آن اندازه‌ها دانسته شود.

گاهی در محاوره، یک جمله‌ای بیان شده و منظور و مفهوم اصلی به مخاطب منتقل می شود، اما به هنگام مطالعه، بررسی یا نقد یک بیان، حتماً باید به کلمات، معانی و مفاهیم واقعی آنها توجه شود. به عنوان مثال: «حرکت» و «جریان» هر دو کلمات عربی هستند، پس اگر اراده گوینده، «حرکت» بود، همین واژه را به کار می برد و یا اگر نظرش بر این معنا بود، می فرمود: علت پیدایش شب و روز، حرکت خورشید به دور زمین است، در حالی که چنین نفرموده است. یا مثلاً باید دقت شود که نفرمود: تا شب و روز پدید آید، بلکه فرمود «تا شب و روز به آنها شناخته شود». یعنی ما که در زمین هستیم، با ماه و خورشید شب و روز را تشخیص می دهیم. حال به چند نکته‌ی خاص باید توجه شود:

الف - در هیچ کجای این فراز، یا سایر آیات قرآن کریم و بیانات نورانی اهل عصمت علیهم السلام در این موضوع، بیان نشده است که «علت» پیدایش شب و روز حرکت خورشید و ماه به دور زمین است. بلکه فرمود: خورشید و ماه را «آیه = نشانه»ی شب و روز قرار داد تا برای انسان، علم شب و روز پدید آید و بتواند بین شب و روز را تمیز دهد. خورشید (آفتاب) در روز، نشانه است و وضع قرار گرفتنش در مدار، بیانگر فجر، صبح، ظهر، عصر و غروب می باشد - قرار گرفتن ماه در مدارش نشانه است، آغاز و امتداد و انتهای یک ماه را نشان می دهد و ...

ب - فرمود بر اساس اندازه‌هایی (قدر) که برای هر کدام قرار داده است (مقدر نموده است)، آنها را در مدار و مجرای خودشان به جریان انداخت، آن هم بر اساس درجات آنها در مدار.

بله، این فراز، ضمن اشاره به «درجه» و اهمیت آن، نشان می‌دهد که فرموده هم ماه در حرکت است و هم خورشید و هیچ کدام ثابت نیستند. و با چگونگی قرار گرفتن و جریان آنها در مدار و بر اساس درجات، انسان می‌تواند محاسبات و از جمله شمارش روزگار (سنین) را انجام دهد. بتواند بشمارد و بگوید: دیروز، امروز، فردا، سال گذشته، ده سال پیش، ده قرن پیش و یا صد سال دیگر. اما فرمود که این حرکت آنها به دور زمین است، بلکه فرمود در مجرای خودشان می‌باشد (بَجْرَاهُمَا).

ج - دقت شود، اگر چه علم کشف نموده است که زمین به دور خورشید می‌چرخد، که البته این چرخش و تناسب درجه‌اش نسبت به ماه و خورشید نیز بر اساس درجه استقرار آنها در مدار است، اما این کشف بدان معنا نیست که خورشید ثابت است و حرکتی ندارد. بلکه خورشید نیز ثابت نیست. چنان چه علم امروز نیز کشف نموده که خورشید با سیاراتی که پیرامون آنند به سوی ستاره (نسر ثابت) حرکتی انتقالی دارند. گاه حرکت به صورت چرخش است، که به آن حرکت وضعی می‌گویند و گاه به صورت جریان است که به آن حرکت انتقالی می‌گویند و می‌دانیم که خورشید حرکت انتقالی دارد. لذا در فراز فوق، به جریان تصریح شده است (أَجْرَاهُمَا)، و هم چنین در آیه 38 از سوره یس به جریان خورشید به سوی جایگاهش تصریح شده است و می‌فرماید: این همان اندازه‌ها (تقدیرها) بی است که خداوند علیم برای آنها قرار داده است:

«وَالشَّمْسُ بَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ»

ترجمه: و خورشید به سوی قرارگاه خویش روان است این تقدیر خدای پیروزمند و داناست. [البته این آیه به معانی دیگری نیز اشاره دارد، از جمله آن که: تا آنجا که قرار گیرد حرکت می‌کند، یعنی تا سرآمدن اجلس، و یا تا زمان استقرار، و یا محل استقرار حرکت می‌کند] - و البته علم امروز به این واقعیت نیز پی برده است.

د - پس از دقت به نکات فوق، دقت به این مهم، لازم است که تمامی اجزای این عالم، به هم پیوسته‌اند، لذا وضعیت، حرکت و تحولات هر جزئی، در سایر اجزا اثر می‌گذارد. [چنان چه دانشمندان می‌گویند: اگر مگسی در پکن بال بزند، در آتمسفر لندن اثر می‌گذارد]؛ پس اگر گفته شد، گردش زمین به دور خورشید، سبب پیدایش تاریکی و روشنی در نیم کره می‌گردد، معنایش این نیست که وضعیت خورشید، چگونگی قرار گرفتن در مدار، چگونگی جریانش در مجرای خود و ...، هیچ تأثیری در این امر ندارد، چرا که اگر این اندازه‌ها «مقدرات» نباشد و یا به هم بریزد، همه چیز از بین می‌رود، چه رسد به شب و روز. به قول مرحوم علامه طباطبایی (ره) در تفسیر آیه فوق: «و به هر حال حاصل معنای آیه شریفه این است که: آفتاب پیوسته در جریان است، مادامی که نظام دنیوی بر حال خود باقی است، تا روزی که قرار گیرد و از حرکت بیفتد، و در نتیجه دنیا خراب گشته، این نظام باطل گردد».

*- پس، حتی اگر در یک نگاه کلی گفته شود: شب، روز، ایام، سنین، فصول و ...، بر اساس حرکت و گردش های زمین، ماه، خورشید، ستارگان، سیارات و سایر کهکشان ها پدید می آیند، بیان غلطی نیست، چرا که قرار گرفتن و حرکت هر کدام در جایگاه، مدار و درجه خودشان سبب این نظم و ثبات آن می گردد.

www.x-shobhe.ir



سیاسی - مرداد 1393

- آیا این که امام زمان - عجل الله تعالی فرجه الشریف - غیبت کرده‌اند، نشانه‌ی این نیست که تا زمان ظهور ایشان هیچ حکومت اسلامی نمی‌تواند شکل بگیرد؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات: این سؤال باید از جوانب و حیث‌های گوناگون مورد تفکر، مطالعه، بحث و بررسی قرار گیرد، به ویژه با توجه به این که گاه صورت یک مسئله به گونه‌ای طرح می‌شود که درست به نظر می‌آید، اما نتیجه، مقاصد و اهداف آن کاملاً مغایر و غلط است. بهترین تعبیر در این خصوص، جمله‌ی امیرالمؤمنین علیه السلام است. طرفداران خوارج و مخالفان حکومت الهی ایشان، پرسیدند: این آیه «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» که در چند جا از قرآن بر آن تأکید شده، یا بنا به اقوال دیگر این اصل «لا حکم الا لله» یعنی چه؟ فرمودند: «یعنی داوری، حکم و حکومت از آن خداست - مضمون». پرسیدند: پس شما چرا مدعی حکومت هستید؟ [یعنی رها کنید تا دیگران راحت حکومت کنند]، فرمودند: «كَلِمَةُ الْحَقِّ يُرَادُ بِهِ الْبَاطِلُ»، یعنی: کلمه حق است، [چون مطابق نص قرآن کریم است]، اما اراده‌ای که از آنان کرده‌اید باطل است.

حال با توجه به تذکرات بسیار مهم و قابل تأمل فوق که به اختصار بیان گردید، به نکات ذیل اشاره می‌شود:

الف - البته که تا ظهور حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف و نیز مدت‌ها پس از ظهور و استقرار حکومت اسلامی توسط ایشان، هیچ حکومت اسلامی به معنای اتم آن، شکل نگرفته، نمی‌گیرد و نمی‌تواند بگیرد. تحقق حکومت اسلامی به معنای کامل و شامل مستلزم حاکمیت و حکومت امام معصوم علیه السلام می‌باشد.

ب - اما این بدان معنا نیست که «مبادا، مسلمانان در جایی حکومتی بنا کنند که مبنا و هدفش اسلام باشد، و بروند خوار، ذلیل، دست‌نشانده، برده، عبد و هلاک کفار گردند». بلکه همه دستورات قرآن کریم و اهل عصمت علیهم السلام در این خصوص مبنی بر این است که تک تک آحاد مسلمین در مقابله‌ی با استکبار و حکومت کفار بر خودشان و مبارزه‌ی با ظالمین و فاسقین مسئول هستند و باید قیام کنند، چنان چه فرمود: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ - ای کسانی که ایمان آورده‌اید! قیام کننده برای خدا؛ و شاهدان به عدل و داد باشید/ المائدة، 8».

و همین‌طور است ده‌ها آیه‌ی دیگر که امر به بصیرت، بیداری، قیام، جهاد، مقابله با ظلم، اقامه عدل و قسط و ... می‌نماید.

ج - اگر آیات مربوط به قوانین اجتماعی را که همه در سایه یک حکومت اسلامی محقق می‌گردد و اجرای آن منوط به ساختار اسلامی یک نظام سیاسی است، از قرآن حذف کنند؛ بیش از دو سوم قرآن حذف می‌شود. حال منظور از این ادعا چیست؟ آیا می‌گویند: خداوند متعال [العیاذ بالله]، امر به تعطیل دین و قرآنش تا ظهور حضرتش را نموده است؟!

اگر فرمود: مطیع خدا، رسول و اولی الامرین باشید - علیه ظلم قیام کنید - طاغوت را تکفیر کنید - دشمنان خدا و خودتان را ولیّ خود نگیرید - با یک دیگر وحدت داشته باشید تا توان‌تان زایل نگردد - به حق داوری و قضاوت [که شأن حکومت است] بنمایید و ...، آیا مربوط به مسائل و امور شخصی است و یا تحقق آنها به پس از ظهور موعول شده است؟! خب این دیگر چه دینی می‌شود؟! حتی نماز، قرآن و سایر عباداتش نیز دروغ، یا دست کم نمایشی و ظاهری و خرافی می‌گردد.

د - گستره‌ی حکومت حضرت مهدی علیه‌السلام، چند شهر مانند قم، ری، تهران، مشهد ...، یا چند کشور مثل ایران، عراق، افغانستان، فلسطین و کشورهای عربی نمی‌باشد، بلکه قیام و به دنبال آن استقرار حکومت ایشان، جهانی است. بدیهی است که چنین حکومتی بدون ظهور، قیام و رهبری ایشان محقق نمی‌گردد و علت اصلی «غیبت» این است که شرایط و زمینه‌ها در اذهان عمومی مردم جهان، برای چنین حکومتی، مساعد نگردیده است. اما معنایش این نیست که اگر مسلمانان توانستند در یک یا چند اقلیم، حکومت کفار و فراعنه را ساقط کنند و خود سعی کنند تا با تأسی به اسلام، صبغهی حکومت اسلامی به نظام سیاسی خود بدهند، این کار را نکنند؛ بلکه دستور این است که با تلاش و مجاهدت در این راستا، حتی با تحمل سختی‌هایی چون مصائب، جنگ و ترور و تحریم و نسل‌کشی که از سوی دشمنان تحمیل خواهد شد، صبر و مقاومت داشته باشند و به راه خود ادامه دهند، تا حق روشن شود، اذهان عمومی بیدار شود، مسلمانان قوت یابند و زمینه برای ظهور، قیام و حکومت جهانی ایشان مساعد گردد. *إن شاء الله*

اللَّهُمَّ عَجِّلْ لَوْلِيكَ الْفَرَجَ وَالْعَافِيَةَ وَالنَّصْرَ

* اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنْ أَنْصَارِهِ وَ أَعْوَانِهِ وَ الدَّابِّينَ عَنْهُ وَ الْمُسَارِعِينَ إِلَيْهِ فِي قَضَائِهِ حَوَائِجِهِ وَ الْمُؤْتَمِّلِينَ لِأَوَامِرِهِ وَ الْمُحَامِلِينَ عَنْهُ وَ السَّابِقِينَ إِلَى إِزَادَتِهِ وَ الْمُسْتَشْهَدِينَ بَيْنَ يَدَيْهِ (دعای عهد)

خدایا مرا، از یاران و مددکاران و دفاع‌کنندگان از او قرار ده، و از شتابندگان به سویش، در برآوردن خواسته‌هایش، و اطاعت‌کنندگان اوامرش، و مدافعان (حمایت‌کنندگان) حضرتش، و پیش‌گیرندگان به جانب خواسته‌اش، و کشته‌شدگان در پیشگاهش قرار ده.

● امام زمان (عج) که ظهور کنند، جنگ‌هایشان با دشمنان چگونه است؟ با آنها مذاکره می‌کند؟ آغاز کننده جنگ است؟ به آنها مهلت می‌دهد؟ بدون جنگ فتح می‌کند، یا...؟

ایکس - شبهه - پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات: به دو نکته‌ی مهم باید توجه داشت:

یک: ایشان امام زمان، حجت‌الله، بقیة‌الله، خلیفة‌الله و آخرین جانشین رسول‌الله صلوات‌الله‌علیه و آله در سلسله ولایت و امامت می‌باشند. لذا تمامی مواضع، رفتارها و عمل‌کردهای ایشان، در تمامی عرصه‌ها و موارد، عین قرآن، عین اسلام، عین سنت رسول‌الله و ائمه طاهری علیهم‌السلام خواهد بود.

دو: ظهور و قیام ایشان، یک کار نمایشی، یا یک جریان پیدایشی و گذرا نمی‌باشد، بلکه حرکتی است برای براندازی کفر، استکبار، ظلم، جنایت، تحمیل شرک و فرعون پرستی ... و خلاصه استقرار حکومت واحد جهانی - یعنی یک حرکت، یک تحول، یک جریان و یک قیام، کاملاً سیاسی و حکومتی.

الف - بدیهی است که با توجه به دو اصل فوق، تمامی موارد قید شده در سؤال، در سیاست‌ها و روش‌های ایشان خواهد بود و گام نخست، هم چون تمامی انبیا و اولیای الهی دعوت به حق می‌باشد.

ب - اما، تردیدی نیست که حکام ظلم و جور در جهان و فراعنه زمان و مترفین و فاسدین و فجار، که با مکیدن خون مردم به حکومت، ثروت و قدرت رسیده‌اند، این دعوت را نخواهند پذیرفت و حکومت را دو دستی تقدیم ایشان نخواهند کرد. پس به شدت مقابله خواهند داشت، لذا جنگ حتمی است. چنان چه شاهدیم، استقرار نظام جمهوری اسلامی ایران را که هنوز موفق نشده قطره‌ای از اقیانوس بی‌کران اسلام ناب را محقق کند، بر نتافته‌اند و از بدو پیدایش به انحای مختلف با آن می‌جنگند.

ج - از سوی دیگر، مردمان در سرتاسر جهان، اعم از مسلمان و مسیحی ... و حتی غیر اهل کتاب، به سوی او شتافته و فوج فوج به اسلام راستین می‌گروند. « وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا - و ببینی که مردم دسته‌دسته در دین خدا درآیند. - النصر، 2»، لذا بسیاری از حکومت‌های وقت در کشورهای اسلامی و کشورهای کوچک‌تر، خود به خود سقوط خواهند کرد. (مثل سقوط حکومت پهلوی، به دنبال قیام مردم). اما بی‌تردید حکومت‌های بزرگ‌تر، قوی‌تر و به قول امروزی ابر قدرت‌ها، به شدت مخالف و رویارویی خواهند کرد.

نتیجه:

پس گام نخست، دعوت است. حکومت‌ها به راحتی زیر بار نمی‌روند، اما بسیاری از مردم با جان و دل و اشتیاق و امید، می‌پذیرند.

پس، چه بسا حکومت‌هایی پس از دیدن قدرت و نفوذ ایشان، درخواست مذاکره کنند - چه بسا برخی اعلام کنند که جنگ ندارند، اما برای تسلیم یا سازش و ... مهلت می‌خواهند - چه بسا حکومت‌های بسیاری بدون جنگ (به خاطر قیام مردم‌شان) سقوط کنند - و البته یقیناً جنگ‌های شدید نیز خواهد بود. ظاهر جنگ‌ها می‌تواند تدافعی باشد، یعنی آنها لشکر کِشی خواهند کرد؛ و نیز می‌تواند به اصطلاح تهاجمی باشد، یعنی حضرتش آغازگر باشند. چرا که برای سقوط همین حکومت‌های جور قیام کرده‌اند. اما باطن همه جنگ‌ها تدافعی است، چرا که مستکبرین و ظالمین، عیله مردم خود که به اسلام و ایشان گرویده‌اند، مقابله می‌کنند، کشتار عجیبی میان آنها راه می‌اندازد و کثیری را به خاطر مخالفت با حکومت خودشان و گرایش به اسلام و ایشان، قتل عام می‌کنند. چنان چه در گذشته چنین بوده و امروزه نیز همین‌طور است. نسل‌کشی مسلمانان در سرتاسر جهان، در صدر استراتژی‌های امریکا و انگلیس و متحدین (صهیونیسم بین‌الملل) قرار دارد و فراعنه‌ی زمان، به همان روش‌های اسلاب خود و فراعنه و حکام جور گذشته تأسی می‌کنند.

دقت شود:

- *- اگر چه از فیل و اسب و شتر پایین آمده و سوار هواپیماهای جنگی و خودروهای زرهی و ناوها شده‌اند، و اگر چه به جای شمشیر و نیزه، از پیچیده‌ترین سلاح‌های اتمی و الکترونیکی استفاده می‌کنند، اما فقط «ابزار» فرق کرده است و در شخصیت، منش، روش و اصول‌شان هیچ تغییری حاصل نگردیده است.
- *- اگر به ادعاهای نظری در قالب تئوری یا «ایسم»‌های جدید و نیز روش‌های تحمیل قدرت و سلطه توجه شود، به خوبی روشن می‌شود که هیچ تفاوتی میان فرعون و طواغیت گذشته - جانیان قرون وسطی و کشتارهای‌شان و مستکبرین عصر ارتباطات، حقوق بشر، الکترونیک، و به اصطلاح عصر جهانی سازی (Globalisation) بر اساس لیبرال دموکراسی ساختگی وجود ندارد.
- *- عصر ظهور نیز امتداد همین عصر حاضر است، پس تمامی این مواضع خصمانه علیه اسلام و مردم و ایشان وجود خواهد داشت. پس انواع جنگ‌ها نیز رخ خواهد داد.

● امریکا - می‌گویند: ژاپنی‌ها به رغم بمباران اتمی توسط امریکا، مرگ بر امریکا نمی‌گویند و اکنون تلفن

پاناسونیک روی میز اوپاما قرار دارد، اما ما ... !

ایکس - شبهه - پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات: بله، این سخن که به نظر خودشان خیلی منطقی، سیاسی، اقتصادی و ... رسیده است، در فضای مجازی واتس‌آپ پخش شد و سپس با پیامک به دیگران منتقل گردید. حالا وقتی می‌گوییم: با سخنان و مطالب سبک و دروغ، عوامفریبی می‌کنند، به یک عده بر می‌خورد؟! **الف -** شاید اطلاع ندارند و یا گمان می‌کنند بسیاری از مردم نمی‌دانند که بخش عمده‌ای از سهام شرکت‌های معروف ژاپنی، متعلق به امریکاست.

به فرض که استقلال ژاپن، پس از همان مبارزات امپراتوری و تحت عنوان کشوری هم پیمان، یک کشور کاملاً وابسته شد؛ خُب چه ربطی به ما دارد؟ اما چرا نمی‌گویند که پیشرفت ژاپنی‌ها به خاطر کار و تلاش بسیار و نظم و برنامه‌ریزی دقیق آنها در تمامی شئون زندگی است و گمان می‌کنند چون «مرگ بر امریکا نگفتند» به این رشد رسیده‌اند؟

می‌گویند: «تکنولوژی ده سال پس از ایران وارد ژاپن شد». اما آن موقعی که ما ذلیلانه زیر پای آیزنهاور و کندی فرش قرمز می‌انداختیم و بزرگراه‌ها و بلوارهایمان را به نام آنها می‌کردیم تا از مستعمره‌ی خود بازدید کنند، ژاپنی‌ها کار می‌کردند. لذا درود بر امریکا و جاوید شاه، هیچ ارمانی جز عقب‌افتادگی برای ما نداشت.

ب - به فرض که صد در صد این شرکت ژاپنی باشد و یک گوشی هم روی میز اوپاما باشد، حالا ما باید به خاطر این گوشی، نه تنها تمامی اهداف و منافع سیاسی و ارزش‌های دینی و انسانی خود را فراموش کنیم، بلکه غبطه هم بخوریم؟! حتی ژاپنی‌ها هم چنین حماقتی نمی‌کنند.

ج - آیا خیلی افتخار دارد اگر بگوییم: چه اشکالی دارد که امریکا چند دهه کشور ما را به استعمار و ملت ما را به استثمار کشیده و اکنون بیش از سه دهه است که از هیچ‌گونه جنگ، ترور، تحریم، فتنه و ... علیه این کشور و ملت فروگذاری نمی‌کند؛ به جایش زیر پای رئیس‌جمهور یا وزراء، وکلا و ثروتمندانش فرش ایرانی پهن شده و یا از پسته و خاویار ایران می‌خورند و اگر تسلیم شویم، سوختش را نیز از معادن نفت و گاز ایران تأمین می‌کند؟! آیا چنین دانش و بینش و شخصیتی، خیلی افتخار دارد که شایع هم می‌کنند؟!

د - آیا ساده‌لوحان گمان می‌کنند که در صورت تسلیم، ذلت و زیر سلطه‌ی امریکا رفتن، ژاپن می‌شوند؟ خیر، بلکه سرنوشت لیبی، تونس، افغانستان، سوریه، عراق و ... را برای ایران رقم زده و در سر می‌پرورانند. چرا که جمهوری اسلامی ایران، از یک سو قلب خاورمیانه است و از سوی دیگر قوی‌ترین کشور این منطقه است و از سوی دیگر برخوردار از معادن غنی نفت و گاز و ... می‌باشد و از سوی دیگر در موقعیت جغرافیای سیاسی بسیار ویژه‌ای قرار داد ... و مهم‌تر از همه آن کشوری مستقل، با ملتی قدرتمند است، چنانچه امریکا و انگلیس

و اسرائیل و هم پیمانان خارجی و اذتاب داخلی آنها، به رغم این همه جنگ، جنایت، خونریزی، ترور، تحریم، توطئه، فتنه، ضد تبلیغ و ... نتوانستند آن را از پای درآورند. ژاپن هیچ یک از این شرایط را ندارد.

ه - نمی دانیم که روی میز اوپاما، گوشی پاناسونیک هست یا نه؟ باشد هم فرقی نمی کند، چیز مهمی نیست. اما می دانیم که ژاپن قانون ننگین کاپیتولاسیون را پذیرفته است، لذا هر سال شاهدیم که مردم ژاپن علیه تجاوز سربازان امریکایی به دختران (حتی خردسال) ژاپنی تظاهرات می کنند، اما حکومت شان حتی حق محاکمه یک سرباز امریکایی را ندارد، اما به جایش گوشی پاناسونیک صادر می کند. البته موقعیت ژاپن کلاً متفاوت است، ما نیز قبل از انقلاب این قرارداد ننگین را پذیرفته بودیم، اما نه تنها پاناسونیک نساختیم، بلکه نفت و گاز را نیز هدیه دادیم.

و - گویا یک عده نمی خواهند قبول کنند که پیش و بیش از آن که جمهوری اسلامی ایران دشمن امریکا باشد، این امریکاست که دشمن این کشور، این نظام و این ملت است. ما هنوز جنگی بر امریکا تحمیل نکرده ایم و تحریم اقتصادی را ما وضع نموده ایم و هواپیمای مسافری امریکا را سرنگون نکرده ایم، اقدام به ترور رییس جمهور و نخست وزیر امریکا ننموده ایم، به خاطر رشد علمی و تکنولوژی به جنگ جهانی علیه امریکا بر نخوایسته ایم، در امور داخلی اش مداخله نداریم ...، اما امریکا، خود را رب النوع می داند و حتی برای رشد علمی شما و این که نیروگاه فردو تعطیل شود و یا ایران چندتا سانتریفیوژ داشته باشد نیز تصمیم گیری می کند و هنوز همه گزینه ها روی میز است ...، و البته یک عده ساده - یک عده عوام - یک عده بی اطلاع و بی سواد - یک عده غرب زده - یک عده ذاتاً ذلیل و استعمار شده و یا در نهایت (به قول امام خمینی ره)، یک عده که گمان می کنند بدون امریکا نمی شود نفس کشید و ...، هنوز دلشان برای امریکا می تپد و می گویند: «اگر چه امریکا شما را به خاک و خون می کشد، اما شما حتی شعار مرگ بر امریکا نیز ندهید - تو سرتان هم زدند، شما لبخند بزنید».

ز - شما به مصاحبه وزیر امور خارجه کشورمان، آقای ظریف و نیز سخنان اخیر خانم شرمین توجه کنید. این با امید و لبخند می گوید (مضمون): این گفتگوها خیلی خوب است، امریکا کشور ما و ملت ما را نشناخته است و ... (گویی پس از دو قرن استعمار کامل ایران و سه دهه رویارویی مستقیم، حال آقای ظریف می خواهد ایران را به امریکا بشناساند) - اما خانم شرمین در ارائه گزارش به کنگره، از موضع قدرت، بدترین توهین ها را می کند و قاطعانه به تداوم سیاست های امریکا علیه جمهوری اسلامی ایران اذعان می نماید و می افزاید: این چهارماه فرصتی است که ببینیم آیا می توان از طریق مذاکره به نتیجه رسید (یعنی باز تهدید به جنگ)؟! [که البته دال بر شناخت کامل آنها از ماهیت و اهداف و منافع این نظام است].

www.x-shobhe.ir



حقوق و احکام - مرداد 1393

● دوستی می گفت: چرا دین اسلام برای تک تک و جزئی ترین مسائل زندگی حکم داده است؟ ما هیچ اراده و اختیاری از خود نداریم و اینکه اسلام برای همه چی حکم داده یعنی به ما و عقل ما اعتماد ندارد؟ من نمی دانم دقیقاً چگونه جوابش را بدهم.

ایکس - شبه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات: سؤال با اعتراض و چند سؤال دیگر، آن هم با صبغه‌ی احساسی و شعاری مخلوط شده تا مخاطب نداند حال به کدام یک جواب دهد؟ در هر حال به نکات ذیل توجه نمایید:

الف - علم:

آیا کسی که انسان و هر آن چه در عالم هست را بر اساس اندازه‌ها و قوانین مترتب بر آنها و بالتبع آثارشان در تعامل با یک دیگر خلق کرده است، می‌تواند دفترچه راهنما صادر کند و بگوید که اینها چیستند و چگونه باید از هر چیزی استفاده کرد، یا مخلوقی که رهجو و محتاج هدایت است و رشدش مستلزم هدایت علیمانه و حکیمانه است می‌تواند راهنما باشد؟ قانون (احکام) باید منطبق با قوانین حاکم بر خلقت باشد که مستلزم علم به تمامی خلقت و اندازه‌های (مقدرات) آنهاست، نه من درآوردی یا اعتباری. آیا می‌شود یکی خلق کند و دیگری قوانینش را وضع کند؟!

بشر برای خودش هم نمی‌پسندد که چیزی را درست کند، اما قوانین حاکم بر آن و نیز راهنمای استفاده از آن را دیگری صادر کند، آن هم کسی که علم به آن ندارد. اما می‌خواهد در قانونگزاری شریک خدا شود! بشر هیچ نمی‌داند، و لی مدعی است که «من، عقل و علم دارم»! در حالی که (**وَاللّٰهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ**) - و الله می‌داند و شما نمی‌دانید/البقره، 232) - الله جلّ جلاله، مبتنی بر علم و حکمتش هر چیزی را بر اساس اندازه‌هایش خلق کرده است؛ لذا در مالکیت و نیز قانونگزاری شریک نمی‌گیرد.

«الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَرَهُ تَقْدِيرًا» (الفرقان، 2)

ترجمه: خدایی که فرمانروایی آسمان‌ها و زمین از آن اوست، و فرزندی اختیار نکرده و برای او شریکی در فرمانروایی نبوده است، و هر چیزی را آفریده و حدّ و اندازه‌ای برای آن تدبیر نموده است.

مالکیت:

کسی اجازه دارد و می‌تواند قوانین درست، هدایت کننده و رشد دهنده‌ای وضع نماید که مالک باشد. نه این که مالک کسی باشد، اما قانونگذار کس دیگری باشد.

بشری که خالق و مالک خودش و هیچ چیز دیگری نیست، نمی‌داند از کجا آمده، در کجا هست و به کجا می‌رود و در این مسیر چه باید بکند و چه نباید بکند، چگونه می‌خواهد قوانین چگونگی پیمودن راه و سالم رسیدن به مقصد را وضع نماید؟

به آیه ذیل دقت نمایید؛ اصول اولیه مالکیت را که بشر فاقد آن است بیان می‌دارد. می‌فرماید:

«وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ وَلَا يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَلَا يَمْلِكُونَ مَوْتًا وَلَا حَيَاةً وَلَا

نُشُورًا» (الفرقان، 3)

ترجمه: و به جای خدا معبودهایی گرفتند که چیزی را نمی‌آفرینند و خود آفریده می‌شوند و برای خودشان مالک زیان و سودی نیستند، و تسلطی بر مرگ و حیات و برانگیختن پس از مرگ ندارند.

یعنی انسان، هر چه را إله، رب و قانونگذار خود فرض کند:

* - کسی را خلق نکرده؛

* - خودش نیز مخلوق است؛

* - مالک خودش و نفع و ضرر خودش نیز نیست؛

* - نه اکنون که هست، خود را به وجود آورده، نه مرگش در اختیار اوست، نه حیات مجدد و بعثتش در قیامت را مالک است.

جامعیت:

اما سؤال شد که خداوند حکیم، چرا برای هر امری، قانونی وضع کرده است؟ برای این که اولاً: - انسان باید در هر امری «عبد» باشد، و بندگی و عبادت مستلزم اطاعت است و اطاعت نیز در مقابل امر و نهی است - ثانیاً:

تمامی اجزای عالم و فعل و انفعالات، به دیگر مرتبط و در یک دیگر تأثیر دارند. پس خلاء قانون، یعنی ضعف قانونگزاری و خداوند قانونگذار، منزّه (سبحان) از هر ضعفی می‌باشد. حتی چگونگی طهارت ما، در چگونگی سایر رفتارهای شخصی و اجتماعی ما، در ساختار شاکله ما ... و خلاصه در سلامت بدن و رشد معنوی ما،

تأثیر مستقیم دارد. **ثالثاً:** دینی که حتی در یک امر جزئی انسان را به حال خودش رها کرده باشد، دین الهی نیست، چرا که خداوند حکیم و هادی، بنده اش را در هیچ حال و آنی، رها و بلا تکلیف نمی گذارد. حال آیا عقلانی و حکیمانه است که خداوند بخشی از قوانین را خودش وضع نماید و بخشی دیگر را به خلقتش واگذار نماید؟!

اختیار:

گاهی انسان (به خاطر همان جهل و ضعف)، تلاش دارد تا اختیار را علیه همان خدایی که به او اختیار داده، به کار گیرد (در عین حال مدعی برخورداری از عقل سالم و کامل هم می شود)؛ و کفر، شرک، الحاد و عصیان نیز از همین جا آغاز می شود. لازم است انسانی که عقل یا ادعای عقل و علم دارد، کمی به خود بیاندیشد که اختیارش در چیست و به چه مقدار؟ وقتی انسان نه خلق کرده، نه علم دارد و نه مالک نفع و ضرر خویش است، دیگر چه اختیاری دارد؟ با کمی دقت، متوجه می شویم که «اختیار» بشر، فقط در حد «انتخاب» است و آن هم نه در همه موارد. چنان چه می تواند انتخاب کند خدا را اطاعت کند، یا مطیع و عبد طواغیت درونی (نفس) و یا بیرونی (فراعنه‌ی زمان) باشد - می تواند انتخاب کند که راه بهشت را برود و یا راه جهنم را بپوید، می تواند انتخاب کند به مرگ طبیعی بمیرد و یا خودکشی کند...، اما آثار آن چه انتخاب می کند، اصلاً در اختیار او نمی باشد. چون او خلق نکرده و مالک هم نیست.

عقل:

حال به سؤال اعتراضی دوست تان دقت کنید و آن را با معیارهای عقلی تطبیق دهید!
* سؤال «اسلام برای چی در هر امری حکم داده»، یعنی: «خدا برای چه حکم داده؟» آیا این اعتراض عقلانی است؟

* اگر خداوند حکیم حکم ندهد، چه کسی باید حکم دهد؟! بشر نادان؟! آیا این حکم عقل است؟
* اگر در اموری خدا حکم کند و در امور دیگری بشر حکم کند، چه اتفاقی می افتد؟ آیا می شود، دو دو خالق، دو إله، دو معبود، دو ربّ (صاحب اختیار و تربیت کننده‌ی امور) فرض نمود؟!
فرمود: اگر دو إله باشد، فساد و تباهی حتمی است. لذا ما در زمین و آسمان و عرش الهی هیچ فسادی را مشاهده نمی کنیم، اما انسان چون خودش و دیگران را إله می گیرد، دچار انواع مفاسد و تباهی و عواقب آنها می گردد:

«لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ» (الأنبياء، 22)

ترجمه: اگر در زمین و آسمان غیر از خدای یگانه خدایان دیگری می‌بود، قطعاً زمین و آسمان تباه می‌شد. پس منزّه است خدا- صاحب عرش- از آنچه وصف می‌کنند.

*- پس، عقل خداداد برای این است که انسان بتواند خدا را بشناسد و به ضرورت هدایت فراگیر از سوی خداوند متّان پی‌برد، تا به نبوت معرفت یابد؛ نه این که بگوید: اگر عقل داریم، پس چرا خدا برای همه چیز قانون گذاشته و امر هدایت را به خودمان واگذار نکرده و یا ما را شریک نگرفته است؟ لذا انسان عاقل می‌گوید: الحمدلله رب العالمین، که به ما عقل و علم داد و قوانین همه چیز را نیز خودش وضع و بیان نمود و سپس بر اساس آن اندازه‌ها و قوانین، ما را هدایت نمود.

«سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى * الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى * وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى» (الاعلی، 1 تا 3)

ترجمه: نام پروردگار والایت را به پاکی بستای * همان که آفرید و سامان داد * و آن که اندازه کرد، سپس هدایت نمود.

● **آیا در فقه اهل سنت فتوایی برای کشتن شیعیان وجود دارد؟ در وهابیت چطور؟ آیا اساساً برای این که**

اگر هفت شیعه را بکشند به بهشت می‌روند فتوا دارند؟

ایکس - شبهه - پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات: ابتدا باید چه در عرصه‌ی مباحث اعتقادی و نظری و چه در عرصه‌ی فقه و احکام، بین «وهابیت» و «اهل سنت» تفکیک قایل شد، چرا که وهابیت اصلاً یک مذهب نیست، بلکه یک فرقه، یک حزب یا بختر بگوئیم یک تشکیلاتی است که توسط انگلیس و فراماسون، به سرکردگی محمد بن عبدالوهاب بن سلیمان نجدی (1115 - 1206) پایه‌گذاری شد و با ایجاد اتحاد بین این تشکیلات و حکومت سعودی و کشتارهای بسیار وحشتناک از شیعه و سنی، (درست مثل سلفی‌ها، تکفیری‌ها، داعشی‌های امروز)، بر شبه جزیره عربستان سلطه یافت. و این نحوه‌ی سلطه کاملاً شبیه و منطبق با شیوه عملکرد و نحوه‌ی سلطه صهیونیسم در فلسطین و پایه‌گذاری اسرائیل غاصب می‌باشد. یعنی یک الگوی واحد انگلیسی است که در هر زمان و هر کجا که لازم باشد، به اجرا در می‌آید.

الف - وهابی‌ها به لحاظ مباحث اعتقادی خود را پیرو نظرات ابن تیمیه می‌دانند، نظراتی که بیشتر شبیه نظرات یهود و نصاری (به ویژه در توحید) است و از دیدگاه تشیع و تسنن مردود اعلام شده است. به لحاظ فقهی نیز خود را تابع مذهب حنبلی می‌دانند، هر چند که مذاهب دیگر را رد نمی‌کنند و البته از فتاوی او نیز کاملاً پیروی

نمی کنند، بلکه هر چه سیاست شان حکم کند و یا انگلیس دستور دهد را به نام دین بیان می کنند. چنان چه برای نگهداشتن تروریست ها در اردوگاه ها و میادین عملیاتی، حتی فتوای ازدواج با محارم را صادر کردند.

ب - در تشیع و تسنن، احکام فقهی از منابع مشخصی استنباط و استخراج و بیان می گردند. این منابع در تشیع عبارت است از «قرآن - سنت» (که عبارت است از قول و فعل پیامبر اکرم و معصومین صلوات الله علیهم اجمعین) - عقل و اجماع؛ در میان مذاهب اهل سنت، عقل حجیت ندارد، و ابوحنیفه که ملقب به «امام اعظم» است، «قیاس» را نیز حجّت دانسته که مالکی ها و حنبلی ها اهمیتی برای آن قایل نیستند و شافعی ها بینا بین می باشند.

پ - پس، نه تنها در هیچ یک از منابع فقهی تشیع و تسنن، قتل عمد [چه مسلمان و چه غیر مسلمان]، آن هم به دلایلی چون اختلاف مذاهب و حتی ادیان جایز شمرده نشده است، بلکه به شدت تقبیح شده است. و البته احکامی چون جنگ، قصاص، ریشه کن کردن سران و اصحاب فتنه، شدت با کفار و منافقین، مجازات حربی (کسی که مسلحانه امنیت جامعه را به مخاطره اندازد) و ...، که هر کدام تعاریف و قوانین خود را دارد، احکام قضا و حکومتی است، نه این که هر کسی بتواند هر کسی را که دلش خواست بکشد.

ج - در مذهب حنبلی و حتی تشکیلات وهابیت نیز حکم، فتوا و قانونی تحت عنوان شیعه کشی وجود ندارد، و اگر چه میل باطنی اغلب به اصطلاح مفتی های وهابی بر شیعه کشی است، اما جرأت صدور چنین فتوایی ندارند. لذا انحرافات ددمنشانه ای چون استحباب شیعه کشی - هر کس هفت شیعه را بکشد، یا با پوست سرش کفش درست کند و ...، وارد بهشت می شود و یا خدا بیمارش را شفا داده یا نذرش را ادا می کند و ...، را به صورت شایعات و خرافات بسیار محکم در میان آنها رواج می دهند.

مهم:

مسلمانان نباید به این راحتی فریب امریکا را بخورند. مسلمان کشی و به ویژه شیعه کشی، فقط فتوای فراماسون شیطان پرست و صهیونیسم جنایتکار است. یک استراتژی در سیاست کلان امریکا و انگلیس است که به شیوه های متفاوت و توسط گروه های سازمان یافته و تعلیم دیده انجام می پذیرد.

مذهب اصلی این مزدوران در سرتاسر جهان که به نام های متفاوت القاعده، سلفی، تکفیری، داعشی و ... ظهور یافته و خواهند یافت، فقط «مذهب دلار» است که آن هم از نفت مسلمانان و جیب سعودی های و حکام عرب تأمین و هزینه می شود و نه خزانه ای امریکا، انگلیس یا اسرائیل.

نامش را از تکفیری سوریه گرفته تا داعش «عراق و سوریه» تا بوکوحرامدر آفریقا و ...، مسلمان گذاشتند تا اولاً اسلام را که پس از انقلاب اسلامی ایران و استقرار نظام جمهوری اسلامی ایران و مواضعش در مقابل استکبار و

ظلم و جنایت و دفاعش از فلسطین و ...، در اذهان عمومی جهانیان جلوه کرده است و سبب بیداری مسلمین شده است را خراب کنند و ثانیاً مسلمانان را به جان هم بیاندازند و برای سلطه از بودجه و سربازان خود استفاده نکنند و ثالثاً اسلام‌هراسی را در میان غربی‌ها رواج دهند.

www.x-shobhe.ir

تابستان ۱۳۹۳
مرداد

کوناگون

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه)

www.x-shobhe.ir www.x-shobhe.com

کتاب الکترونیک

کوناگون - مرداد 1393

- بسیار معتقد و اهل مطالعه و عبادات بودم، اما با دیدن ظلمی که به زنان می‌رود، آن هم ظلمی مستمر، نه مثل غزه و عراق گذرا و ...، به حکمت و عدالت خدا شک کردم ...؟

البته متن سؤال با بیان انواع مثال بسیار طولانی بود.

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات: گاهی انسان با خدا لج یا قهر می‌کند و گاهی گمان می‌کند که لج یا قهر کرده است، اما واقعش چنین نیست، بلکه از شدت علاقه متوقع شده است یا به قول حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام (دعای کمیل)، جود و کرم و سخاوت و گذشت و صبر تو نیز موجب جری‌تر شدن انسان در گناهش شده است.

اما خدای مَنان (چه شما با او قهر و لج کنید و چه نکنید)، خیلی شما را دوست دارد و به شما فهمانده که همه چیز در صورت و ظاهر کتاب یا دعا خواندن نیست. (بگذریم).

الف - یک موقع کسی خدا را نشناخته است و بالتبع قبول ندارد، این یک بحث دیگری است، یک موقع شناخته و قبول دارد، اما حالا شروع کرده به ایراد گرفتن از علم، حکمت، عدل، رأفت و رحمت خداوند سبحان! پس او باید در شناخت خودش بازنگری کند، چرا که خدای شناخته شده توسط او یا اصلاً خدای حقیقی نیست، بلکه موجود موهومی است که او نامش را خدا گذاشته است - یا اگر حقیقتاً خدا باشد، چنین نیست که به او نقصی وارد شود و آن هم نقصی که مخلوق و بنده‌اش از او کامل‌تر باشد و بفهمد که این نقص به خدا وارد است. [العیاذ بالله].

ب - پس اگر کسی خدا را نشناخت یا درست نشناخت، باید بحث در فروع را رها کند و برود درست بشناسد و ایمان بیاورد؛ اما اگر به حد خودش درست شناخت، باید بداند که وقتی بر اثر سؤالات یا شبهات، با یک چالش ذهنی مواجه می‌شود، نقص در علم، اطلاعات و داوری اوست. نه این سریعاً خودش را اکمل و محق بداند و سپس خدا را محکوم کند.

ج - اما از این بحث توحیدی که بگذریم، نوبت به مسئله‌ای که در خصوص ظلم به زنان فرمودید می‌رسد. بله ظلم به زنان همیشه بوده و هست. اسلام و غیر اسلام نیز ندارد، ظلم در پوشش دین، غیر دین، ظلم سنتی، ظلم مدرن و ... همیشه نسبت به جامعه زنان اعمال شده است. آنان که گمان کردند، زنان بندگان مردان هستند و باید حبس شده و تحت سیطره و ظلم پدر، همسر، برادر و ... قرار گیرند همان قدر ظلم کرده‌اند که مدعیان آزادی زنان، فمینیسم و به اصطلاح مدرنیسم و پست مدرنیسم، ظلم کرده و می‌کنند؛ و اتفاقاً ظلم مدرن اگر بیشتر و عمیق‌تر از ظلم سنتی نباشد، کمتر هم نیست.

به قول مقام معظم رهبری (مضمون)، مرد چون از قوای جسمی بیشتری برخوردار بوده‌اند، گمان و همت‌شان این بوده که همیشه باید زن را به سلطه بکشند.

د - اما این که بنده و شما و دیگران، آن عرب هزار سال پیش یا آن امریکایی امروز، با زنش و زنان چگونه برخورد می‌کند، یک بحث است و این که مجوز و توجیه‌اش را از کجا آورده و منطقیست، یک بحث دیگری است.

یک موقع نوع اندیشه، باور و مکتب او چنین اجازه و دستور العملی صادر کرده، بله آن وقت آن اندیشه و مکتب را باید به چالش کشید، یک موقع چنین نیست، بلکه طرف اسم خودش را مرد مسلمان گذاشته و یک چیزهایی هم شنیده، اما بعد هر کاری که دلش می‌خواهد می‌کند و به نام اسلام می‌گذارد و یا مرعوب جوها می‌شود و بدون این که مطالعه کند می‌پذیرد، آن وقت مشکل به خود او وارد است و نه به اندیشه یا مکتبش (خواه اسلام باشد یا غیر اسلام).

*** -** مراتب یا حلقات اسلام چه در اصول و چه در فروع و احکام، یک مجموعه‌ی به هم پیوسته است. اعتقاداتش به احکامش، احکامش به اخلاقش، اخلاقش به حکمتش، حکمتش به عرفانش و ... همه به هم پیوسته است.

شما که مهندس مکانیک هستید، بهتر این ارتباط را درک می‌کنید، فرض کنید که خودرویی ساختید، اصلاً نابغه بودید و اختراع کردید، خودرویی که در زمان شما، مشابه ندارد، چه به لحاظ شکل ظاهر، چه مبلمان و دیزاین داخل، چه رنگ و کیفیت ... و چه موتور و بخش‌های فنی و مکانیک و برق آن، اما از روی نادانی یا غفلت، یک میلی‌متر در محاسبه شاسی یا میرلنگ خطا کردید و یا یک پیچ را نبستید و یا محکم نبستید و یا آلیاژ و استحکامش برای تحمل آن وزن، فشار، کشش و ... مناسب نبود، چه اتفاقی می‌افتد؟!!

ه - شما حدود یک صفحه از انواع ظلم‌هایی که به زنان شده و می‌شود (و بیشتر در محیط خانواده است) مثال آوردید، در حالی که می‌توان ده‌ها کتاب در این موارد، به ویژه وقتی عرصه از خانواده گسترده‌تر می‌شود و به صحنه‌های وسیع‌تر جامعه و اتفاقات آن در جنگ و صلح می‌رسد، نوشت. اما چطور شد که در این دغدغه انسانی، دلسوزی، عدالتخواهی و ...، خدا محکوم شد؟! **نکته:**

انسان باید گاهی از خود، یا هر معترض و منتقد دیگری بپرسد:

الف - شناخت تو از خداوند متعال، چگونه است؟

ب - از احکام مورد اعتراض، به جز آن چه در افواه یا جوّها شنیده‌ای چه می‌دانی؟

ج - آیا تا کنون در خصوص حقوق، احکام، قوانین و ... مطالعه‌ای داشته‌ای و اگر با موردی مواجه شدی که به نظرت دچار نمی‌آمد، بررسی کرده‌ای؟

اگر انسان متوجه شد که در پاسخ سه سؤال فوق حرفی برای گفتن ندارد و فقط شعار می‌دهد و یا سعی می‌کند با جملات ژورنالیستی و احساسی، خودش را توجیه کند تا حرفش را به گُرسی بنشانند، جا دارد که اول در خصوص شناخت، گرایش‌ها، کشش‌ها و چالش‌های خود بازبینی کند، نه این که یک دفعه بر گُرسی قضاوت بنشیند، خدا را متهم و سپس محاکمه و محکوم نماید! این دیگر ربطی به خدا، اسلام، قرآن، احکام و آموزه‌های اسلامی ندارد، بلکه فقط و فقط به خود شخص مربوط می‌شود.

● **از ما می‌پرسند فایده علوم حوزوی چیست و اصولاً این علوم چه خدمتی به ما کرده‌اند؟ آیا مثلاً ادیسون از آیه .. طباطبایی بیشتر خدمت به بشر نداشته؟ آیا بهتر نیست به جای سرمایه‌گذاری در علوم حوزوی سراغ سرمایه‌گذاری در صنعت و تکنولوژی برویم؟ لطفاً مفصل پاسخ دهید.**

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات: ایجاد تزلزل و سپس فرو ریزی اعتقادات و ایمان مردم، مستلزم کم‌رنگ و سپس بی‌رنگ و حذف شدن هر گونه علم، اطلاعات، بصیرت و آگاهی نسبت به «دین = معارف و احکام» می‌باشد، لذا از هیچ حيله و ترفندی برای تحقق این هدف فروگذاری نمی‌کنند، خواه ضد تبلیغ گسترده در فضای مجازی یا افواه عمومی باشد، خواه ایجاد سؤال‌های هدفدار و شبهه باشد، خواه ضدیت و مقابله عملی باشد و خواه توطئه و فتنه و جنگ و ترور باشد و یا اما، هدف یک چیز است و آن زدودن

فرهنگ دینی از افکار عمومی آحاد مردم و جامعه می‌باشد. لذا حتی اگر شده مرحوم علامه طباطبایی (ره) را با جناب ادیسون مقایسه کنند، ابا نمی‌کنند، هر چند بسیار بی‌منطق باشد.

الف - هایکل فارادی مکتشف مهار الکتریسته بود که به مکتشف برق مشهور شد و توماس ادیسون نیز مخترع لامپ و چراغ‌های رشته‌ای و دهها اختراع دیگر بود که در امریکا، انگلیس، آلمان و فرانسه به ثبت رسیده است. تردیدی نیست که در رشد تکنولوژی، بهره‌ای که امریکا و انگلیس (اروپای غربی) از این اکتشافات برده‌اند، آسیایی‌ها، ممالک در حال توسعه و یا عقب‌افتاده یا به قولی جهان سومی نبرده‌اند. حال سؤال این است که اگر در امریکا و اروپا بگویند: کانت، دکارت، هگل، مارکس، هابس، فوکویاما، رورتی، باومن ... و نیز سایر جامعه‌شناسان، حقوقدانان، فلاسفه، نظریه‌پردازان، اخلاقیون و ...، برای ما چه کرده‌اند؟ خیر آنها بیشتر بوده یا ادیسون؟ پس تمامی دانشگاه‌ها و رشته‌های مربوطه را تعطیل کنیم و بودجه‌ی آن را صرف تکنولوژی نماییم؛ پاسخ چه خواهد بود؟!

ب - بی‌تردید دانشمندان، مکتشفین و مخترعین در علوم تجربی و عرصه‌ی تکنولوژی، شخصیتی داشتند که از اعتقادات، اخلاقیات، قانون‌پذیری در شئون متفاوت زندگی فردی و اجتماعی و ... نشأت گرفته است و هیچ کدام را از جریان الکتریسته، کابل برق، لامپ رشته‌ای، موتور بخار، یا علوم هسته‌ای و نانو به دست نیاورده‌اند.

ج - بدیهی است که هر عملی، هر هنری، هر تخصصی و هر ذوقی، جایگاه خودش را دارد. به عنوان مثال، چرا علامه طباطبایی را با ادیسون مقایسه کنیم، پیکاسو را مقایسه می‌کنیم و می‌گوییم، مگر برای ما چه کرده است؟ یا کارگردانان مشهوری چون «جان فرانکن هایمر (1930-2002)» را مقایسه می‌کنیم و می‌پرسیم: مگر چه کرده‌اند؟ و بعد بگوییم: آیا بهتر نیست که تمامی رشته‌های هنر در تمامی دانشگاه‌های جهان تعطیل شود؟ چرا ادبیات، چرا تاریخ، چرا علم موسیقی، چرا نقاشی، چرا مجسمه‌سازی و ...، همه را تعطیل کنیم و بپردازیم به تکنولوژی!

پس هر استعداد و هر علمی جایگاه خودش را دارد، زندگی بشری به همه علوم نیاز دارد. در یک جامعه نیز نه همه ادیسون می‌شوند و نه همه علامه طباطبایی (ره) می‌شوند، لذا نه تنها لزومی ندارد که این علوم جایگزین یک دیگر گردند، بلکه رشد و کمال بشری، مستلزم توجه لازم و کافی به همه آنهاست.

شعار «این به جای آن»، یک تاکتیک است که البته همیشه علیه دین استفاده می‌شود. پیش از این در بخش یادداشت‌های سردبیر، مطلبی تحت عنوان ([تاکتیک این به جای آن - لینک](#)) نوشته شده بود، که حتماً مطالعه نمایند.

د - اگر از افرادی که عمداً یا سهواً سؤال را اینگونه مطرح می کنند و در نهایت دو شخصیت مثل مرحوم علامه طباطبایی (ره) و جناب ادیسون را با هم قیاس می کنند، برسید: حالا در حوزه های علمیه چه تدریس می شود که شما صلاح می بینید به جای آن صرفاً به تکنولوژی پرداخته شود، باور بفرمایید که اغلب نمی دانند و اگر بدانند نیز فقط الفاظ است، مثل این که بگویند: فقه، اصول، اخلاق و

برسید: چرا سرمایه گذاری امریکا و اروپا که مهد و پیشروی تکنولوژی هستند، در علوم انسانی، اگر بیشتر از عرصه ی تکنولوژی نباشد، کمتر هم نیست؟

برسید: امروزه در دانشگاه ها و مؤسسات تحقیقاتی علوم انسانی جهان، به «اندیشه» بیشتر توجه می شود یا به تکنولوژی؟

برسید: آیا امروزه در جهان، به «حقوق» بیشتر توجه می شود یا به ماشین سازی؟

برسید: آیا «اندیشه» و «حقوق» به اذهان عمومی جهت می دهد، یا پیچ گوشتی و ابزار سازی؟

برسید: آیا نظام سلطه، با القا و یا حتی تحمیل «اندیشه» و «حقوق» محقق می گردد، یا با تکنولوژی؟

برسید: آیا سرمایه گذاری های کلان در تکنولوژی نظامی و ارتباطات، از جمله هالیوود، شبکه های تلویزیونی و ماهواره ای، شبکه های اینترنتی، خبرگزاری های کلان صهیونیستی چون: بی بی سی - سی ان ان - رویترز - تایمز - ووآ و ...، برای رشد تکنولوژی و توزیع آن در جهان صورت گرفته است و یا برای جهت دادن به جهان بینی ها، اندیشه ها، اهداف، آمال، آرزوها، تمایلات و ...، در اذهان عمومی؟!

برسید: آیا دشمنی امریکا با ما، به خاطر اختلافات اندیشه ای است، یا تکنولوژی؟ و آیا اگر با رشد علمی و صنعتی ما مخالفند، به خاطر حسادت است، یا به خاطر آثار اندیشه ی پشت این تکنولوژی و تأثیر آن در افکار عمومی جهانیان. چرا نمی خواهند ما پیشرفت کنیم و اگر به تکنولوژی دست یابیم، آنها همه گزینه های شان را روی میز می گذارند و تحریم و تهدید می کنند؟!

برسید: آیا حقوق بشر، مجالس قانون گذاری، دادگاه لاهه و سایر دادگاه های ملی یا بین المللی، سازمان ملل، شورای امنیت، دانشکده های حقوق و ...، برای انسان و جامعه بشری حق و حقوق تعیین می کنند یا تکنولوژی؟

برسید: آیا ارزش نهادن و یا محکومیت هایی به خاطر رفتارهای شخصی، اجتماعی، سیاسی و ...، مبتنی بر تعریف از «حقوق» صورت می گیرد یا تکنولوژی؟

بفرمایید: دنیا اسرائیل را در این نسل کشی و قتل عام کودکان محکوم می کند، اما امریکا به اسرائیل حق می دهد! آیا منشأ این مواضع امریکا و متحدانش، تکنولوژی است، یا انسان شناسی و تعریف درست از اهداف، رشد، کمال، ترقی، رفاه، حقوق، احکام، چه باید کردها و چه نباید کردها و ...؟

**** -** در حوزه‌های علمیه، علوم انسانی، به ویژه در عرصه‌ی «اندیشه» و «حقوق = قوانین و احکام» تدریس می‌گردد، به اضافه «اخلاق» و ...، که مستلزم خداشناسی، معاد شناسی، دین شناسی، فلسفه، حکمت، حقوق و احکام (در تمامی شئون زندگی فردی و اجتماعی بشر، از طهارت گرفته تا اقتصاد و تا روابط بین الملل، جنگ و صلح و ...) می‌باشد، که اگر نباشد، انسان نه تنها برده، بلکه ابزاری می‌شود در دست طاغوت‌ها و فرعون‌های زمان خود، و به همین دلیل با حوزه‌ی علمیه، علوم و خروجی‌هایش مخالفند. هیچ طاغوت، فرعون و مستکبری، از ادیسون نمی‌ترسد، دست‌آورد تکنولوژی را برای سلطه و جنایت بیشتر استفاده می‌کند، اما از یک آیت‌الله یا اندیشمند، فیلسوف، حکیم و حقوقدان مسلمان می‌ترسند، چرا که سبب بیداری، هوشیاری، آگاهی و بصیرت مردم می‌شوند و بالتبع سبب تزلزل و در نهایت سقوط نظام سلطه می‌شود. تکنولوژی، ابزار می‌سازد، دین آدم می‌سازد. پس تکنولوژی نه تنها لازم، بلکه مفید است برای «آدم»، تا در رشد او سرعت و سهولت ایجاد کند، اما اگر به دست ددمنش بیافتد چه؟!

آیت‌الله العظمی، امام خمینی (ره):

«... اصل شغل انبیا غیر از این نیست که آدم سازی است. تمام نبوتها، تمام کتاب‌های آسمانی، برای این آمده است که آدم درست کند؛ انسان درست کند؛ انسان با فضیلت. در مقابل انبیا، این دستگاه‌های مادپرگری است که می‌خواهند که انسان را نگذارند انسان بشود؛ نگذارند بافضیلت بشود. به همان حد حیوانی، که سایر حیوانات هم با او مشترکند، به همان حد باشد. ولو خیلی صنعت‌گر باشد، ولو خیلی متخصص باشد، لکن فضایل نداشته باشد. ممکن است که یک کسی فانتوم درست کند، لکن فضیلت انسانی نداشته باشد؛ خائن باشد. ممکن است که یک کسی طیب بسیار خوبی باشد که خیلی هم مبرز، لکن فضیلت انسانی نداشته باشد، آنها از طیب نمی‌ترسند؛ از صنعتگر نمی‌ترسند؛ آنها از آدم می‌ترسند. اگر آدم در یک کشوری پیدا بشود، دست آنها را کوتاه می‌کند. اگر یک دانشگاه فضیلت ایجاد کند در جوان‌ها، اگر یک مدرسه جوان‌ها را متعهد بار بیاورد، متدین بار بیاورد، این با آن چیزی که آنها می‌خواهند مخالف است.»

● پوشش - مادران این دوره و زمانه مثل سابق نیستند و به توصیه علم روانشناسی و ...، جلوی فرزندانشان

لباس راحت و نیمه عریان می‌پوشند تا بچه از همان اول این‌ها را ببیند و برایش عادی شود

ایکس - شبهه / پاسخگویی به سؤالات و شبهات: اذهان عمومی ما را عادت می دهند تا نام هر آن چه از غرب می آید و دیکته می شود را «علم» بگذارند و هر رفتار منحط آنها را تطهیر شده و مطابق آخرین دستاوردهای علمی فرض کنند.

لباس راحت با لباس نیمه عریان متفاوت است، اما کجا علم روان شناسی، با چارچوب های علمی، به اثبات رسانده است که مادران مقابل فرزندان لباس راحت و نیمه عریان بپوشند و اگر چنین کنند، سبب عادی سازی می شود تا (چنان چه در متن سؤال آمده بود)، پسران آنها در مجالس یا با دیدن افراد، عکس ها و فیلم ها، ندید بدید نگردند؟! « این فرضیه (یا بهتر بگوییم: ظنّ و گمان) در کجای عالم و عرصه ی علم ثابت شده است؟! مگر هر سخنی را که یک خارجی (به ویژه غربی) بگوید و یا هر چه به وهم و خیالش بیاید، عین علم است؟! حتی عرصه تجربه ی اخلاقی، رفتاری، تربیتی و ... در غرب نیز چنین نتیجه ای را اثبات علمی نکرده است.

*** -** دقت نمایید که اولاً شهوت جنسی به هیچ وجهی از بین نمی رود، مگر آن که فرد مبتلا به بیماری و یا کهولت سن شده باشد. ثانیاً تحریک شهوت جنسی که غالباً از طریق نگاه صورت می پذیرد نیز به هیچ وجهی با زیاد دیدن از بین نمی رود و حتی کاهش نیز نمی یابد؛ لذا «عادی سازی» با گسترش بدن نمایی در خانه یا بیرون از خانه، یک دروغ هدفمند است.

*** -** اگر قرار بود کثرت و استمرار دیدن بدن عریان و یا نیمه عریان زنان، سبب عادی سازی در نگاه و کاهش میل و حرص و تحریک شهوت گردد، امروزه در جهان غرب و شرق، هیچ مردی، میلی به زن نداشت و با دیدن یک صورت زیبا، یک هیکل مناسب و یا اعضای جذاب بدن، تحریک نمی شد و بالتبع همه مقطوع النسل نیز می شدند.

*** -** بر اساس گزارش مؤسسات مطالعاتی آلمان، نزدیک به یک سوم مردان و زنان متأهل، نسبت به یک دیگر خائن هستند و جالب آن که نیمی از این مردان، علت خیانت خود را جاذبه سکسی طرف مقابل بیان کرده اند. یعنی آن چه در خانه و خیابان و محل کار و ... دیده اند، به هیچ وجه سبب عادی سازی آنها نشده است.

([لینک](#))

*** -** گزارشات و آمارهای مؤسسات و مراکز مطالعاتی و پلیسی ممالکی که در آنها پوشش تعریف و حد و مرزی ندارد، حاکی از آن است که نه تنها بدن نمایی سبب عادی سازی نشده، بلکه موجب گسترش فساد نیز شده است و تأسف آورتر آن که وقتی گزارش تجاوز به دختران (حتی کودکان) را ارائه می دهند، همیشه بیش از 30 درصد توسط اعضای خانواده بوده است. ([لینک 1](#)) - ([لینک 2](#)) - ([لینک 3](#)). و تازه این تجاوز است، اگر بحث به آمار اولین رابطه جنسی برسد، درصد اعضای خانواده به مراتب بیشتر است.

پس دلیلی وجود ندارد که اگر فرزندی مرتب و مکرر بدن نیمه‌عریان خواهر و مادر خود را در خانه دید، برای او عادی‌سازی شود. حالا اگر دید و تحریک شد، آنها چه خواهند کرد؟ آیا آنان که مکرر در خانه بدن عریان یا نیمه‌عریان مادر و خواهر خود را می‌بینند، کمتر دیگران، عکس و فیلم مستهجن می‌بینند؟ یا اگر دیدند، تحریک نمی‌شوند؟! بلکه برای آنان «نگاه شهوت‌آلود» عادی‌سازی می‌شود و نه خود شهوت یا تحریک شهوانی به واسطه نگاه.

**** -** پدر و مادر، مأمور و مسئول عادی‌سازی نگاه فرزندان به اندام جنس مخالف نمی‌باشند، بلکه پیش و بیش از آن، مأمور و مسئول آموزش اصول اخلاقی، تربیتی، تقوا و حیا می‌باشند.

آموزش خالقِ علیم و حکیم:

اصول علمی در این زمینه (و نیز هر عرصه و شئون دیگری از زندگی فردی و اجتماعی انسان)، همان است که در آموزه‌های اسلامی، به ویژه در امور اخلاقی و تربیتی بیان گردیده است.

خداوند علیم و حکیم، که خود خالق انسان و تمامی حالات و احوالات اوست، در قرآن کریم به انسان آموزش می‌دهد که اولاً باید یک اوقاتی را برای خلوت و راحتی خود [در پوشش، ارتباط با همسر و ...] تعیین نمایید. [قابل توجه این که خداوند متعال، جهت نظامندی مفید اوقات خلوق و نیز تعامل با دیگران، این اوقات را خود تعیین و بیان نموده است]. ثانیاً باید فرزندان و افراد تحت تکلف خود را از ابتدا و سن کودکی و قبل از بلوغ آموزش دهید که در این اوقات، بدون اجازه وارد خلوت شما نگردند؛ و ثالثاً بعد از رسیدن آنها به سن بلوغ نیز باید همین تربیت و رفتار ادامه یابد:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِيَسْتَأْذِنَكُمْ الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ وَالَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ مِنْكُمْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ مِنْ قَبْلِ صَلَاةِ الْفَجْرِ وَحِينَ تَضَعُونَ ثِيَابَكُمْ مِنَ الظَّهِيرَةِ وَمِنْ بَعْدِ صَلَاةِ الْعِشَاءِ ثَلَاثُ عَوْرَاتٍ لَكُمْ لَيْسَ عَلَيْكُمْ وَلَا عَلَيْهِمْ جُنَاحٌ بَعْدَهُنَّ طَوَّافُونَ عَلَيْكُمْ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ» (النور، 58)

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، باید کسانی که مالک‌شان شده‌اید و کسانی از شما که به حد بلوغ نرسیده‌اند [برای در آمدن به نزد شما] در سه هنگام اجازه خواهند: پیش از نماز بامداد و هنگام نیمروز که جامه‌های خویش فرو می‌نهد و پس از نماز خفتن اینها سه وقت خلوت شماست. و در غیر از این سه هنگام باکی بر شما و آنان نیست [که اجازه نگیرید]، زیرا که پیرامون یکدیگر می‌گردید- و اجازه‌خواستن مشقت دارد-. اینچنین خدا آیات را برای شما روشن بیان می‌کند، و خدا دانا و با حکمت است.

«وَإِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ مِنْكُمْ الْحُلُمَ فَلْيَسْتَأْذِنُوا كَمَا اسْتَأْذَنَ الَّذِينَ مِنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ»

ترجمه: و چون کودکان شما به حد بلوغ رسیدند پس باید (در تمام اوقات وارد شدن) اجازه بخواهند چنان که کسانی که قبل از آنها (به سن بلوغ رسیده) بودند اجازه می خواستند. این گونه خداوند آیات (احکام) خود را برای شما بیان می کند و خدا دانا و مصلحت دان است. (همان، 59)

نکته:

قابل توجه و تأمل آن که در آیه بعد می فرماید، اگر چه برای زنانی که به سن کهولت رسیده اند و دیگر جاذبه جنسی ندارند، اشکالی ندارد تا آن حجاب را کنار بگذارند، اما در عین حال نباید حیا را کنار بگذارند و عرض اندام کنند:

«وَالْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ اللَّاتِي لَا يَرْجُونَ نِكَاحًا فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ أَنْ يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِرِينَةٍ وَأَنْ يَسْتَعْفِفْنَ خَيْرٌ لَهُنَّ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» (همان، 60)

ترجمه: و بر زنان از کار افتاده ای که امید زناشویی ندارند گناهی نیست که پوشش خود را کنار نهند، در صورتی که زینت نمایی نکنند، و عفت ورزیدن برای آنها بهتر است، و خدا شنوای داناست.

دقت:

حیا، در فرهنگ غنی انسان سازی اسلام، جایگاه و نقش و اهمیت بسیاری دارد، تا آنجا که «حیا و عفت» را از مهم ترین عوامل و سببها و نیز ملزومات ایمان و تقوا و اخلاق و تعاملات اجتماعی می شمارد. لذا، رواج بی حیایی و نیز عادی سازی آن، در خانه یا اجتماع، نه تنها علمی نیست، بلکه یک ناهنجاری اخلاقی و رفتاری هدفمند می باشد.

مجدداً تذکر این مهم لازم است که راحت بودن، لباس راحت پوشیدن و ...، با بدن نمایی و آن هم با علم و قصد عادی سازی نگاه جنسی به اندام، بسیار متفاوت است. این که پسری در خانه، مو یا دست یا پای مادرش را ببیند، بسیار متفاوت است با این که مادرش بخواهد با قصد و نیت عادی سازی نگاه به بدن (سکس) مادر، آنها را به نمایش بگذارد.

همین قصد و نیت، خودش مخرب مادر و فرزند است. به عنوان مثال: همه می دانیم که آغوش مهر و محبت مادر، پدر و فرزند، چقدر زیبا، ارزشمند، سازنده، آرام بخش و مفید است، اما اگر مادر یا پدری بگوید: «من پسر یا دخترم را زیاد به آغوش می کشم تا در آغوش مرد یا زن رفتن برای آنها عادی سازی شود!» چه سخن بی منطق و چه آغوش مخربی خواهد بود.

● برای دختران جوان، ازدواج را مقدم شمرده و توصیه می‌کنید و یا (با توجه به شرایط روز) تحصیل را

ضروری‌تر می‌دانید؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات: امروزه معانی و تعاریف واژگان تغییر یافته است، لذا قبل از اظهار نظر یا بحث و بررسی، باید اول تکلیف «تعریف» از واژه معلوم شود و طرفین به یک تعریف و فهم مشترک از یک موضوع یا مقوله برسند.

از جمله معانی و تعاریف تحریف شده، معنی و تعریف عشق و ازدواج از یک سو و تحصیل از سوی دیگر می‌باشد. چنانچه ملاک و نمود عشق و ازدواج، جذب و آمیزش جنسی (سکس) وانمود می‌شود و ملاک تحصیل نیز در کسب مدرک تبلور یافته است.

الف - ازدواج، یک نیازی فطری و طبیعی انسان است. خواص و آثار فردی و اجتماعی خود را نیز در بر دارد، لذا در تمامی اعصار و در میان تمامی اقوام، ملت‌ها، فرهنگ‌ها و ادیان، ازدواج امری لازم، ضروری و مقدس به شمار رفته و می‌رود. پس گزینه‌ای در مقابل کار، تحصیل، کسب درآمد و ... نیست که پرسیده شود: «این یا آن؟». مگر از نگاه سرمایه‌داری که می‌خواهد زن و مرد، هیچ تعلق و ارتباطی و نظمی نداشته باشند تا راحت‌تر به بیگاری کشیده شده و برای آنان به عنوان یک ابزار، سودزایی نمایند.

ب - خداوند متعال در کلام وحی فرمود که ازدواج، عشق و محبت [بین زن و شوهر، فرزندان، خانواده، فامیل یا سایر ارتباطات] را برای «تسکین» شما قرار دادم:

«وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ» (الروم، 21)

ترجمه: و از نشانه‌های او این که از خودتان همسرانی برای شما آفرید تا در کنارشان آرام گیرید، و میانتان دوستی و مهربانی نهاد. آری در این [نعمت] برای مردمی که می‌اندیشند نشانه‌هایی است.

دقت شود که هم معنای «تسکین» که به صورت کلی و عام بیان شده و به امر خاصی (مثل تسکین نیاز جنسی) اختصاص نیافته، خیلی عمیق و بلند است و هم معنای ازدواج. لذا تأکید نمود که در آن نشانه‌هایی هست، برای کسانی که اهل تفکر هستند. و البته برخی در اغلب امور بی‌فکر هستند، و از جمله در ازدواج. لذا حتی اگر ازدواج کنند، همان مقدار تسکینی که دارند نیز دچار چالش می‌شود و چه بسا به طلاق نیز بیانجامد.

ج - تسکین، یعنی آرامش روحی، روانی و جسمی و جنسی و ...، و اختصاص به آرامش فردی نیز ندارد، بلکه آرامش و امنیت در شئون متفاوت زندگی اجتماعی را نیز شامل می‌گردد.

پس اگر «ازدواج» در جامعه‌ای رنگ باخت، مشکل شد، دیر هنگام شد، بی فکر شد، یا اساساً تقبیح شد (چنان چه امروزه ضد تبلیغ گسترده‌ای علیه ازدواج می‌شود)، آن افراد و جامعه آرامش خود را از دست خواهند داد.

- د -** از این رو، ازدواج به هنگام و درست، نه فقط برای دختران جوان، بلکه برای پسران جوان نیز در اولویت قرار دارد، چرا که شاکله زندگی و شخصیت فردی و اجتماعی را شکل می‌دهد و زمینه رشد و تعالی و بروز استعدادهاى آنان را مساعد و فراهم می‌سازد و در ضمن مانع از فشارها، دغدغه‌ها، نگرانی‌ها، افسردگی‌ها، ناامیدی‌ها ... و نیز فساد و فحشا و مثل گرگ به جان هم افتادن می‌گردد.
- ه -** اما اگر منظور از تحصیل، این شکل سوری و کسب مدرک نباشد، بلکه معنای واقعی و حقیقی آن در نظر گرفته شود و بالتبع سؤال این گونه طرح گردد که «ازدواج مهم‌تر است یا کسب علم»، پاسخ این است که در مقابل هم نیستند و هر دو مهم، لازم و واجب می‌باشند. اگر عقل، فکر و علم نباشد، جهالت موفقیت نمی‌آورد و اگر ازدواج نباشد، زندگی فردی و اجتماعی سامان نمی‌یابد.

تابستان ۱۳۹۳
مرداد

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه)

تاریخ

www.x-shobhe.ir www.x-shobhe.com

کتاب الکترونیک

تاریخ - مرداد 1393

● اسرائیل - در سوره اسراء، آیه 4، صحبت از 2 حمله‌ی بزرگ اسرائیل شده، سؤال من این است که آیا (به لحاظ تاریخی) مشخص شده که منظور از این آیه کدام جنگ‌ها و تجاوزهاست؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات: متن و ترجمه آیه به شرح ذیل می‌باشد:

«وَقَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَلَتَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيرًا»

ترجمه: و به بنی اسرائیل در آن کتاب اعلام کردم که بی گمان دوبار در زمین فساد خواهید کرد و به طغیان بزرگی دست خواهید زد.

الف - همان گونه که در آیه و نیز ترجمه‌ی آن تصریح شده است، سخن از دو حمله بزرگ نیست، بلکه سخن از دو فساد بزرگ و برتری خواهی از سوی بنی اسرائیل است که البته در آیات بعد به نتایج شوم و تلخ برتری خواه، فساد و ظلم تصریح شده است.

دقت کنیم که اگر چه «جنگ متجاوزانه» از مصادیق فساد است، اما «فساد» اعم از جنگ است. ممکن شخص یا گروهی فساد (تباهی) به راه اندازند، اما جنگی نباشد. چنان چه در این آیه تصریح دارد که شما قوم بنی اسرائیل، یک خوی برتری خواهی بزرگی دارید که دائم و به روش‌ها و حیل متفاوت، مترصد آشکار نمودن و تحقق آن می‌باشد، اما دو بار این استکبار و برتری خواهی را با فساد در زمین، علنی می‌نمایید. «وَلَتَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيرًا».

ب - کلمه «وَقَضَيْنَا» از «قضا» نیز چنان چه راغب در مفردات می‌گوید، به معنای فیصله دادن است، چه از ناحیه‌ی خداوند متعال باشد و چه از ناحیه انسان و ... پس در آیه‌ی فوق تصریح شده است: خداوند است که به این دو فساد و برتری خواهی فیصله می‌دهد.

ج - هر چند قوم بنی اسرائیل از همان ابتدا تا کنون، با فساد و برتری خواهی و بالتبع شداید بسیار زیسته‌اند، اما آن گونه که در اغلب تفاسیر تصریح شده است، فساد و برتری خواهی و ظلم اول آنان [پس از عزت و قدرت یافتن به واسطه‌ی رسالت حضرت موسی علیه‌السلام و تورات]، کشتن شعیا و مخالفت با آرمیا بود و فساد دوم آنها نیز مبادرت به قتل زکریا و یحیی علیهماالسلام بوده است.

فساد و برتری خواهی اول آنان، با خروج بخت النصر بر یهودیان، کشتار شدید آنها و تخریب بیت المقدس فیصله یافت (ششصد سال قبل از میلاد) - خداوند دوباره به قوم بنی اسرائیل رحم کرد، آنان را پس از سفر کوروش به بابل آزاد کرد تا به بیت المقدس برگردند و دوباره مسجد الاقصی را بازسازی کنند ...، اما همین که دوباره به عزت و شوکتی رسیدند، اقدام به قتل حضرات زکریا و یحیی (ع) نمودند، چنان چه بعدها به قتل حضرت عیسی علیه السلام نیز مبادرت کردند، که موفق نشدند. اما نتیجه این فساد و برتری خواهی نیز ذلت بود، چنان چه در نوبت دوم، قیصر روم، به نام اسپیانوس، وزیر خود طوطوز (تیتوس) را با لشکری انبوه روانه کرد تا مسجد الاقصی را تخریب کرده و مردمانش را کشتار و تنبه و ذلیل نماید. (یک قرن پیش از میلاد حضرت مسیح علیه السلام).

د - دقت شود که فرق است میان تفسیر آیات با تأویل آنها. گاه آیه به حادثه‌ای در تاریخ اشاره می نماید و غرض فقط ذکر حوادث تاریخی نمی باشد، بلکه مقصود درس و عبرت برای آیندگان است، که بدانند این یک سنت الهی است، پس هر گاه قومی به دلیل بر خورداری از نعمات و موهبات الهی، استکبار و برتری خواهی کند، سرنگون شده و به ذلت خواهد افتاد. خواه این امر به دست مؤمنان انجام گیرد و یا دشمنان کافر آنها - و تأویل همه آیات قرآن کریم، در عهد ظهور مولا یمان می باشد.

● **اعراب گذاری قرآن - قرآن در ابتدا فاقد اعراب بوده، پس پیامبر (ص) چطور قرآن می خواندند؟ اولین بار چه کسی قرآن را اعراب گذاری کرد؟ این درست است که می گویند: یک ایرانی قرآن را اعراب گذاری کرده است؟**

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات: مگر عربی باید حتماً با اعراب باشد و گذشتگان یا اعراب امروز هر کتاب یا روزنامه یا ... را با اعراب می خوانده و می خوانند. مگر ما فارسی را با اعراب می خوانیم؟ اعراب، در انگلیسی یا بسیاری از زبانهای دیگر، با حروف صدا داری مثل (A, E, O, U) معین شده است که حتماً نوشته می شود؛ و در برخی از زبانها مثل فارسی و عربی، با علامت معین شده است که اغلب نوشته نمی شود. چنان چه متن حاضر، اعراب ندارد، اما شما درست می خوانید و گاه برای این که مثلاً کلمه «اعراب» با «اعراب» مشتبه نگردد، علامت درج می شود.

الف - قرآنی که بر پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله نازل گردید، نه تنها اعراب نداشت، بلکه دیکته هم نداشت، چرا که وحی ای بود که بر قلب مبارک ایشان نازل می شد، نه نوشتاری روی یک صفحه از پوست یا سنگ یا لوح و ... ایشان نیز آن را طبق امر الهی، همان گونه قرائت، بیان و ابلاغ می نمودند که نازل شده است

و دیگران می نوشتند. پس شخص ایشان (ص)، از روی کتاب و نوشتار قرآن را تلاوت نمی نمودند، بلکه طبق وحی تلاوت می نمودند و این وحی نیز مکرر برای ایشان قرائت می شد. بلکه دیگران نوشته‌های خود را برای ایشان می خواندند تا اگر اشتباهی رخ داده باشد، تصحیح گردد.

«فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا» (طه، 114)

ترجمه: پس پاک و برتر است خدای که مالک مطلق هستی و حق و ثابت است. و در (فراگیری یا خواندن) قرآن پیش از آنکه وحی آن تمام شود شتاب مکن و بگو: پروردگارا، بر علم من بیفزای.

«سَنْقُرُوكَ فَلَا تَنْسَى» (الأعلى، 6)

ترجمه: زودا که تو را [به قرآن] خوانا گردانیم پس فراموش نمی کنی.

ب - با گسترش دامنه‌ی و مقبولیت اسلام در بین اقوام متفاوت، نیاز به اعراب‌گذاری در کلمات آیات قرآن کریم به صورت ضرورتی اجتناب ناپذیر احساس شد؛ چرا که بسیاری از گرویدگان عرب نبودند، بلکه عربی را به خاطر آشنایی با اسلام و قرآن آموخته بودند، لذا ممکن بود قرائت خطایی از یک کلمه صورت پذیرد و در فهم معنا ایجاد مشکل نماید و نیز تحریرهای مکرر، زمینه را برای تحریف عمدی یا سهوی فراهم آورد.

از این رو، برای اولین بار، بین سال‌های 50 تا 60 هجری قمری بود که دانشمند ادیبی به نام «ابوالاسود دوئلی» که از شیعیان خلّص و شاگردان با وفای امیرالمؤمنین امام علی علیه‌السلام و نیز از قاریان و حافظان قرآن کریم بود، اعراب‌گذاری را انجام داد. و وی یک ایرانی نبود (که البته فرقی هم نمی کند).

● در یکی از سایت‌ها خواندم که شب عاشورا کسی از امام حسین (ع) جدا نشد و تازه 30 نفر هم به ایشان ملحق شدند... واقعیت چیست؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات: کتاب «نورالعین» که در متن سؤال ذکر شده بود، غیر معتبر و به تعبیر صحیح‌تر مجهول می باشد.

الف - بنا بر مستندات تاریخی، امام حسین علیه‌السلام، با عده‌ای معدودی (حدود 21 نفر) که غالباً خویشان بودند، از مدینه به راه افتادند، وقتی به مکه رسیدند، عده‌ای (بین 50 تا 80 نفر) نیز در مکه به ایشان ملحق شدند. در طی مسیر نیز چند نفری به صورت فردی یا گروه‌های کوچک چند نفره به ایشان ملحق گردیدند. چرا که هنوز اتفاق خاصی نیفتاده بود و اغلب گمان داشتند که ایشان به دعوت بزرگان و مردم کوفه رهسپار شده‌اند

و لابد در آنجا همه چشم انتظار امام زمان شان هستند تا حکومتی چون حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام برپا کنند.

اما وقتی در یکی از مواقف به نام «زیاله»، کاروان برای نماز و استراحت از حرکت باز ایستاد، خبر وقایع کوفه و از جمله شهادت برادر رضایی ایشان «عبدالله بن یقطر» و نیز مسلم، هانی و عبدالله، که حاصل عهدشکنی، خُلف وعده و نیز خیانت بزرگان و مردم کوفه بود، طی مطالبی می فرمایند:

«... و قد خذلتنا شیعتنا فمن احب منکم الانصراف فلینصرف لیس علیه منا ذمام - خبر بس ناگواری به ما رسیده است! مسلم بن عقیل و هانی بن عروه و عبدالله بن یقطر کشته شده اند! شیعیان ما، ما را (با پیمان شکنی و عدم حمایت از آنان) خوار کردند، پس هر کس از شما نیز که دوست دارد انصراف دهد، پس انصراف دهد، که ذمه ای (حق) از ما برگردنش نیست - یعنی بیعت را برداشتیم. (وقعة الطف، ص 166) بسیاری [که اغلب اعرابی و بادیه نشین بودند]، پس از شنیدن این خبر و اطلاع از مغایر بودن شرایط با آن چه تصور می کردند و نیز نابسامانی اوضاع، در این مرحله جدا شده و رفتند.

مشهورترین اقوال تاریخی، تعداد یاران باقیمانده را هنگام رسیدن به کربلا، از 150 نفر تا 72 قید کرده اند. البته منظور زنان و کودکان نمی باشد. در تاریخ طبری، ج 5، ص 393، تعداد یکصد نفر بیان شده است - در المناقب، ابن شهر آشوب، ج 4، ص 98 این تعداد 82 نفر بیان شده است و اغلب تواریخ معتبر دیگر، مانند: انساب الاشراف، ج 3، ص 187 - دینوری، الاخبار الطوال، ص 254 - ابن اعثم، الفتوح، ج 5، ص 183 - بحارالانوار، ج 45، ص 4 - قتال نیشابوری، روضة الواعظین، ص 158 و ...، این تعداد را همان 72 نفر بیان کرده اند، متشکل از 32 سواره و 40 پیاده. البته برخی نیز چون سماوی نیز 113 نفر را نام برده اند.

ب - طبق همین اقوال تاریخی معتبر، حضرت سیدالشهداء، امام حسین علیه السلام، در شب عاشورا، یاران خود را جمع کرد و پس از حمد و ثنای الهی فرمود:

«... أَمَّا بَعْدُ، فَإِنِّي لَا أَعْلَمُ أَصْحَابًا أَوْفَى وَلَا خَيْرًا مِنْ أَصْحَابِي، وَلَا أَهْلَ بَيْتِ أَبْرَ وَلَا أَوْصَالَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي؛ فَجَزَاكُمْ اللَّهُ عَنِّي خَيْرَ الْجَزَاءِ. أَلَا وَإِنِّي قَدْ أَذْنْتُ لَكُمْ، فَانْطَلِقُوا جَمِيعًا فِي جِلٍّ؛ لَيْسَ عَلَيْكُمْ مِنِّي ذِمَامٌ. هَذَا اللَّيْلُ قَدْ غَشِيَكُمْ فَأَتَّخِذُوهُ جَمَلًا» (إرشاد، مرحوم شیخ مفید، ص 250 / کامل ابن اثیر 57/4)

ترجمه: اما بعد، من حقا نه اصحابی باوفاتر و بهتر از اصحاب خودم، و نه اهل بیتی نیکوکارتر و با صیله و پیوندتر از اهل بیت خودم سراغ ندارم (نمی دانم)؛ پس خداوند شما را از طرف من به بهترین جزا پاداش دهد! آگاه باشید که من در رفتن به شما اذن و اجازه دادم؛ پس همگی بروید که عقد بیعت را از شما بگسستم و نسبت به خود، بر شما عهده و ذمما می ندارم.

اینک شب در رسیده است و پوشش آن شما را در بر گرفته است؛ آن را چون شتر راهواری بگیریید و متفرق شوید!»

پس از بیانات ایشان، لحظاتی سکوت حکمفرما شد، اما بعد با پیشتازی ابوالفضل العباس علیه السلام، یکی پس از دیگری تجدید عهد کردند و ثبات در وفاداری خود تا شهادت در رکاب آن حضرت را اظهار نمودند. سپس، چنان چه امام سجاد علیه السلام فرمودند: امام حسین علیه السلام در حق آنها دعا کرده و فرمودند: «سرهای خود را بلند کنید و جایگاه خود را ببینید!» یاران و اصحاب امام نظر کرده و جایگاه و مقام خود را در بهشت مشاهده کردند و امام علیه السلام منزلت رفیع هر کدام را به آنها نشان می داد. (خرائج 848/2 و ...)

ج - البته بسیاری [که در برخی اقوال تا 30 نفر بیان شده] به امام علیه السلام پیوستند، که مشهورترین آنها حرّ و فرزنداناش بودند. اما این تغییر مواضع آنها، در روز عاشورا و حین جنگ بود و نه شب عاشورا. حتی چند نفری در ظهر عاشورا، یعنی پس از نیم روز جنگ با امام حسین علیه السلام، متوجه حق و باطل شدند و با خود گفتند که چطور به نام اسلام، با نوهی عزیز رسول خدا صلوات الله علیه و آله و فرزند زهراى اطهر علیها السلام می جنگیم؟! برخی فقط از سپاه عمر سعد و شمر جدا شدند، برخی دیگر نیز به ایشان پیوستند و شهید شدند.



پاسخ‌های کوتاه

● س 251 - آیا روح و جنّ می‌توانند در زندگی ما دخالت کنند، مثلاً اشیایی را جا به جا کنند؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات: بستگی دارد که تعریف از روح و جنّ و نیز دخالت در زندگی چه باشد؟

الف - روح، اصل وجود ماست. چنین نیست که پس از مرگ ما پدید آید. روح ما به بدن ما تعلق گرفته است و تا وقتی در عالم دنیا و ماده زندگی می‌کنیم، کارهایش را به وسیله اعضای بدن انجام می‌دهد و وقتی مرگ رسید، بدن و ابزار حیات مادی از روح گرفته می‌شود و خودش نیز در عالم برزخ زندگی می‌کند تا قیامت فرا رسد. روح در عالم برزخ اختیار ندارد که به اختیار خود بیاید، برود و یا کاری انجام دهد.

ب - جن نیز از موجودات الهی است و همان‌گونه که جسم انسان از خاک خلق شده است، او هم جسم دارد که اصلش از آتش خلق شده است. پس چون جسم دارد، به بسیاری از کارهای مادی نیز قادر است. چنان در قرآن کریم آمده، به حضرت سلیمان علیه‌السلام در شهرسازی و بنا سازی کمک می‌کردند. جنیان نیز مؤمن و کافر دارند.

ج - دخالت نیز مستقیم و غیر مستقیم دارد. دعای ارواح برای اولاد خود و استجابات آنها تأثیرگذار است، پس دخالت محسوب می‌گردد، هم چنین وسوسه ابلیس و شیاطین و شیطان هر کس که همه از جنیان هستند، تأثیر غیر مستقیم دارد. اما شیطان (جنّ) بر انسان سلطه ندارد.

پس دخالت جنّ (شیطان) فقط این نیست که مثلاً بتواند لیوان یا نمکدان یا انگشتری را بردارد، بلکه می‌تواند از راه حرص، طمع، خودخواهی، تکبر و هوای نفسی که در انسان وجود دارد، به وسیله‌ی او کل کره زمین را به فساد بکشاند، چنان که شاهدیم.

● س 252 - چرا خداوند متعال خودش را «احسن الخالقین» خوانده است، مگر شریک دارد که او

بهترین آنها باشد؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات: انسان از آن جهت خلیفه الله است که بسیاری از اسمای الهی در او تجلی بیشتری یافته است، یعنی ظرفیت و استعداد بیشتری به او داده است، لذا اسما و صفات الهی در انسان تجلی می‌یابد. هر انسانی که کامل‌تر شود، بیشتر مظهر اسمای الهی می‌گردد، تا برسد به مقام معصومین علیهم‌السلام که انسان‌های کامل هستند، لذا مظهر اتم اسمای الهی می‌باشند. پس خدا علیم است، اما به انسان علم داده، جمیل است، به انسان نیز جمال داده، قادر است و به انسان نیز قدرت داده، رحمان است، به انسان فرموده به دیگران رحم کن، کریم و جواد است و دستور به جود و کرم داده و هم چنین قادر است و به انسان قدرت داده است. یعنی این اسما و صفات کمالیه (هستی) را در انسان تجلی داده است.

از جمله اسمای الهی، خالق است که شمه‌ای از آن در انسان نیز متجلی می‌گردد، مثل خلق یک اثر علمی، هنری، تجسمی و ...، اما با این تفاوت که او ذاتاً علیم، جمیل، رازق، مالک و خالق است و اسما و صفات او عین ذات اوست، او هستی و کمال محض است، اما این کمالات در انسان قائم به اوست. انسان ذاتاً هیچ، فقیر و نیازمند است.

برخی فریفته‌ی علم، قدرت، خلقت یا حتی جود دیگران (به معنایی که بیان شد) می‌شوند و نمی‌فهمند که اینها شمه‌ای از تجلی او در انسان است، خداوند متعال تصریح می‌نماید، که این کمال اوست، و او اکمل این اسما و صفات می‌باشد. لذا فرمود: او احسن الخالقین است. او ارحم الراحمین است، او اجود الاجودین یا اکرم الاکرمین است. او اسمع السامعین و ابصر الناظرین است و ...

● س 254 - آیا در اسلام رقابت و یا این که انسان بخواهد بهترین باشد، مشکلی دارد؟ اگر نه، فرق آن

با برتری جویی چیست؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات: البته که رقابت و تلاش برای بهترین بودن، یک میل فطری است. تا عشق به کمال هست، میل انسان برای تقرب بیشتر، بهتر و بهترین شدن نیز هست.

«وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ * أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ / الواقعة، 10 و 11» - یعنی سبقت گیرندگان، مقرب هستند؛ پس که جلوتر بود، مقرب تر است - مسابقه، یعنی امتحان این که چه کسی می تواند از دیگران سبقت گرفته و جلوترین باشد.

«إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ / الحجرات، 13» - یعنی گرامی ترین شما، با تقواترین شماست.

پس، خوب و خوب تر و خوب ترین، یا کامل و کامل تر و کامل ترین همیشه وجود دارد، لذا انسان همیشه مایل است که کامل و کامل تر و کامل ترین - عالم و عالم تر و عالم ترین - زیبا و زیباتر و زیباتری ... (و «ترین» در سایر اسمای کمالیه) شود و به همین جهت حرکت می کند. لذا حس رقابت نیز همیشه وجود دارد. اما حس رقابت و یا میل به بهتر و بهترین بودن، با عجب و تکبر و خود بزرگ بینی و برتری جویی، تفاوت های بسیاری دارد. از جمله:

*- در حس رقابت و میل به بهترین بودن (رشد و تکامل حقیقی)، هدف خداست، هستی و کمال محض است؛ اما در برتری جویی، هدف «خود و نفس خویش» است که پایین ترین مرحله در توجه و هدف می باشد.

*- در رقابت سالم در جهت نیل به کمال حقیقی، داور مسابقه خداست. اما در عجب و تکبر، داور خود انسان است که خویشتن را برتر از دیگران گمان می کند. ابلیس استکبار کرد، یعنی خود را برتر دید، خداوند سبحان نیز فرمود: پس از این جمع که جایگاه و رتبه ی موحدین است اخراج شده و هبوط می یابی. اینجا جای خود بزرگ بینی و استکبار نیست.

*- در نتیجه، در حس رقابت و سبقت سالم در قرب به کمال، تفاخر و خود بزرگ بینی وجود ندارد، اما در استکبار و برتری جویی وجود دارد.

*- در سبقت سالم و میل به کمال حقیقی، رقیب دوست ندارد که دیگران عقب بیافتند، بلکه دوست دارد همه خوب باشند و خودش خوب تر باشد، همه قوی باشند و خودش قوی تر باشد، همه رو به جلو حرکت کنند و خودش جلوتر یا جلوترین باشد، اما در حس تکبر یا برتری جویی، انسان حاضر است ولو به قیمت ذلت دیگران، خودش سر یا سرتترین باشد. لذا اگر ببیند از خودش بهتر یا کامل تری هست، سعی نمی کند از او سبقت بگیرد، بلکه حسد می کند و سعی می کند او را از سر راه بردارد.

از این رو شاهدیم که در این مسابقه، آنان که میل به سبقت به سوی خدا دارند، حریص به ایمان مردم هستند و مایلند همه مؤمن باشند، اما آنان که حس علوّ و برتری جویی دارند، حریص به جان و مال و نوامیس مادی و معنوی مردم هستند و دوست دارند همه چیز مردم، مال آنها باشد.

تابستان ۱۳۹۳
شهریور

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه)
اعتقادی

www.x-shobhe.ir www.x-shobhe.com

کتاب الکترونیک

اعتقادی - شهریور 1393

بنیه وریشه‌ی تمام ادیان چیست که اگر فرو ریزد همه‌ی ادیان فرو می‌ریزند؟ آیا اخلاق بنیه‌ی آنها است که اگر فروبریزد بقیه

هم فرو می‌ریزند؟ مثلاً شعار پندار کردار و گفتار نیک اگر فرو بریزد بقیه ادیان هم فرو می‌ریزند؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات: دین با صرف شعار نه احیا و ابقا می‌شود و نه فرو می‌ریزد. شعار و شعور هر دو لازم است و در نهایت آن چه فرو می‌ریزد، انسان است و نه خود دین.

در هر حال، سؤال مبهم است، هر چند که سعی شده هدفدار طرح شود و بالاخره یک جوری این شعار «پندار نیک، گفتار نیک، کردار نیک» را اصل نشان دهد، هر چند در قالب سؤال.

*- ریشه و هدف تمامی ادیان الهی، دعوت به "توحید" و سپس به "معاد" در عرصه‌ی نظری (اعتقادی) و نیز عملی می‌باشد. لذا فرمود: همه انبیا یک دعوت داشتند و همه ادیان یکی است و اساساً خداوند متعال دینی جز اسلام برای بشر قرار نداده است « **إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ** » و بر همین اساس هیچ دینی را هم جز اسلام نمی‌پذیرد.

« **وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ** » (آل عمران، 85)

ترجمه: و هر که دینی غیر از اسلام برگزیند، هرگز از او پذیرفته نشود و او در آخرت از زیانکاران است.

الف - همه انبیای الهی آمده‌اند تا به انسان متذکر گردند، این معبود، إله و پرستشی که در عقل و فطرت شما نهادینه و سرشته شده است، کسی و چیزی نیست، به جز « **الله وحده لا شریک له** » - لذا شعار "لا إله الا الله" است و شعور و عمل نیز باید منطبق با این شعار باشد.

« **فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ** » (الروم، 30)

ترجمه: پس حق گریانه روی (جهت) خود را به سوی این دین (اسلام) کن همان طریقه و آیین فطری خدا که فطرت مردم را بر پایه آن آفریده و سرشته، (و) هرگز تبدیلی در آفرینش (تکوینی) خدا نباشد، این است دین ثابت و استوار، و لکن بیشتر مردم نمی دانند.

آمده اند متذکر شوند که هر چه به غیر از او را پرستید، یعنی بندگی هر کسی یا هر چیزی را به غیر از او بنمایید، سبب خود فراموشی (الینه شدن)، گمراهی و تباهی شما می گردد. هر چه را به غیر از او پرستید، نه تنها خالق نیست، بلکه خودش نیز مخلوق است و مالک هیچ نفع و ضرری به خودش و دیگران نمی باشد. لذا دقت کنید که بت ها، فرعون ها، ابرقدرت ها، نفس و لذایذ و ایسم ها، همه اسم هایی است که شما و پدرانتان نهاده اید و هیچ حقیقتی در مسما ندارند. پس اساس دین این است که جز او را نپرستید:

«مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» (یوسف، 40)

ترجمه: شما غیر خدا، جز نام هایی را که خود و پدرانتان آنها را نامیده اید، نمی پرستید که خداوند بر آن هیچ دلیلی نازل نکرده است. حکم فقط از آن خداست [و] فرمان داده است غیر او را نپرستید. این دین استوار است، ولی بیشتر مردم نمی دانند.

ب - اما باید دقت داشت که اعتقاد به خداوند سبحان، صرف اعتقاد به خالق بودن و خالقیت او نیست. بسیاری از مردم در خالقیت خداوند متعال تردیدی ندارند و حتی بسیاری از کفار نیز وجود خالق را قبول دارند (حال هر اسمی که روی آن بگذارند)، منتهی ربوبیت و بازگشت به سوی او را باور نکرده اند و در نتیجه به ربوبیت (صاحب اختیاری و تربیت) خود و دیگران روی آورده اند تا به خیال خودشان متنعف گردند. از این رو ریشه ی اغلب انحرافات، گناهان و مفساد، ضعف یا عدم اعتقاد صحیح و باور محکم به "معاد" است.

«إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأَنَّنُوا بِهَا وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ * أُولَئِكَ مَا لَهُمْ النَّارُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» (یونس، 7)

ترجمه: آنان که به دیدار ما- یعنی بازگشت به خداوند- امید [و باور] ندارند و به زندگی این جهان خشنود شدند و به آن دل آرام گشتند و کسانی که از آیات ما غافلند * اینان جایگاهشان، به سزای آنچه می کردند آتش دوزخ است.

اخلاق:

اخلاق، یعنی "موضع‌گیری" انسان در مقابل هر چیزی. چگونگی مواضع در قبال توحید، معاد، نبوت، ولایت، امامت، قرآن ... - هم چنین چگونگی مواضع در قبال پدر، مادر، همسر، فرزند، کسب و معاش، مواهب دنیوی ... - و هم چنین چگونگی مواضع در قبال طاغوت، فرعون، ظلم، ستم، جنایت، نسل‌کشی ... - و بالاخره موضع‌گیری در هر موضوع خرد و کلان دیگری (حتی یک لباس، نوعی آرایش و پیرایش، یک لقمه خوراک - یا نماز، روزه، تلاوت قرآن و ...)، می‌شود "اخلاق".

از این رو در قرآن کریم می‌خوانیم که خداوند متعال انبیا و رسولانش را برای تهذیب، تزکیه، تلاوت آیات الهی و تعلیم کتاب و حکمت ارسال نموده است:

«هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِن كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» (الجمعة، 2)

ترجمه: اوست که در میان امیّان (امت‌ها و درس‌ناخوانده‌ها) فرستاده‌ای از خودشان برانگیخت که آیاتش را بر آنها تلاوت می‌نماید و آنها را (از پلیدی‌های عقیدتی و اخلاقی و عملی) پاکیزه می‌کند و به آنها کتاب (آسمانی) و معارف دینی و عقلی می‌آموزد، و حقیقت این است که آنها پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند.

و از سوی دیگر، پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله، ضمن ابلاغ این آیات و تأکید بر آنها می‌فرماید:

«إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْخَلَاقِ - همانا من مبعوث شدم برای کامل کردن مکارم اخلاقی / کنزالعمال، ج 13، ص 151». یعنی مبعوث شدم برای کامل کردن، موضع‌گیری شما در قبال هر موضوعی.

ریشه‌ی اخلاق:

بدیهی است که موضع‌گیری انسان مبتنی است بر چگونگی اعتقادات یا به تعبیر دیگری "جهان‌بینی" او. اگر به مبدأیت الله جلّ جلاله و نیز منتهی شدن و بازگشت به او معتقد بود و در تمامی تعاملات، و برخوردها (مصیبت‌ها) بر این باور بود و گفت: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»، اگر اعتقاد به «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ» داشت، یک نوع اخلاق و موضع‌گیری دارد؛ و اگر جهان‌بینی او مادی بود و گفت سعادت، بهشت، جهنم، فلاح، لذت، حیات و ...، همه در همین دنیا است، از خاک درآمدیم و در خاک می‌پوسیم و معاد و حساب و کتابی نیست، نوع دیگری موضع می‌گیرد. و البته هر دو دسته، رفتار، پندار و کردار خود را به تناسب جهان‌بینی و اعتقادات خود، "نیک" می‌شمارند.

کدام ماتریالیست (ماده و مادی گرا) - کدام صهیونیست - کدام لیبرالیست - کدام شیطان پرست - فراماسون یا فاسدی گفته است که "گفتار، پندار و کردار" من نیک نیست و کدام نگفته اند که دیگران و به ویژه معتقدان به توحید، معاد و اسلام متحجر، متعصب و نادان نیستند؟!

روایت:

امیرالمؤمنین، امام علیه السلام:

«عَلَيْكُمْ بِمَكَارِمِ الْخُلُقِ فَإِنَّهَا رِفْعَةٌ وَإِبْطَاءُكُمْ وَالْخُلُقَ الدِّينِيَّةَ فَإِنَّهَا تَضَعُ الشَّرِيفَ وَتَهْدِمُ الْمَجْدَ»

به مکارم اخلاق پایبند باشید که آن مایه سربلندی است و از اخلاق پست دوری کنید که آن انسانهای شریف را پست و بزرگواری را از بین می برد. (کنز العمال، ج 10، ص 143، ح 28731)

«لَا تَكْمُلُ الْمَكَارِمُ إِلَّا بِالْعَفَافِ وَالْيَتَارِ»

مکارم اخلاق به کمال نمی رسد، مگر با پاکدامنی و از خود گذشتگی. (التوحید، ص 127)

تأثیر روزمره خدا در زندگی یک مسلمان چیست؟ اگر می فرماید که من سرنوشتی را تغییر نمی دهم و خودتان باید

سرنوشتتان را تغییر دهید، به چه معناست؟ اگر فاعل ما هستیم پس ربوبیت خدا چگونه است؟ چرا وقتی آتش انبوه بر

مردم و کودکان غزه ریخته می شد، خدا کاری نمی کرد؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

در متن سؤال قید شده که منظور خالقیت، یا قائم بودن حیات و وجود هر چیزی به خداوند متعال و ... نمی باشد، بلکه در موارد مشابه مثال طرح شده است که بالاخره ما فاعل هستیم یا او است یا چرا در مواقعی مثل غزه کاری نکرد؟

سؤال اشاره به آیهی « إِنَّ اللَّهَ لَا يُعَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ » که متن کامل آیه و ترجمه آن به شرح ذیل می باشد:

«لَهُ مُعَقَّبَاتٌ مِّنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُعَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُعَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ وَمَا لَهُمْ مِّنْ دُونِهِ مِنْ وَالٍ»

ترجمه: برای انسان مراقب‌هایی (از فرشتگان الهی غیر از رقیب و عتید که نگارندگان اعمال اویند) از پیش‌رو و پشت سر اوست که همواره او را به دستور خدا حفظ می‌کنند. همانا خداوند بر هیچ گروهی آنچه را دارند (از نعمت و رفاه یا بلا و سختی) تغییر نمی‌دهد تا آنکه آنان آنچه را در خود دارند (از ایمان و کفر یا طاعت و فسق) تغییر دهند. و چون خداوند به گروهی بدی (و عذابی) را اراده نماید هرگز آن را برگشتی نباشد و برای آنان جز او یاور و سرپرستی نیست.

الف - شاید ابتدا چنین به نظر آید که خداوند فرموده من کنار کشیده‌ام، امور به خودتان مربوط است و هر چه می‌کنید، خودتان می‌کنید، در حالی که چنین نیست، بلکه سخن از قانون‌مندی نظام خلقت، ربوبیت و هدایت الهی است. چنان چه می‌فرماید:

«ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُعَيِّرًا نُّعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَىٰ قَوْمٍ حَتَّىٰ يُعَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَأَنَّ اللَّهَ سَعِيغٌ عَلِيمٌ» (الأنفال، 53)

ترجمه: (و) این (عذاب کفار و مشرکین) از آن روست که خداوند (طبق سنت جاریه خود) بر آن نیست که نعمتی را که بر قومی ارزانی داشته تغییر دهد (از آنان سلب کند) تا آن که آنها آنچه در خود دارند تغییر دهند. و مسلماً خداوند شنوا و داناست.

و البته معنای قانونمندی نیز این نیست که او یک بار عالم را با قوانینی خلق کرده و سپس کنار کشیده است و دیگر دست خودش هم بسته است. این اعتقاد انحرافی یهودیان می‌باشد. بلکه آن به آن تحت خلاقیت و ربوبیت اوست، منتی سنت الهی ثابت است.

ب - قوانین حاکم بر خلقت و کل عالم هستی، چه مربوط به پیدایش باشد، چه فعل و انفعالات، چه علت و معلول، چه تأثیر و تأثر و ... همه از جانب او وضع شده است، پس او خالق و رب است، همیشه و همه جا و در هر حالی. پس خلق نمی‌تواند این قوانین را بر هم زند، هر چقدر که فساد کند.

به عنوان یک مثال ساده: قانون تولید شیر خوراکی از حیوانات و ترکیبات تشکیل دهنده‌ی آن، از مقادیر چربی، لاکتوز، آب، نمک و ... همین است که شناخته‌ایم و می‌دانیم. اگر این شیر مدتی در فضای باز و گرم بماند، تولید باکتری می‌کند. این هم از قوانین خلقت و ربوبیت الهی است و باکتری نیز برای چرخه زیست لازم است. اما اگر کسی می‌خواهد شیر سالم بنوشد، باید مراقب باشد که شیر فاسد نشود. و هم چنین، این که انسان علم یافته و فهمیده که شیر برای او فاسد نیز می‌شود و شیر فاسد برای او ضرر دارد؛ و این که اراده دارد شیر را فاسد کند و یا مراقبت نماید نیز از قوانین حتمی الهی می‌باشد.

ج - از قوانین الهی این است که اگر پای "اله" دیگری وسط بیاید، فساد حتمی است. چنان چه فرمود: «لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ - اگر در زمین و آسمان غیر از خدای یگانه خدایان دیگری می بود، قطعاً زمین و آسمان تباہ می شد. پس منزّه است خدا- صاحب عرش- از آنچه وصف می کنند / الانبیاء، 22»

پس، در زمین و آسمان هیچ فسادی نیست، چون إله دیگری در آن نیست، اما در زندگی انسان فساد و افساد می شود، چون انسان پای إله های دیگر (از فراعنه و گوساله های زمان گرفته تا نفس) را وسط می کشد.

د - از قوانین الهی در خلقت این است که اگر آب حرارت ببیند بخار می شود و به نقطه جوش نیز می رسد و اگر برودت به آن برسد، یخ می زند - و از قوانین الهی این است که به انسان علم و اختیار داده که اگر آب گرم می خواهی به آب حرارت برسان و اگر آب سرد می خواهی به آن برودت برسان. حال اگر کسی یک لیوان آب را در فریزر بگذارد و بگوید: إن شاء الله جوش می آید و یک چای داغ نوش جان می کنیم، حتماً چنین نخواهد شد. هم چنین از قوانین قطعی و وعده ی الهی این است که «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَنصُرُوا اللَّهَ يَنصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ - ای کسانی که ایمان آورده اید، اگر خدای را یاری کنید- با یاری کردن دینش-، شما را یاری کند و گام های شما را استوار بدارد/ محمد ص، 7» - پس، به قول آیت الله حائری شیرازی: "در وعده ی الهی هیچ تردید و تخلفی نیست، لذا هر کجا نصرت الهی نیامد یا دیده نشد، باید فهمد «إِن تَنصُرُوا اللَّهَ» صورت نگرفته است.

نتیجه:

خداوند متعال نعمت داده شده را پس نمی گیرد، اما ممکن است که انسان نعمت را پس زند و آن را به «نقمت» - خداوند متعال انسان را مشمول رحمتش گردانیده و اختیار داده که انسان خود را از این شمول خارج کند و فرموده که اگر خارج شدی، رحمت به لعنت مبدل می گردد. مثل فاسد کردن شیر خوراکی.

پس، اگر خداوند کریم، عقل داد، آن را ضایع نمی کند - اگر اراده داد، آن را تا دم مرگ نمی گیرد - اگر فطرت داد، پس نمی گیرد - اگر پیامبر، وحی و امام داد، نمی گیرد...، اما آدمی ممکن است که عقل را ضایع کند، فطرت را بپوشاند، اراده را در راه بندگی طواغیت، گوساله ها و هوای نفس خود به کار بندند - به پیامبر، وحی و امام پشت کند، نه تنها به «لا إله الا الله» ایمان نیاورده و عمل نکند، بلکه پای اله های دیگری را وسط بکشد...، آن وقت طبق همان قوانین الهی در خلقت، ربوبیت و...، دچار فساد و تباہی می گردد. بعد که گیر افتاد، معترضان می پرسد: پس چرا خدا کاری نکرد؟ چهارتا شعار و مثال ژورنالیستی و احساسی هم می آورد! گویی قرار

بود که خداوند متعال نظام خلقت را بر هم زند - اختیار را سلب کند - نظام علت و معلول را تغییر دهد - دستی که بمبی می اندازد را خشک کند و یا بمب را بی تأثیر و یا وسط راه تبدیل به سیب و گلابی نماید!

اما اگر عده‌ای - هر چند اندک و با قدرت کم و امکانات ناچیز - با اختیار و اراده‌ی خود از نعمات و مواهب الهی بهره‌بردند و مصداق « **إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ** » شدند، حتماً و یقیناً تحقق « **يَنْصُرْكُمْ** » را می‌بینند، چنان چه در همیشه تاریخ و حتی همین جنگ غزه که مثال زده شد همین طور بوده است. یک عده‌ی ضعیف، محدود، محاصره شده و مظلوم، ایستادگی کردند و در مقابل به اصطلاح گنبد آهنین، با تمامی حمایت‌های امریکا و انگلیس و متحدان ابلیس، به پیروزی رسیدند.

پس، در امور ما فاعل هستیم، اما باذن الله و به اختیاری که به ما داده است. همان طور که انسان در نماز یا در فساد، خودش فاعل است. اما از خلاقیت، ربوبیت، حکومت، قوانین و آثاری که او مترتب کرده، خارج نمی‌شود.

تنهایی - مدت زیادیه احساس می‌کنم خدا صدامو نمی‌شنوه، منو نمی‌بینه، دوستم نداره، هرچی صدایش می‌کنم جوابمو

نمی‌ده ... قبلاً وقتی باهاش حرف می‌زدم آروم می‌شدم، حضورشو باتمام وجودم حس می‌کردم. توبه کردم ولی فرقی نکرده

لطفاً بگید چی کارکنم؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

در خداشناسی خودتان، تجدید نظر کنید و در این مهم اصلاح و اکمال نمایید.

در میان تمامی مشکلات و کاستی‌های ما بندگان، دو عامل سبب بروز این گونه احساسات، یا بهتر بگوییم: "تخیلات و گمان‌ها" می‌شود: اول آن که شناخت و معرف ما، نسب به خداوند متعال و هم چنین سایر معارفی چون: دعا، استجابت، توبه و ... کم، ناقص و اغلب غلط است و دوم آن که چون خدا بسیار به ما نزدیک است و بسیار مهربان و کریم است، در ارتباط با او جری و جسور می‌شویم.

آری، خداوند متعال با بنده‌اش رابطه‌ی "محبت و محبوب" و "عاشق و معشوقی" برقرار می‌کند، اما هیچ‌گاه پسر دایی و دختر خاله‌ی کسی نمی‌شود. لذا باید همیشه ادب "عبد و معبود" و "رب و مربوب" را حفظ کرد. موحدتر، عارف‌تر، محب‌تر و محبوب‌تر از اهل عصمت علیهم السلام کیست؟ در مناجاتش با معشوق، گریه‌کنان عرض می‌کند:

مولای یا مولای، أَنْتَ الْمَوْلَىٰ وَأَنَا الْعَبْدُ وَ هَلْ يَرْحَمُ الْعَبْدَ إِلَّا الْمَوْلَىٰ - مولای یا مولای، أَنْتَ الْمَالِكُ وَ أَنَا الْمَمْلُوكُ وَ هَلْ يَرْحَمُ الْمَمْلُوكَ إِلَّا الْمَالِكُ - مولای یا مولای، أَنْتَ الْعَزِيزُ وَ أَنَا الدَّلِيلُ وَ هَلْ يَرْحَمُ الدَّلِيلَ إِلَّا الْعَزِيزُ - مولای یا مولای، أَنْتَ الْخَالِقُ وَ أَنَا الْمَخْلُوقُ وَ هَلْ يَرْحَمُ الْمَخْلُوقَ إِلَّا الْخَالِقُ - مولای یا مولای، أَنْتَ الْعَظِيمُ وَ أَنَا الْحَقِيرُ وَ هَلْ يَرْحَمُ الْحَقِيرَ إِلَّا الْعَظِيمُ ...

الف - ما انسانها، نوعاً متکبر هستیم. طبعاً هر کس به هر مقداری که "حدابین" نشد، "خودبین و دگر بین" می شود، چنان چه ابلیس نیز به خاطر خودبینی اش "استکبار" کرد و به خاطر استکبارش رانده شد.

انسان خودآگاه یا ناخودآگاه، خود را مبراء می کند و ایراد را به خدای سبحان وارد می کند [چنان چه ابلیس گفت: حال که تو مرا اغفال کردی]. حُب این استکبار است. می گوید: من هستم، او نمی بیند، من صدا می کنم، او نمی شنود، من او را دوست دارم، او مرا دوست ندارد، من توبه می کنم، اما فرقی نمی کند و ...؛ اینها همه "استکبار" بنده و نیز افترای به خداوند سبحان (منزه از هر عیب و نقص) است؛ و بعد انسان معترضانه می گوید: خوب چرا چنین شد، یا چرا دعایم مستجاب نمی شود و ...؟!

ب - خداوند رحمان و رحیم، شنوا و داناست، « وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ » - نه این که فقط صوتی به او برسد، بلکه شنوای بصیر است، « وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ » - هم حکیم با خبر است « وَهُوَ الْحَكِيمُ الْحَبِيرُ » و هم لطیف با خبر است « أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ » - آیا کسی که آفریده است نمی داند؟ حال آن که او باریک بین آگاه است / الملک 14»

حال وقتی گفته می شود: مرا نمی بیند، صدایم را نمی شنود، مرا دوست ندارد و ...، یعنی چه؟ یعنی از یک سو عدم شناخت او؛ و از سوی دیگر دروغ و افترا بستن به او - یعنی انسان با این باورها و تخیلات، به او سوء ظن می برد و جزو ظالم ترین ها می شود و بالتبع راه هدایت و باب استجاب و رحمت را [اگر چه ناخودآگاه] به روی خودش می بندد.

«وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ» (الأنعام، 21)

ترجمه: و کیست ستمکارتر از کسی که بر خدا دروغ بندد، یا آیات او را تکذیب کند؟ بی تردید ستمکاران رستگار نمی شوند.

جمع بندی:

* - پس ابتدا لازم است که خدا را بشناسیم و به او ایمان آورده و باورش کنیم. اغلب این تخیلات اشتباه، ناشی از ضعف یا کلاً عدم شناخت، ایمان و باور او توسط خودمان است.

* - سپس لازم است که دست از تکبر خودآگاه یا ناخودآگاه خودمان برداریم. به جای آن که به خدا شک کنیم، نسبت به خودمات تردید و تجدید نظر کنیم. به جای آن که [العیاذ بالله] او به او تهمت بزنیم، خودمان را متهم کنیم.

* - هر وقت احساس کردیم که او از ما دور شده است، بدانیم که خودمان از او دور شده‌ایم، و الا او به بندگانش از رگ گردن نیز نزدیک تر است. همه حالات و حتی وسوسه‌های درونی ما را می‌داند، چه رسد به نیازهای مان را.

* - هر گاه احساس کردیم که او ما را نمی‌بیند و یا صدای ما را نمی‌شنود، خود را از این جایگاه تکبر پایین بیاوریم و بفهمیم این ماییم که او را نمی‌بینیم و دعوتش را لبیک نمی‌گوییم. بدانیم که ما اصلاً او را صدا نمی‌کنیم، بلکه حاجت خود را صدا می‌کنیم و نام او را به یدک می‌کشیم.

* - هر گاه احساس کردیم که توبه‌ی ما اثر و فایده‌ای نکرد، بدانیم که پس توبه نکرده‌ایم. چون توبه یعنی بازگشت و انسان هر گاه باز گردد، باز گشته است و او "تَوَّاب" است، یعنی بسیار به بندگانی که حتی به او پشت کرده‌اند، نظر لطف و رحمت می‌اندازد، چه رسد به تائبین.

* - هر گاه احساس کردیم که نظر رحمتش را برگردانده، متوجه شویم که او "ارحم الراحمین" است، پس ماییم که خود را از شمول رحمتش خارج می‌کنیم.

* - هر گاه حضورش را احساس نکردیم، بر غفلت خود و پر کردن بیت الله و حرم دل از بت‌ها توجه کنیم، بر عدم احساس حضور خود در محضرش اذعان کنیم، نه این که گمان کنیم لابد او حضور ندارد که ما احساسش نمی‌کنیم! این چه غرور و تکبری است!؟

* - هر گاه خیال کردیم که او ما را دوست ندارد، به خود نگاه کنیم که "هستیم"، پس ما را دوست داشته که خلق کرده است. ما را دوست دارد که با این همه معصیت، به حیات مان خاتمه نداده و یا در همین دنیا رهایمان نکرده و معذب مان ننموده است، وگرنه حتی دغدغه‌ی این که ما را دوست دارد یا ندارد نیز نداشتیم و کلاً او را فراموش می‌کردیم.

خلاصه آن که ایراد از ماست و نباید به خدا افترا ببندیم. گفت: "گر گدا کاهل بود، تقصیر صاحبخانه چیست؟" و در نظر داشته باشیم که از بزرگترین معاصی نزد خداوند متعال که همچون شرک است و هرگز آن را نمی بخشد، یأس و ناامیدی از رحمت اوست. چرا که این خودش بزرگترین افترا به خداوند رحمان و رحیم است.

دقت کنیم که صفا، صمیمت، اخلاص، مبحث و خلاصه عشق و عاشقی با خداوند سبحان، در بندگی متجلی می گردد و نه در گردنکشی.



قرآن کریم و حدیث - شهریور 1393

اخلاق - چرا اخلاق در قرآن متکی به ترس از جهنم است. یعنی اخلاق ارزشمند انسانی که هر انسان نه بخاطر ترس و نه بخاطر منفعت بلکه بخاطر انسان بودن خودش و هموعانش انجام می‌دهد را از بین برده است. بعد از ترس، چرا اخلاق قرآن متکی بر طمع بهشت و شراب و حوری است. مسلمان کار اخلاقی را بخاطر ارزشمند بودن و انسانی بودن آن انجام نمی‌دهد بلکه انجام می‌دهد تا به جهنم نرود.

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات: اول باید اثبات کنیم که اخلاق در اسلام و قرآن متکی بر ترس از جهنم است، و بعد سؤال یا اعتراض کنیم که چرا؟ این صحیح نیست که ابتدا مفروضات خود را یقینی بدانیم و بر اساس آن قضاوت و حکم کنیم و سپس مبتنی بر آن قضاوت طرح سؤال نماییم!

باید تعریف شود که اساساً انسان بودن و اخلاق انسانی یعنی چه؟ امروزه تمامی جنایات هولناک و جنگ‌ها و ترورها و تحریم‌های، تحت لوای همین ارزش‌های انسانی، مثل: دموکراسی، حقوق بشر، لیبرالیسم، صلح جهانی، امنیت، منافع خود و هموعان و ...، به وقوع می‌پیوندد، هیچ کدام نیز توسط انسان‌های اولیه به دیگران تحمیل نمی‌شود. پس نمی‌شود به "الفاظ" آن هم در غالب احساسی یا شعارهای ژورنالیستی، بسنده نمود.

در هنگام نفی دین، می‌گویند: "ارزش‌های ارزشمند اخلاقی انسان"؛ اما پای منافع که وسط می‌آید، می‌گویند: "چیزی به عنوان ارزش وجود ندارد؛ همه نسبی و اعتباری هستند؛ ارزش در قدرت و لذت است و ... تا آن جنایات توجیه فلسفی پیدا کنند.

در عین حال توجه شود که "انسان" تحت عنوان "ارزش‌های اخلاقی یا انسانی"، چه می‌کند که "حیوان" نمی‌کند؟! سرش به کار خودش است؟! - در تأمین معاش می‌کوشد؟! - جفت می‌یابد؟! - تولید مثل می‌کند؟! - از بچه‌های خود حفاظت می‌کند؟! - برای آنان حتی با قرار دادن خود در مهلکه‌ها غذا می‌آورد؟! - محدودی جغرافیایی تعیین می‌کند و از آن تا پای جان دفاع می‌کند؟! - زندگی اجتماعی و مقررات دارد؟! - راست می‌گوید - ظلم نمی‌کند، یا حتی کسب و کشف علم می‌کند و ...؟!، خب کدام یک از این حالات و رفتارها را حیوانات ندارند؟! و چه بسا بیشتر و دقیق‌تر و جدی‌تر دارند. پس چه فرقی بین انسان و حیوان باقی می‌ماند و ارزش‌های اخلاقی یا انسانی یعنی چه؟

الف - مکرر توضیح داده شد که "اخلاق" یعنی موضع‌گیری در مقابل هر چیزی یا هر موضوعی (لینک)؛ و موضع‌گیری نیز به تناسب شناخت و اهداف اتخاذ می‌گردد. پس اخلاق در اسلام و قرآن، پیش و بیش از آن که مبتنی بر بهشت و جهنم باشد، مبتنی بر "جهان‌بینی" و شناخت و باور حقایق غیب و شهود در عالم هستی می‌باشد.

برای موضع‌گیری صحیح و احسن، لازم و ضروری است که انسان بداند کیست؟ از کجا آمده و به کجا می‌رود؟ [لذا قضاوت زود هنگام بر از بین بردن ارزش انسانی به خاطر شناساندن جایگاه‌های اخروی، درست نیست]. بهشت و جهنم، قبل و پیش از آن که "نعمت یا عذاب" باشند، یک جایگاه هستند. یعنی برای انسان تعریف شده که از چه راهی بروی، به کجا می‌رسی؟ حال آنجا چگونه است و در آن چه خبر است، موضوع دیگری است.

ب - هدف‌گیری و تمامی حرکات حیوان، مبتنی بر غریزه، در قالب "شهوَت و غضب" می‌باشد؛ هدف‌گیری و بالبتع مواضع انسان نیز [اگر مانند حیوانات تابع غریزه‌ی حیوانی نباشد] مبتنی بر عشق به کمال، در قالب "حُبّ و بغض" می‌باشد. پس چیزهایی را دوست دارد و از چیزهایی (هر چه او را از محبوبش دور کند) بدش می‌آید. حال اگر زندگی پس از مرگ تعریف نشود و معلوم نگردد که جایگاه حیات ابدی کجاست و در آنجا چه خبر است؟ چگونه انسان از یک جایگاه خوشش بیاید و آن را هدف بگیرد و از دیگری بدش بیاید و سعی کند از آن دور شود. [لذا قضاوت زود هنگام بر از بین بردن ارزش انسانی به خاطر شناساندن جایگاه‌های اخروی، درست نیست].

مثال: گفته می‌شود: شما مختاری و توانی تحصیل کنی یا نکنی؟ حال اگر جایگاه علم و جهل معلوم نگردد و عواقب و شرایط زیست در عالم علم یا عالم جهل تعریف نشود، چگونه انسان به یکی حُبّ و به دیگری بغض

داشته باشد؟ فقط از روی غریزه حیوانی؟ اینجا گفته نمی‌شود: چرا اینها را می‌گویید تا انسان برای رسیدن به محبوبش "رشد، کمال و فلاح" تحصیل کند، یا از ترس عواقب نکبت بار جهل، از آن گریزان گردد؟

بهشت و نعمت‌هایش، جهنم و نعمت‌هایش نیز همین‌گونه است. دو تعریف و تشریح از دو جایگاه است، که یکی منطبق با میل انسان به رشد، کمال، سعادت، رفاه، فلاح و رستگاری است و دیگری نفرت انسان از سقوط، تاریکی، درد، رنج و عذاب است.

نکته:

یک موقع سؤال می‌شود که علت معرفت بخشی نسبت به حیات اخروی، معرفی دو جایگاه بهشت و جهنم و چگونگی آنها چیست؟ خب این یک سؤال است که می‌تواند مورد بررسی، تحقیق و پاسخ قرار گیرد. اما یک موقع وسط سؤال قضاوت می‌شود و حکم قطعی داده می‌شود (یا به قولی وسط دعوا نرخ تعیین می‌شود) که بیان بهشت و جهنم، سبب از بین رفتن ارزش‌های اخلاقی و انسانی می‌گردد(!؟) این دیگر سؤال نیست، بلکه نوعی پیش‌داوری مبتنی بر بغض است (البته منظور شخص محترم نگارنده سؤال نیست، بلکه نوع اندیشه است).

آیا نه تنها بی انصافی، ظالمانه نیست که انسان محقق، اخلاق در اسلام را که کامل‌ترین دین اخلاقی است، به بهانه‌ی شرح جایگاه اخروی، بگوید: عامل از بین رفتن اخلاق انسانی می‌شود، آن هم در مقابل تمامی مکاتبی که اساساً موضوعی به نام اخلاق را انتزاعی، اعتباری، نسبی و ... می‌دانند و به ارزش یا ضد ارزشی قایل نیستند و ملاک‌شان همان "قدرت و لذت" است؟

اگر به کسی بگویند: چنان چه شما پروتوئین و ویتامین بخورید، سالم و سلامت رشد می‌کنید و چنان چه زهر یا اسید بخورید، خواهید سوخت؛ به او می‌گویند: این اخبار تو سبب شده تا انسان به خاطر رشد یا نسوختن، خوراک و نوشیدنی سالم و مفید بخورد؟ این چگونه قضاوتی است در مورد هدایت بشر است؟!

«قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ» (یونس، 35)

ترجمه: بگو: "آیا از شریکان شما کسی هست که به سوی حق رهبری کند؟" بگو: "خداست که به سوی حق رهبری می‌کند؟" پس، آیا کسی که به سوی حق رهبری می‌کند سزاوارتر است مورد پیروی قرار گیرد یا کسی که راه نمی‌یابد مگر آنکه هدایت شود (خودش نیز محتاج هدایت دیگری است)؟ شما را چه شده، چگونه داوری می‌کنید؟

امامت - اگر مقام امامت بالاتر از نبوت است، چرا پیامبر اکرم (ص) به جای اینکه به عنوان "امام" معرفی شوند در جای

جای قرآن از ایشان به عنوان "عبد" و "رسول" و "نبی" یاد شده است؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

بالاتر بودن، مقام امامت نسبت به نبوت و رسالت، «اگر» ندارد، چرا که خداوند متعال چنین فرموده است.

«وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ»
(البقره، 124)

ترجمه: و هنگامی که خدا ابراهیم را با کلماتی بیازمود و او همه را به اتمام رسانید، گفت: من تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم. [ابراهیم] گفت: از خاندانم چطور؟ فرمود: عهد من به ستمکاران نمی‌رسد.

الف - بدیهی است که خداوند متعال می‌توانست بفرماید، ابتدا او را امام قرار دادم و چون موفق بود، به نبوت و رسالت نیز برگزیدم، اما عکس این سیر را فرمود. یعنی فرمود پس از مقام‌های نبوت و رسالت، او را پس از انجام امتحانات، امام قرار دادم.

ب - برخی تلاش دارند به خداوند متعال ادبیات نزول وحی را بیاموزانند و چون نمی‌توانند، تفسیر به رأی کرده و دائم می‌گویند: اگر منظور این بود، آن گونه می‌فرمود و یا چرا این گونه نفرمود؟ اما این خداوند علیم و حکیم است که وحی را آن که گونه که می‌خواهد، نازل می‌نماید و تفسیر، تأویل و شرحش را نیز باید از پیامبر اکرم و اهل بیت صلوات الله علیهم اجمعین، که همان "راسخون فی العلم" هستند، آموخت. این امر او در فراگیری و عمل به کتاب است.

ج - برخی، چون شیعه معتقد به امامت است و آنها نیستند، گمان می‌کنند که حتماً باید این مقام را تکذیب و یا تسخیف و تحقیر کنند. در حالی که واژه، معنا، مفهوم و مصداق "امام"، هیچ اختصاصی به تشیع ندارد.

اگر از آنان سؤال شود که بین مقامات متفاوت نبوت، رسالت و امامت حضرت ابراهیم علیه‌السلام، کدام بالاتر است، چه خواهند گفت؟ آیا می‌گویند: ابتدا رسول شد و سپس تنزل یافت و امام شد؟

این آیه، در سنین سالخوردگی آن حضرت نازل شد و خبر از امامت او پس از نزول آیه دارد. این آیه حاکی از آن است که اولاً حضرت ابراهیم علیه السلام نبی بود که به او وحی نازل شد - ثانیاً رسول بود که به کلمات امتحان شد و ثالثاً فرزند داشت که در خصوص ذریه اش پرسید و ایشان در سالخوردگی از فرزند برخوردار شدند. پس، آیا می‌گویند: خداوند متعال ایشان را پس از این همه مقامات و امتحانات، از مقام خود نزول داد؟

*** - امام، یعنی رهبر و پیشوا و هیچ راهی بدون رهبر نیست. هدایت به سوی امر الهی امام و رهبر دارد « وَ جَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا »، چنانچه دعوت به سوی جهنم نیز امام و رهبر دارد « وَ جَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ » و در آخرت نیز هر کسی با امام و رهبرش محشور می‌گردد. خواه معاویه، یزید و ابوباما باشد و خواه امیرالمؤمنین، امام حسن، امام حسین ... و حضرت مهدی علیهم السلام « يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ ... / الإسرائ، 71 » باشند و البته اصل معنا این است که همگان با امام عصر خود (ع) مشحور می‌شوند و باید پاسخگو باشند که با این نعمت چه کرده‌اند؟ بدیهی است که در امر هدایت الهی، امامت و رهبری بالاتر از ابلاغ است. آن تعلیم است و این تربیت. آن آگاهی بخشی و تذکر است و این راهبری و هدایت.**

د - برخی اهل لفاظی و بازی با کلمات هستند. دقت ندارند که اگر چه قرآن کریم، کلام الله و احسن الکلام است، اما برای بازی با الفاظ نازل نشده است، بلکه برای تعقل، تفکر، تأمل، تدبیر، شناخت، بصیرت، تعلیم، تربیت ... و هدایت نازل شده است.

اینان برای قبول یا رد مطلوب خود، همیشه به دنبال "کلمه" می‌گردند! مثلاً در توجیه عدم پذیرش امامت، می‌گویند: "چرا نام علی یا اولادش علیهم السلام در قرآن نیامده است؟"؛ گویی نام امامان و رهبرانی که تبعیت می‌کنند، در قرآن کریم آمده است!

در این بحث نیز می‌گویند: "چرا خداوند متعال پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله را به القابی چون: عبد، نبی، رسول و ... خطاب کرد، اما به لفظ امام خطاب نکرد؟"

د/1 - آیه امامت حضرت ابراهیم علیه السلام را با دقت بخوانند؛ ایشان پس از این توفیق، سؤال کردند که آیا امامت در فرزندان من نیز جاری خواهد شد؟ خدا نفرمود: خیر؛ بلکه فرمود: امامت عهد من است که به ظالمین نمی‌رسد. یعنی به دیگرانی از فرزندان تو که ظالم نیستند، می‌رسد؛ و یعنی به هر کس رسید، او را مظهر عدل بدانید.

د/2- بشر حق ندارد که به خداوند متعال یاد بدهد که اگر می خواهی سایر رسولانت را به امامت قبول کنیم، حتماً باید لفظ "امام" را در مورد آنها نیز به کار بری! یک بار فرمود: دیگران نیز به این مقام می رسند و در آیات متعدد دیگر، به رسم امامت (نه فقط اسم آن) تصریح کرد. امام، پیشوا و رهبری است که باذن الله و بامرالله، هدایت تشریحی و تکوینی دارد.

علامه، آیت الله طباطبایی (ره): «... تقدم و مطاع بودن نمی تواند معنای امامت باشد، چون مطاع بودن شخص باین معنا است که او امر و نظریه های او را اطاعت کنند، و این از لوازم نبوت و رسالت است.

و اما خلافت و همچنین وصایت معنایی نظیر نیابت دارد و نیابت چه تناسبی با امامت می تواند داشته باشد؟ و اما ریاست در امور دین و دنیا آن نیز همان معنای مطاع بودن را دارد، چون ریاست به معنای اینست که شخصی در اجتماع مصدر حکم و دستور باشد.

پس هیچ يك از این معانی با معنای امامت تطبیق نمی کند، چون امامت باین معنا است که شخص طوری باشد که دیگران از او اقتداء و متابعت کنند، یعنی گفتار و کردار خود را مطابق گفتار و کردار او بیاورند و با این حال دیگر چه معنا دارد که به پیغمبری که واجب الاطاعه و رئیس است، بگویند: (انی جاعلك للناس نبیا، من می خواهم تو را پیغمبر کنم و یا مطاع مردم سازم، تا آنچه را که با نبوت خود ابلاغ می کنی اطاعت کنند، و یا می خواهم تو را رئیس مردم کنم، تا در امر دین امر و نهی کنی، و یا می خواهم تو را وصی یا خلیفه در زمین کنم، تا در میان مردم در مرافعاتشان بحکم خدا حکم کنی؟.

پس امامت به معنای هیچ يك از این کلمات نیست، و چنان هم نیست که همه آن کلمات برای خود معنایی داشته باشند، ولی خصوص لفظ امامت معنایی نداشته و صرفاً عنایتی لفظی و تفنی در عبارت باشد، چون صحیح نیست به پیغمبری که از لوازم نبوتش مطاع بودن است، گفته شود:

من تو را بعد از آنکه سالها مطاع مردم کردم، مطاع مردم خواهم کرد، و یا هر عبارت دیگری که این معنا را برساند، هر چند که عنایت لفظی در کار باشد برای اینکه محذوری که گفتیم با این حرفها برطرف نمی شود، و عنایت لفظی اشکال را رفع نمی کند و مواهب الهی صرف يك مشت مفاهیم لفظی نیست، بلکه هر يك از این عناوین عنوان یکی از حقایق و معارف حقیقی است و لفظ امامت از این قاعده کلی مستثنی نیست، آن نیز يك معنای حقیقی دارد، غیر حقایق دیگری که الفاظ دیگر از آن حکایت می کند. [حقیقی که در تحت عنوان "امامت" است (در قرآن "امامت" و "هدایت" با هم آورده شده اند)] / المیزان، ذیل آیه.

ه - برخی گمان می کنند که اگر گفته شد: "مقام امامت بالاتر است"، یعنی مقام اهل بیت علیهم السلام بالاتر از رسول اکرم صلوات الله علیه و آله است! این گمان غلط است. امام، پیشوا و هادی امت است؛ اگر به او وحی شد و به سوی امتی ارسال شد، نبی و رسول نیز هست و اگر نشد، طبق آیین نبی و رسول، پیشوایی و امامت می نماید. پیامبر اکرم (ص)، خود نبی، رسول و امام امت بودند و همه مؤمنین در تبعیت ایشان بوده و هستند و رجوع به امامان علیهم السلام نیز در راستای همان تبعیت و اطاعت است.

آیا در آیات و یا در روایات معصومین علیهم السلام آمده است که قرآن مجید یک موجود زنده است؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

باید ابتدا دقت کنیم که اولاً تعریف و شناخت ما از «موجود زنده» چیست؟ و ثانیاً تعریف و شناخت ما از قرآن کریم چیست؟ و بعد ببینیم که آیا قرآن کریم موجود زنده هست یا خیر؟

الف - اگر منظور از موجود زنده، این باشد که مثلاً دست و پا و چشم گوش داشته باشد، نفس بکشد و تغذیه کند و مثل جاندارانی که می شناسیم باشد، خیر اینگونه نیست.

ب - اگر منظور از قرآن کریم، کتابی متشکل از چند صفحه کاغذ مسطور بین دو جلد باشد، اصلاً چنین چیزی نازل نشده است، بلکه وحی نازل شده و سپس کتابت شده است. پس این قرآنی که به صورت کتاب در اختیار ماست، اگر چه محترم و مقدس است، اما کتاب و جسم جامد است. می توان آن را جا به جا کرد، در کتابخانه جای داد، روی سر گذاشت و یا مثل آن کشیش امریکایی، به آتش کشید و یا در دهها میلیون نسخه تکثیر نمود.

ج - اما اگر منظور از موجود زنده، یک حقیقت وجودی باشد، بله، نه تنها قرآن کریم، بلکه هر چیزی که از عدم به عرصه‌ی وجود می آید، دیگر وجود یافته است. یک سخن، یک حرف، یک تسبیح، یک ذکر، یک نماز، یک تلاوت ... و حتی یک گناه نیز، وقتی پدید می آید، وجود می یابد و زنده است. چنان چه حضرت آیت الله جوادی آملی می فرمایند: «گناه یک عمل زنده است، موجود زنده نیز هم حیات دارد، هم تولید نسل می کند و هم گناهان دیگر را باعث می شود و هم در دنیا و آخرت آبروی انسان را به خطر می اندازد.»، حال چطور ممکن است که گناه، یک عمل زنده و موجود حی باشد، اما قرآن کریم نباشد؟

د - وقتی خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید: این قرآن آیین دارد - هدایت کننده است - شفا و رحمت است - ظالمین را به خسران بیشتر می‌اندازد - این کتاب حکیم است و در امّ الکتابی است که نامش نزد ما علیّ حکیم می‌باشد (وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيّ حَكِيمٌ - الزّخرف، 4) و ...، معلوم می‌شود که قرآن کریم حیّ است، کار انجام می‌دهد، باذن الله هادی و شافی و حکیم است. وقتی می‌فرماید: قرآن نور است - حبل الله است - حجة الله، آیت الله و وجه الله است - باقی است - باذن الله زنده کننده است - ظاهر و باطن دارد و ...؛ یعنی قرآن کریم موجود زنده (حیّ) می‌باشد.

ه - گاهی به ظاهر قرآن کریم توجه می‌کنیم، البته که کلام الله است و تجلی علم، حکمت و مشیّد الهی در قالب کلام است؛ گاهی به حقیقت قرآن توجه می‌کنیم، می‌بینیم که این کتاب، تعریف کلامی یک حقیقت وجودی و عینی است.

وقتی پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله که اخذ کننده و ابلاغ کننده قرآن کریم است، در سخنان خود (به ویژه خطبه غدیر)، دهها آیه از قرآن کریم را تلاوت می‌نماید و در تأویل می‌فرماید که مصداق این آیات، من و علی و امامان علیهم السلام هستیم - وقتی می‌فرماید سوره حمد من هستم و پس از من علی (ع) - وقتی می‌فرماید: صراط مستقیم من هستم و پس از من او - وقتی حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «منم قرآن» و در خصوص آیه‌ای دال بر شکایت رسول الله صلوات الله علیه و آله در قیامت از امتش به خاطر مهجور قرار دادن قرآن کریم می‌فرماید: «منم آن قرآنی که متروک ماند» و ...، پس حقیقت قرآن، موجود زنده است.

معنای بهشت در قرآن:

راوی می‌گوید: نزد امام صادق (علیه السلام) بودیم، کسی در مجلس گفت: از خداوند بهشت می‌طلبم. امام صادق (علیه السلام) فرمود: شما در بهشتید. پس از خدا بخواهید شما را از آن جا بیرون نکند. عرض کردیم: فدایتان گردیم، ما در دنیا هستیم [چطور می‌شود در بهشت باشیم] حضرت فرمود: آیا به امامت ما اقرار ندارید؟ گفتند: آری. پس امام (علیه السلام) فرمود: این معنای بهشتی است که هر کس به آن اقرار کرد، در بهشت است، پس از خداوند بخواهید شما را از آن محروم نکند. (محاسن البرقی 161/1)

یک آیه و یک حدیث در بیان باطن یا تأویل:

امام محمد باقر علیه السلام در بیان معنای باطنی آیه 30 سوره ملک: «قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ - بگو: به من خبر دهید، اگر آب [آشامیدنی] شما [به زمین] فرو رود، چه کسی آب روان

برایتان خواهد آورد؟» فرمودند: «إِذَا فَقَدْتُمْ إِمَامَكُمْ فَلَمْ تَرَوْهُ فَمَاذَا تَصْنَعُونَ - هنگامی که امامتان را از دست بدهید و او را نبینید، چه خواهید کرد؟» (فیض کاشانی، تفسیر صافی، ج 5، ص 206) - این است که فرموده‌اند: تاویل این آیه، حضرت مهدی سلام الله علیه می‌باشند. پس قرآن موجود زنده است.

تاویل قرآن، وجود غیبی خارجی:

آیت الله جوادی آملی: «تاویل در قرآن کریم هم به تعبیر که از مقوله الفاظ و مفاهیم ذهنی است اطلاق شده و هم برای عین خارجی که متن تحقق و واقعیت است استفاده شده، و بر این اساس وقتی گفته می‌شود همه قرآن تاویل دارد این تاویل ممکن است هم یک سلسله معانی ذهنی باشد که مفاهیم قرآن به آنها بر می‌گردد و هم وجودی عینی و خارجی باشد که قرآن کریم در قیامت در آن حقیقت ظهور می‌کند، این دو معنای تاویل قابل جمعند و یکدیگر را نفی نمی‌کنند. پس تاویل که از «اول» و رجوع است می‌تواند به معنای ارجاع مفهوم به مفهوم دیگر باشد و هم به معنای ارجاع مفهوم به عین خارجی و نیز ارجاع مثال به مثل.» (جوادی آملی، قرآن در قرآن، ص 425)

پیامبر (ص) که قرآن را نوشته اند، فقط به ایشان وحی شده است. چرا خدا کتاب را نوشته شده نفرستاده است؟ الان

داعش هم قرآن دستش می‌گیرد ... !؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

حالا اگر شخصاً می‌نوشتند و یا نوشته شده نازل می‌شد، چه چیزی فرق می‌کرد؟ باز هم در دست مردم همین قرآنی بود که اکنون نیز هست و هیچ اختلافی هم در ظاهر آن نیست. خود می‌فرماید: اگر نوشته شده هم می‌فرستادم، باز هم کفار قبول نمی‌کردند.

خداوند متعال می‌خواهد بدانیم که "هدایت مستلزم و مرهون اطاعت از ولایت است و نه قرائت کتاب" اما، حکمت‌های بسیاری در همین معناست و که ذیلاً فقط به چند نکته اشاره می‌شود:

الف - مخاطب وحی (کلام الله)، قلب مبارک پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله می‌باشد و نه دستان ایشان، که مثلاً کتابی از بالا انداخته شود و ایشان بگیرند. بلکه باید با تمام وجود آن را اخذ و درک کنند که جای آن قلب است. همگان دست دارند، فرض کنید برای هر کسی یک قرآن نیز از آسمان فرود می‌آمد، چنان چه در خانه هر

مسلمانی، دست کم یک جلد قرآن وجود دارد. اما همگان قلب ندارند، فهم ندارند، حاکم بر قوای نفسانی خود نیستند.

ب - پس، مخاطبین پیامبران و از جمله پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله نیز دستان و چشمان بدنی مردم نیست که کتابی بدهد و آنها بگیرند و روی آیاتش نگاه کنند؛ بلکه عقل، قلب، فطرت، فهم، شعور و در یک کلام "جان" انسان است. پس در هدایت، از کتاب سوری کاری ساخته نیست. همه دست و پا و چشم و گوش و ماهیچه‌ای به نام قلب و توده‌ای به نام مغز دارند، اما همه از آن فایده‌ی انسانی نمی‌برند، درست مانند حیوانات. لذا فرمود:

« وَلَقَدْ دَرَأْنَا لِحُفَّتِهِمْ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ هُمْ قُلُوبٌ لَّا يَفْقَهُونَ بِهَا وَهُمْ أَعْيُنٌ لَّا يُبْصِرُونَ بِهَا وَهُمْ آذَانٌ لَّا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْعَاغِفُونَ » (الأعراف، 179)

ترجمه: و حقا که ما بسیاری از جن و انس را (گویی) برای دوزخ آفریده‌ایم، زیرا که دل‌ها دارند ولی (حقایق را) بدان نمی‌فهمند، و چشم‌ها دارند ولی بدان (به عبرت) نمی‌نگرند و گوش‌ها دارند ولی بدان (معارف حقه را) نمی‌شنوند آنها مانند چهارپایانند بلکه گمراه‌ترینند (زیرا با داشتن استعداد رشد و تکامل، به راه باطل می‌روند) و آنها همان غافلانند.

ب - همگان چشم و گوش و عقل و فهم داشته و دارند، اما همگان سواد نداشته و ندارند - نه فقط سواد روخوانی، بلکه سواد درک و فهم آیات الهی. لذا فرمود رسولان را جهت تعلیم کتاب فرستادم. کتاب بدون معلم علمی و عملی به درد نمی‌خورد. از این رو کتاب را به عقل و قلب معلم داد و از متعلمین خواست که با عقل و قلب و اراده و بصیرت، به او رجوع کنند و از او یاد بگیرند و در فهم و عمل به وحی، به او تأسی کنند. وقتی معلم کنار گذاشته شد، از صرف کتاب، داعش‌ها نیز پدید می‌آیند.

ج - قرآن کریم (وحی و کتاب)، فرع بر رسول است، چرا که فرمود رسول را ارسال کردیم و به همراه او کتاب (وحی) و میزان (امام) فرستادیم. از این رو در مورد قرآن کریم، امر شده که تصدیق کنید و ایمان بیاورید، اما در ده‌ها آیه، صریحاً امر به اطاعت و تبعیت از رسول کرده است. کتاب، کلام، وحی، بیان، تذکر، انداز، بشارت، نصیحت، وعظ و ... همه ابلاغ می‌شود، اما آن که باید اطاعت و تبعیت شود، رسول است.

« وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِن تَوَلَّيْتُمْ فَإِنَّمَا عَلَىٰ رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ » (التغابن، 12)

ترجمه: و خدا را فرمان برید و پیامبر [او] را اطاعت نمایید، و اگر روی بگردانید، بر پیامبر ما فقط پیام‌رسانی آشکار است.

ج - هدف اصلی در هدایت انسان، فقط با اطاعت و تبعیت او از فرستاده و برگزیده‌ی خدای مَنان، که معلم و راهنماست، محقق می‌گردد، نه با خواندن کتاب.

با آن که وحی به قلب ایشان نازل شد و ایشان ابلاغ نمودند و چند نفری نیز آن را نوشتند، یک عده گفته و می‌گویند: "**حسبنا کتاب الله**"، یعنی "کتاب خدا برای ما کافیهست"، یعنی نیازی به رسول و امام نداریم، حال اگر فقط یک کتاب حاوی سطور و چند در الواح پوستی، چوبی، کاغذی یا ... نازل می‌شد، چه می‌کردند؟! قطعاً همین کاری که وهابی‌ها و داعشی‌های امروزی می‌کنند.

د - پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله، وحی را به مردم ابلاغ می‌کرد و آن را کاملاً تعلیم می‌نمود و از آنها می‌خواست که آیات را در سینه‌ها حفظ کنند، [چرا که قلب با زور قابل تصرف نیست. لا اکره ... یعنی همین]. در عین حال، به محضی این که ایشان رحلت نمودند و کتاب نیز نوشته شده و به تأیید رسیده بود، در دوران خلیفه سوم دستور داده شد تا تمامی قرآن‌ها جمع‌آوری شده و سوزانده شود، به غیر از قرآن عثمان. [البته خیلی‌ها این کار را نکردند]، اما اگر وحی سینه به سینه منتقل نمی‌شد، از کتاب سوری چه باقی می‌ماند؟ به سرعت سوزانده می‌شد و می‌گفتند: دین تمام شد، چون کتابش سوزانده شد.

و - علت پیدایش امثال وهابی‌ها، تکفیری‌ها، سلفی‌ها، داعشی‌ها و نیز سایر گروه‌هایی که از پس زیاد به وجود خواهند آمد، نازل نشدن کتاب به صورت یک مجلد نیست، چرا که اکنون همگان چنین کتابی در دست دارند و همه معتقدند که عین وحی است. کسی معتقد به تحریف کلامی قرآن کریم نیست که بگویند: "چرا کتاب مسطور نازل نشد؟" - به فرض اگر نازل می‌شد نیز یک کتاب بود و مابقی از روی آن نوشته و تکثیر می‌شد. مثل همین قرآن‌هایی که در اختیار همگان هست. بلکه علت اصلی این انحرافات و سوء استفاده‌ها و جنایات، کنار گذاشتن معلم قرآن و راهنمای هدایت و اکتفا به ظاهر نوشتاری یک کتاب [به نام قرآن] است.

ز - البته لازم به ذکر است که این مدعیان، حتی به همان ظاهر کتاب نیز رجوعی ندارند، بلکه فقط آن را در دست می‌گیرند و اسمش را می‌آورند و بعد هر کاری خواستند بکنند، زیر لوای آن انجام می‌دهند.

مگر در ظاهر این کتاب آیه‌ای هست که دلالت کند: "همین کتاب کافیست؟" - مگر سرتاسر این کتاب "اطاعت و تبعیت" از رسول صلوات الله علیه و آله را تأکید نمی‌کند؟" - کدام گرایش و عملکرد و جنایات آنان در گذشته و حال منطبق با کتاب است؟!

چند سالی است که بعضی از دوستانم گرایش به خواندن حدیث پیدا کرده‌اند، دیگران را هم ترغیب به آن می‌کنند. بسیار از اهل بیت می‌گویند، همیشه سعی در باطل خواندن فلسفه دارند اعتقادشان به شهدا کم شده است نظام را تقریباً طاغوت می‌دانند ... (ادامه در متن)

در متن این سؤال آمده است:

در مراسم لخت می‌شوند و لطمه می‌زنند، تمام شبهات رایج در بین جوانان و دانشگاهیان را نشأت گرفته از فلسفه می‌دانند. سعی در جذب دیگران خصوصاً نوجوانان کم سن و سال و یا طلبه‌های پایه اولی دارند. موقع بحث هم بسیار مسلط بر احادیث هستند، کمتر کسی حاضر به بحث با آنها می‌شود و این را نشانه حقانیت خود می‌دانند. دیگران هم برایشان سوال است که چرا کسی با آنها بحث علمی نمی‌کند و اگر هم بحث می‌کنند چرا همیشه مغلوب به نظر می‌رسند؟ شاید آنها بر حق هستند؟ کلیپ‌های مناظره همفکران خودشان مانند آقای نصیری و میلانی را پخش می‌کنند که در ظاهر نیز آنها غالب هستند. مدعی هستند این نظام مجتهدانی را به قتل رسانده است. شاید هم من مثل آنها شدم کمک کنید.

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

مسلمانان، به ویژه شیعیان و بالاحص جوانان عزیز دانشگاهی و غیر و دانشگاهی، توجه و دقت داشته باشند که از این پس، با این جریانات فکری، گروهک‌ها و شبهات مطروحه‌ی آنان و مواضع به ظاهر حق به جانب‌شان، استناد به آیه و حدیث و ...، بیش از پیش مواجه خواهند شد. چنان چه جامعه اهل سنت نیز با گروهک‌هایی با نام‌های متفاوتی چون: القاعده، طالبان، سلفی، تکفیری و اکنون داعش مواجه شدند و اکنون گرفتارند.

پیدایش، ظهور و بروز این جریان‌ها، با ادعای «اسلام»، یک ترفند بسیار ظریف و خطرناک قدیمی (مثل خوارج و معاویه، هر کدام به شکلی) است که در روزگار ما ترفند «انگلیسی - امریکایی» خوانده می‌شود. وقتی صهیونیست بین‌الملل متوجه شد ندای اسلام ناب، جهانی شده است و با هیچ «ایسم» یا «پول» یا «فساد و

فحشا» و یا حتی «اسلحه‌ای» نمی‌توانند مقابل گسترش آن - حتی در غرب - را بگیرند، با مطالعات دقیق و ریشه‌ای، سیاست‌های «معاویه‌ای» و «خوارج» را الگوی خود قرار دادند تا اسلام را از درون متلاشی کنند.

الف - هر روز چیزی خواهند گفت و رفتاری نشان خواهند داد، چنان چه شاهدیم «قرائت جدیدی‌ها، تساهل و تسامحی‌ها، نواندیشان و دگر اندیشان به اصطلاح اسلامی، پیروان سید صادق شیرازی، انجمن حجتیه، و ...» چنین کرده و می‌کنند. اگر بخواهید خود را مخاطب هر حرف و حرکت آنها قرار دهید، هرگز تمامی نخواهد داشت. لذا تکلیف ما، بر اساس آموزه‌های اسلام ناب و عقل سلیم این است که پیرو همان اسلام ناب محمدی صلوات الله علیه و آله، که همان اسلام ولایتی و فقه‌ای است باشیم.

نکته:

اگر بخواهید اثبات کنید که (2×2) ، چند نمی‌شود، تمامی ندارد. اگر بخواهید تک تک اجزای عالم را نام ببرید و اثبات کنید که اینها هیچ کدام خالق، رب، معبود و إله نیستند، تمامی ندارد - لذا در یک جمله می‌گویید: $(2 = 4)$ (2×2) ، یعنی غیر از آن غلط است و در یک جمله می‌گویید: «لا إله الا الله»، یعنی جز او کسی معبود و إله نیست. اسلام ناب نیز چنین است. اگر بخواهید هر حرف، هر ادعا، هر شعار، هر تحرک، هر جریان و ... را دنبال کنید و اثبات کنید که نه تنها از صراط، بلکه کلاً از دایره‌ی اسلام ناب خارج شده‌اند، تمامی ندارد. پس در یک جمله می‌گوییم: اسلام ناب، اسلام ولایتی، اسلام فقه‌ای. در یک جمله می‌گوییم: جمهوری اسلامی ایران - با تمامی اهداف و ساختارهای زیربنایی‌اش - در یک جمله می‌گوییم: همان راه شهدا - در یک جمله می‌گوییم: مرگ بر امریکا.

ب - اگر از اینها پرسید که حالا فلسفه چیست که شما آن را رد می‌کنید؟ پاسخی جز سفسطه ندارند. اگر پرسید: فلسفه چه فرقی با حکمت دارد؟ هیچ نمی‌دانند.

به آنها بگویید: «یک دلیل (هر چه باشد)، در رد فلسفه یا حکمت بیان کنید». هر دلیلی که آوردند، بگویید: «این شد فلسفه»، چرا که فلسفه کار عقل است، فلسفه یعنی «اسلوب برهان و قیاس عقلی» و عاقل نیست کسی که بخواهد فلسفه را رد کند. به قول شهید مطهری (ره) - «کسی که بخواهد فلسفه را رد کند، باید فلسفه بداند - مضمون». فلسفه (که بهتر است بگوییم حکمت)، بحث از وجود و اقسام آن می‌کند و با اسلوب براهین عقلی، اثبات و نفی می‌کند. عقل و کار عقل که رد کردنی نیست، مگر از جانب کسانی که عقل خود را تعطیل کرده‌اند. لذا فقط اهل حرف، شعار و نقل هستند، آن هم با تفسیر خودشان.

اینان فلسفه را رد می کنند تا بتوانند علمای، فلاسفه و حکمای اسلام، از ملاصدرا گرفته تا امام خمینی (ره) تا علامه طباطبایی (ره) و شهید مطهری (ره) را رد کنند که حتی در مجالس شان به غیر از رد، لعن می کنند! پس غرض سیاسی و مرض قلبی شان کاملاً مشخص و مشهود است. و رویکردشان به آیه و حدیث و سخن از اهل بیت علیهم السلام به میان آوردشان نیز فقط پوششی جهت توجیه، تطهیر و اغفال دیگران است.

ج - موضوع لخت شدن در عزاداری و یا اصرار بر قمه زدن آنها، همه دکان و دستگاه [تبلیغاتی - سیاسی] است و ربطی به دین یا مذهب ندارد (البته منظور هر عاشقی که خالصانه و از روی عادت هیت برای سینه زدن لخت می شود نیست). در هیچ کجای دین و مذهب نیامده است که برای عزاداری و سینه زدن، حتماً باید لخت شد و اصلاً نیامده است که باید قمه زد. بلکه از وقتی مقام معظم رهبری و دیگر مراجع عظام فرمودند: «از هر کاری که وهن اسلام و تشیع باشد، خودداری کنید»، یک عده جهت عوام فریبی و جذب یک عده عوام، (و البته هدفدار)، بر انجام این امور چنان تأکید می کنند که گویی همه عزاداری یعنی لخت شدن و قمه زدن و

ملاحظه:

به یاد داریم که پس از قتل عام رژیم سفاک شاه در فیضیه و ...، امام خمینی (ره) عزای عمومی اعلام کردند و گفتند: جشن نیمه‌ی شعبان نیز برگزار نمی کنیم، چرا که ایشان نیز عزادارند. در همان موقع، حجت الاسلام شیخ محمود حلبی، بنیانگذار و رئیس انجمن حجّتیّه، به شدت غضب کرده بود که «ای وای، جشن امام زمان را تعطیل می کنید - چه خون‌ها که ریخته خواهد شد!» - پس از قائله 17 شهریور، به جای آن که قتل عام چند هزار نفر توسط این رژیم دست‌نشانده‌ی خوانخواار را محکوم کند، گفته بود: «نگفتم خون ریخته خواهد شد؟!» - حالا قصه اینها هم همین‌طور است، البته خطرناک‌تر.

یقین بدانید دست‌هایی در کار است تا شاید بتوانند یک داعش شیعی درست کنند، تا سیاست‌های امریکا و انگلیس در منطقه، کاملاً محقق گردد.

د - فرمودید: «نظام جمهوری اسلامی ایران» را طاغوتی می‌دانند. نظام امریکا، انگلیس، اسرائیل، اتحادیه اروپا، وهابیت سعودی، خلفای مستبد حاکم بر کشورهای عرب و ... را چگونه؟ آیا یک کلام از این باندها، علیه این طواغیت روزگار و جنایات‌شان شنیده‌اید؟ ندیدید داعشی‌ها نیز به رغم همه شعارهای‌شان، دست آخر پرچم فلسطین را آتش زدند؟!

ه - می‌گویند: «این نظام چند مجتهد را اعدام کرده است»؛ شما نیز بی‌تعارف باشید و بفرمایید: «مجتهدین دیگری نیز هستند که باید اعدام شوند»، چرا که «مجتهد» به همراه ایمان و تقوا و بصیرت و جهاد علیه کفار، ارزشمند است، نه «مجتهد» به همراه عوام‌فریبی، خدمت به دشمنان خارجی و همراهی با دشمنان داخلی و مجتهد به همراه فسق.

اجتهاد فقط یک درجه علمی است که اگر دست نااهل بیافتند، دزد با چراغ می‌شود. لذا بفرمایید: فرقی ندارد که یک عمله ظلم کند یا یک مجتهد، هر چند که گناه مجتهد ظالم و فاسق به مراتب بیشتر است، چرا که گستره و عمق و اثر ظلم و فسادش بیشتر است، چنان چه فرمود: «اِذَا فَسَدَ الْعَالِمُ، فَسَدَ الْعَالَمُ - چنان چه عالم فاسد شود، عالم فاسد می‌شود». بفرمایید: هیچ فرقی ندارد که یک مجتهد به نظام جمهوری اسلامی ایران، به این کشور و این ملت خیانت کند، یا یک پزشک، یا مهندس، یا هنرپیشه. خائن، خائن است.

و - و اما راجع به بحث کردن - بدیهی است که این هم یک دکان است، چرا که بازارشان را گرم می‌کند، هدف‌شان در هوچی‌گری و جریان‌سازی و مهم‌تر از همه مطرح کردن خود را محقق می‌کند. هر بی‌سوادی بلند می‌شود و ادعای می‌کند و بعد می‌گوید: حاضر به بحث هستم؛ پس چرا کسی با من بحث نمی‌کند؟! گویی همگان بی‌کار و منفعل مکرهای آنان هستند. به یک مدعی که تازه باسواد یک گروه بود و دائم «هل من مُباحث» می‌طلبید (ظاهراً دکتر سروش)، گفتند: خب بیا بحث کنیم؛ گفت: فقط با مقام معظم رهبری حاضرم بحث کنم.

الحمد لله چیزی که در این مملکت بیش از حد کفاف وجود دارد و به صورت رایگان و گسترده (بدون کوبین، سهمیه، حواله و ...) در اختیار همگان قرار دارد، همان «بحث» است. از علما و دانشمندان و فضلا گرفته تا جُهاال و فتنه‌گران و خائنین، همه بحث‌های خود را بسیار واضح و روشن بیان می‌کنند. اینجاست که می‌گویند: «شنونده باید عاقل باشید» - «مخاطب باید بصیر باشد»، وگرنه طعمه گردیده و هلاک می‌شود.

یک روایت در خصوص خوارج آخر الزمان، برای اهل حدیث و پیروان واقعی اهل بیت علیهم السلام:

این روایت از پیامبر اکرم (ص) و حضرت علی (ع) در کتاب‌های اهل سنت و منابع شیعی با اندک اختلافی در تعبیر نقل شده است:

قَالَ عَلِيُّ ع سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ (ص) يَقُولُ: «يَخْرُجُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ قَوْمٌ أَحْدَاثُ الْأَسْنَانِ سُفَهَاءُ الْأَخْلَامِ قَوْلُهُمْ مِنْ خَيْرِ أَقْوَالِ الْبَرِيَّةِ صَلَاتُهُمْ أَكْثَرُ مِنْ صَلَاتِكُمْ وَ قِرَاءَتُهُمْ أَكْثَرُ مِنْ قِرَاءَتِكُمْ لَا يُجَاوِزُ إِيمَانُهُمْ تَرَاقِيهِمْ أَوْ قَالَ حَنَاجِرَهُمْ يَمْزُقُونَ مِنَ الدِّينِ كَمَا يَمْزُقُ السَّهْمُ مِنَ الرَّمِيَّةِ فَأَقْتُلُوهُمْ فَإِنَّ قَتْلَهُمْ أَجْرٌ لِمَنْ قَتَلَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»؛ [مجلسی، محمد باقر،

بحار الأنوار، ج 33، ص 340، دار إحياء التراث العربی، بیروت، چاپ دوم، 1403 ق؛ - صحیح البخاری، الجزء التاسع ص 16-17؛ - صحیح البخاری الجزء التاسع ص 16-17، (نقل از عمدة عیون صحاح الأخبار فی مناقب إمام الأبرار، النص، ص، 460)

ترجمه: حضرت علی علیه السلام می فرماید: از رسول خدا (صلوات الله علیه و آله) شنیدم که فرمود: «گروهی، در آخر الزمان پیدا می شوند که دارای افکاری پریشان و احمقانه هستند. گفتارشان از بهترین گفتار افراد روی زمین است، و نمازشان از نماز شما بیشتر و قرآن خواندنشان از قرآن خواندن شما بیشتر است، (اما) ایمانشان از گلویشان تجاوز نمی کند، از دین به گونه ای خارج می شوند که گویی تیر از کمان خارج می شود، پس آنها را بکشید پس به درستی برای کشندگان این گروه در روز قیامت اجر و پاداش خواهد بود».

(البته بکشید، معنایش این نیست که هر کسی سر خود حکم صادر کرده و دست به قتل بزند، بلکه یعنی دشمن محارب هستند و حکمشان مرگ است (همان اعدامی که به آن معرضند) و به دستور ولی امر یا حاکم شرع، باید با آنها جنگید)

در مورد سوره تحریم و چند آیه ابتدایی آن و دلیل تحریم؟ (کارشناس ریاضی محض) - [این سؤال مبهم و البته مهم، در

پاسخ شرح داده شده است]

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

آیات مورد بحث و ترجمه به شرح ذیل است:

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبَتَّغِي مَرْضَاتَ أَرْوَاجِكَ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ * قَدْ فَرَضَ اللَّهُ لَكُمْ تَحِلَّةَ أَيْمَانِكُمْ وَاللَّهُ مَوْلَاكُمْ وَهُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ * وَإِذْ أَسَرَّ النَّبِيُّ إِلَى بَعْضِ أَرْوَاجِهِ حَدِيثًا فَلَمَّا نَبَّأَتْ بِهِ وَأَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ عَرَفَ بَعْضُهُ وَأَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ فَلَمَّا نَبَّأَهَا بِهِ قَالَتْ مَنْ أَنْبَأَكَ هَذَا قَالَ نَبَّأَنِيَ الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ (التحریم، 1 تا 3)

ترجمه: ای پیامبر! چرا برای کسب خشنودی همسرانت چیزی را که خدا برای تو حلال کرده حرام می کنی؟ و خداوند آمرزندهی مهربان است * در حقیقت، خدا برای شما [راه] شکستن سوگندهایتان را [به کفار] معین داشته، و خدا مولای شماست، و او دانای حکیم است * و (به یاد آرید) هنگامی که پیامبر به برخی از همسرانش سخنی (شامل چند مطلب) به پنهانی گفت، و چون وی آن را (به زن دیگر پیامبر) افشا نمود و خدا (هم) پیامبر را

از افشای او آگاه ساخت، پیامبر برخی (از افشاهای او) را (به وی) اظهار کرد و از برخی اعراض نمود و چون آن (همسر) را از آن افشا خبر داد، او گفت: چه کسی تو را از این افشا با خبر ساخت؟ گفت: آن (خدای) دانا و آگاه مرا خبر داد.

ملاحظه - همیشه سعی کنیم ابتدا سؤال را برای ذهن خودمان درست تعریف کامل تا برآیمان کاملاً مشخص گردد که دنبال چه می گردیم، سپس آن را برای مخاطب درست بیان کنیم تا منظور ما را درک نماید. به عنوان مثال از سؤال فوق معلوم نیست که مقصود چیست؟ آیا دنبال شأن نزول آیه باید بود، یا تفسیرش یا ... - منتهی از آنجا که این آیات قرن‌ها مورد بحث بوده که «آیا پیامبر حلال خدا را حرام کرده است؟!» و بسیاری نیز برای توجیه دست بردن خود در تشریح به آن استناد می کنند، به همین جنبه می پردازیم.

شأن نزول:

پیامبر (صلی الله علیه و آله) گاه که نزد "زینب بنت جحش" همسر خود می رفت، زینب او را نگاه می داشت و از عسلی که تهیه کرده بود خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله) می آورد. این سخن به گوش "عایشه" رسید و بر او گران آمد، می گوید: من با "حفصه" همسر دیگر پیامبر قرار گذاشتیم که هر وقت پیامبر (صلی الله علیه و آله) نزد یکی از ما آمد، فوراً بگوئیم آیا صمغ "مغافیر" خورده‌ای؟! ("مغافیر" صمغی درختی بود که بوی نامناسبی داشت) و پیامبر (صلی الله علیه و آله) مقید بود که هرگز بوی نامناسبی از دهان یا لباسش شنیده نشود، بلکه به عکس اصرار داشت همیشه خوشبو و معطر باشد! به این ترتیب روزی پیامبر (صلی الله علیه و آله) نزد "حفصه" آمد، او این سخن را به پیامبر (صلی الله علیه و آله) گفت، حضرت فرمود: من "مغافیر" نخورده‌ام، بلکه عسلی نزد زینب بنت جحش نوشیدم و من سوگند یاد می کنم که دیگر از آن عسل نوشم (نکند زنبور آن عسل روی گیاه نامناسبی و احتمالاً مغافیر نشسته باشد) ولی این سخن را به کسی مگو (مبادا به گوش مردم برسد، و بگویند چرا پیامبر غذای حلالی را بر خود تحریم کرده و یا از کار پیامبر در این مورد و یا مشابه آن تبعیت کنند و یا به گوش زینب برسد و او دل شکسته شود). ولی سرانجام او این راز را افشا کرد، و بعداً معلوم شد اصل این قضیه توطئه‌ای بوده است. پیامبر (صلی الله علیه و آله) سخت ناراحت شد و آیات فوق نازل گشت و ماجرا را چنان پایان داد که دیگر این گونه کارها در درون خانه پیامبر (صلی الله علیه و آله) تکرار نشود. در بعضی از روایات نیز آمده است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) بعد از این ماجرا يك ماه از همسران خود کناره‌گیری کرد "2" و حتی شایعه تصمیم آن حضرت (صلی الله علیه و آله) نسبت به طلاق آنها منتشر شد، به طوری که سخت به وحشت افتادند و از کار خود پشیمان شدند.

الف - حتی برخی از مفسران (به ویژه از مفسران بزرگ اهل سنت)، این ماجرا و آیه را حمل بر گناه صغیره ایشان کرده‌اند، و حال آن که اگر ایشان در تشریح تصرف کرده بودند و حلال خدا را حرام کرده بودند، نه ترک اولی بود و نه گناه صغیره، بلکه گناه کبیره‌ای است که خداوند فرموده اگر چنین کند، رگ گردنش را قطع خواهم کرد.

ب - یک موقع کسی حلال خدا را حرام می‌کند، مثل آن کسی که گفته بود «در زمان رسول خدا صلوات الله علیه و آله - طواف النساء و متعة النساء - بود، اما من بر شما حرام می‌کنم و هر کسی را که انجام دهد نیز به شدت تنبیه و مجازات می‌کنم»؛ این همان دست بردن و دخل و تصرف در تشریح الهی است که البته بدعت نیز می‌باشد. اما یک موقع کسی تصمیم می‌گیرد کاری که در اصل حلال است را خودش انجام ندهد یا لذتی که بر او حلال است را نبرد، نه این که آن را حرام اعلام کند؛ [مثل این که بگوید: من دیگر فلان غذا را نمی‌خورم یا دیگر غسل نمی‌نوشم و ...]، این حرام کردن حلال محسوب نمی‌گردد و هیچ اشکالی هم ندارد.

چنین تصمیم‌ها و عزم‌هایی، حتی بدون دلیل و علت خاص نیز اشکال ندارد، چه رسد به این که پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله، از آن بابت مورد آزار و اذیت قرار گرفته بودند.

ب - اما، اگر کسی برای این تصمیمش «قسم» یاد کند، آن وقت به جهت «قسم» انجامش بر او حرام می‌شود، نه این مثلاً غسل حرام شده باشد. مثلاً اگر کسی قسم یاد کرد که «من دیگر به شهر اصفهان سفر نخواهم کرد»، این سفر به دلیل «قسم» بر او حرام می‌شود، نه این که کلاً سفر به اصفهان حرام اعلام شود. چنانچه ایشان نیز «غسل» را برای خود و همگان حرام اعلام نمودند که گفته شود دخالت و تصرفی در احکام شرعی شده است، بلکه قسم یاد نمودند که خودشان دیگر در این خانه و از این غسل نخورند.

ج - از این رو در آیه بعد، خداوند متعال می‌فرماید، قسم یاد کردن، یک حکم شرعی است و باید رعایت شود، اما خداوند متعال برای شکستن قسم نیز راه گذاشته است و آن وجوب دادن کفاره‌ی شکستن قسم می‌باشد.

د - نکته‌ی حایز اهمیت آن که، ضمن این که خداوند متعال به پیامبرش که آزرده شده بود، دلداری داد که چرا حلال خدا را به خاطر همسرانت برای خودت حرام کردی، این قسم را با کفاره بشکن؛ به همگان آموزش می‌دهد که رعایت دیگران نیز حدودی دارد و هیچ ضرورتی ندارد که کسی به خاطر این که دیگران خوششان نمی‌آید، یا حسادت می‌کنند و ...، خود را از مواهب الهی محروم سازد.

اگر دقت شود، بسیاری از رفتارهای غیر منطقی و غیر ضروری ما و حتی خطاها یا گناهان ما، به خاطر خوشایند دیگران است. لذا خداوند متعال می‌فرماید که ابتدا، حین و انتهای هر تصمیم و عملی، رضایت خدا را در نظر بگیرید.

علامه طباطبایی رحمه الله علیه: «... پس پیغمبر اکرم (ص) هیچ امر تشریحی حلال را بر خود حرام نکرده و عتاب نیز در حقیقت متوجه زنان آن حضرت (ص) است که باعث شدند حضرت به خاطر رضای آنها و اذیت‌هایی که بر آن حضرت (ص) روا داشتند، از چیزی بگذرد و قسم بخورد، که عنایت الهی شامل حال آن بزرگوار شد و آزادی اش را برگرداند و با این خطاب آن زنان را مورد عتاب قرار داد و نصرت و تأیید خود را در مورد پیغمبرش اثبات نمود.» المیزان، ذیل آیه.

تابستان ۱۳۹۳
شهریور

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه)

سیاسی

www.x-shobhe.ir www.x-shobhe.com

کتاب الکترونیک

سیاسی - شهریور 1393

آیا در دین اسلام عملی به نام حمله نداریم؟ منظورم این است که اگر کشوری به ما حمله کرد، مثل جنگ 8 سال مقدس، در آخراج جنگ قدرت حمله و گرفتن خاک آن کشور را داشتیم، آیا انجام این کار حرام است؟ اگر حرام است پس چطور غرامت بگیریم؟ مثلاً در جنگ 8 ساله ما می توانستیم برویم و نفت عراق را بگیریم و استفاده کنیم؟ اگر حرام است پس هر کشوری حمله کند 80 سال ما را عقب بیندازد و برود؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات: چه کسی گفته که می توانستیم برویم عراق و نفتش را بگیریم؟! پس گرفتن خاک اشغال شده خودمان 8 سال طول کشید و عراقی ها هم هنوز نتوانستند بر سرزمین خود حاکم شوند، حال ما می توانستیم برویم عراق و چاه های نفتش را بگیریم!؟

در اسلام، جنگ هست، صلح هم هست، معاهده هم هست، جنگ تهاجمی هست و جنگ تدافعی نیز هست و تهاجمی اش نیز ریشه در تدافعی دارد... منتهی هر کدام با تعاریف، اهداف و در قالب چارچوب ها و مقررات خودش. اسلام نه اجازه می دهد که مسلمانان ساده، ابله، بی بصیرت، خوار، ذلیل، مستعمره و تحت استثمار باشند؛ نه اجازه می دهد که بی هیچ منطقی، مثل اعراب، مغول ها، سامورایی ها، امریکایی ها و اروپایی ها، گروهک های تروریستی دست ساز صهیونیسم مثل داعش و... به جز زور و اسلحه و کشتار، منطقی نداشته باشند.

عرصه ی تعاملات سیاسی با دوست و دشمن نیز بسیار گسترده، حساس و تعیین کننده و سرنوشت ساز است. لبخند، گفتمان، تهدید و... همه شعار و اداهای ژورنالیستی است که با آن خود یا دیگران را فریب می دهند و واقعیت ها همیشه بسیار متفاوت، حساس، پیچیده و البته خشک و اغلب خشن است.

به طور کلی در اسلام هر گونه کار غیر عقلانی، غیر منطقی، بلاهت، بی بصیرتی ... و نیز تعدی و ظلم اشکال دارد. پس اگر کشوری حمله کرد، دفاع واجب می شود و قطعاً در دفاع، حمله نیز هست.

الف - تاکتیک حمله در دفاع، الزاماً محدود به این نمی شود که دشمن پس از آن همه کشتار به جای اول خودش برگردد، چنان چه اسرائیل پس از شکست اخیر از مردم غزه، در مفاد آتش بس می خواست به جای خودش برگردد و آنها نپذیرفتند و گفتند: حداقل هزینه، شکست حصر غزه است.

پس اگر ایران نیز در جنگ تحمیلی، امکان پیدا می کرد، تا نابودی کامل صدام و رژیم بعث پیش می رفت و البته کشورگشایی نمی کرد - [ضرورت ندارد در هر پیروزی بر دشمن مهاجمی، حتماً کشورگشایی شود]، بلکه رژیم بعث صدام را ساقط می نمود و برای مردم عراق امکان ایجاد می نمود که رژیم مطلوب خود را حاکم کنند. در واقع این همان ادعایی که امروزه امریکا دارد، اما شعار است و بیش از ده سال است که از عراق خارج نمی شوند. صدام و رژیم بعث رفتند و آمریکا و انگلیس مانده اند و خبر از تداوم حضور نظامی خود طی چند دهه ای آینده نیز می دهند.

*** -** ولی این امکان را به ایران ندادند، چرا که پس ناکامی صدام در جنگ با ایران، تحریکش کردند که به کویت حمله کند و سپس به همین بهانه و نیز بهانه ی برخورداری از سلاح های کشتار جمعی برای عوام فریبی، به عراق حمله کردند و سریع اشغال کردند که مردم آنجا نتوانند یک نظام محکم و سالم و امن برای خود ایجاد کنند و در همان ابتدای اشغال نیز گردستان عراق را خود مختار اعلام کردند تا به اهداف تجزیه نزدیک تر شوند.

ب - اما غرامت مسئله دیگری است، غرامت این است که وقتی در محاکم بین المللی ثابت شد که متخاصم کدام کشور بوده است، محکوم به پرداخت زیان های وارده می گردد. این بُرد جمهوری اسلامی ایران در خاتمه این جنگ بود. هر چند که شرایط اخذ غرامت مصوب برایش ایجاد نشده است، اما حق معنوی سیاسی را گرفت و حق مادی به عنوان طلب این کشور از عراق به جای خودش باقی است. پس ایران می تواند که هم اکنون نیز مطالبه غرامت کند، نیازی نیست که به آن کشور حمله کرده و مثلاً چاه های نفتش را بگیرد، تا به این بهانه خودش مورد حمله ناتو و ... واقع شود، بلکه می تواند سریعاً پرونده را در محاکم بین المللی به جریان اندازد و مطالبه غرامت کند.

ج - اما چند مسئله وجود دارد که باید مورد توجه قرار گیرد، از جمله: امریکا نیز کار خودش را بلد است، شرایطی ایجاد نموده که هر گونه چالش بین ایران و عراق در حال حاضر، به نفع او و به ضرر هر دو کشور تمام می شود؛ و دیگر آن که جمهوری اسلامی ایران را تحریم اقتصادی کرده است، پس هر گونه غرامتی نیز اگر به فرض (از ناحیه درآمد نفتی عراق) مطالبه و وصول نماید، به بانک های خارجی واریز شده و سریعاً بلوکه و در واقع مصادره

می شود. چنان چه هر گاه مجبور شدند یک میلیون دلار یا صد میلیون دلار یا ... به ایران پرداخت کنند، یک اتهامی وارد کردند و پرونده‌ای به محکمه‌ای بردند و چند برابر آن ایران را محکوم کردند و از سرمایه‌های بلوکه شده ایران برداشت نمودند.

*- به همین مذاکرات 5+1 در یک سال گذشته دقت کنید. امریکا و اروپا به جای آن که غرامت خسارات وارده بر جمهوری اسلامی ایران، از ناحیه تحریم، ترور و ... را بدهند، مبلغ ناچیزی از پول‌های خودمان را اجازه دادند که در چند قسط برداشت نماییم؛ اما سریعاً ایران را چندین و چند برابر، در دادگاه دیگر محکوم کردند. حالا حتی اگر مصوب کنند که کلاً تحریم بانکی ایران را لغو کردیم و تمامی سرمایه‌های ایران و مطالباتش آزاد شده است، بخش اعظم آن، بابت همین محکومیت‌ها، دوباره به جیب آنها می‌رود و مبلغ قابل توجهی باقی نمی‌ماند.

پس یک نظام اندیشمند و بصیر، تمامی اوضاع و شرایط را باید در تمامی تعاملات خارجی خود در نظر بگیرد.

آیا موضع گفتن ولی فقیه به نفع یک جریان یا اعلام حمایت از یک فرد خاص در ایام انتخابات اساساً ایرادی دارد یا خیر؟

لطفاً فارغ از مصادیق مانند (نظر من به ... نزدیک تر است یا ...)، پاسخ مشروح دهید.

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات: ولی فقیه، عهده‌دار مسئولیت‌هایی گردیده است که از اهم آنها « تعیین سیاست‌های کلی نظام جمهوری اسلامی » می‌باشد که بالتبع مسئولیت نظارت دقیق بر شرایط حاکم، رصد تحکرات دشمن، تشخیص مصالح کشور، نظام و ملت ... و در یک کلام هدایت جامعه را بر عهده ولی فقیه می‌گذارد. لذا او بیش از هر مقام، بیش از هر فقیه، مرجع و مسئول دیگری، مکلف و موظف به روشننگری و بصیرت بخشی و هدایت اذهان عمومی جامعه می‌باشد.

بدیهی است که مقام ولایت فقیه، به هنگام انتخابات، هیچ‌گاه اسم یک فرد و یا یک جریان خاص را به صورت مشخص اعلام نمی‌دارد و از مردم نمی‌خواهد که به این یا آن رأی دهید. اما شاخصه‌های کلی برای انتخاب اصلح را بیان می‌دارد، چرا که وظیفه‌ی عقلی، شرعی و تکلیفی این مقام است.

مثلاً در انتخابات ریاست جمهوری، شاخص‌هایی را بیان می‌نمایند، مانند:

*- نقاط قوت امروز را منهای نقاط ضعف موجود داشته باشد؛

*- توانایی مدیریت اجرائی کشور را داشته باشد؛

- * - معتقد به قانون اساسی و دارای روحیه مقاوم در برابر دشمنان باشد؛
 - * - با برنامه، باتدبیر و باحکمت باشد؛
 - * - مهذب به اخلاق باشد، به حاشیه‌ها نپردازد و وعده بی‌مبنا ندهد؛
 - * - کاری، مردمی، مقاوم، ارزشی، باتدبیر و قانون‌مدار باشد و درد مردم را حس کند؛
 - * - همتش بر حفظ عزت و حرکت کشور در جهت هدف‌های انقلاب باشد؛
 - * - ریخت‌وپاش و تبلیغات زیاد از اندازه نداشته باشد؛
 - * - مرز با دشمن را کمرنگ نکند؛
 - * - از بیت‌المال برای خود یا تبلیغات خود و یا اهداف گروهی خود و ... مصرف نکند؛
- و

حال ممکن است از بین 5 یا 6 نامزد، سه یا چهار نفر برخوردار از این شاخصه‌ها نباشند. یا برای همه روشن باشد که مثلاً فلانی که رسماً از بیت‌المال هزینه می‌کند - فلانی هم که وقتی برای اهداف و ارزش‌های اسلامی و انقلابی قایل نیست - آن یکی هم که فقط سنگ‌فرنگ را به سینه می‌زند و تمام همتش بر کمرنگ کردن مرزهای استراتژیک با دشمن است ...، پس می‌ماند فلانی یا مثلاً این دو نفر. یا در انتخابات مجلس شورای اسلامی، بگویند: می‌ماند این جریان با این فهرست اسامی.

اینجا دیگر نمی‌توان گفت که ولی فقیه، به نفع شخص یا جریان خاصی سخن گفت و او را اعلام کرد. چرا که شاخص‌های بیان شده، کاملاً کلی و عقلی و شرعی و منطقی است و در انتخاب اصلح، باید در نظر گرفته شود. لذا اغلب نامزدها به صورت مستقیم یا غیر مستقیم اظهار می‌دارند که «من بهترین مصداق این شاخص‌ها هستم» - اگر بتوانند حتی ممکن است بگویند: منظور ایشان من بودم. برخی اشخاص یا جریان‌ها نیز که کلاً خود را فاقد این شاخص‌های کلی می‌بینند، می‌گویند: ولی فقیه به نفع یک شخص یا جریان خاص سخن گفت.



حقوق و احکام - شهریور 1393

برهنه شدن هنگام عزاداری، فتوا، نظر مقام معظم رهبری در این باره و ...، این روزها بسیار مورد بحث و حتی جدل یا زمینه شبهات و سوء استفاده‌ها شده است، لطفاً تشریح و توضیح جامعی بیان نمایید.

ایکس - شبه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات: کاربران در فضاهای مجازی و به ویژه مباحث دینی و احکام و ...، به خوبی تجربه کرده و می‌دانند که به تناسب نزدیکی موضوعیت زمانی (ماه رمضان، شب‌های قدر، محرم و ...)، از سویی سؤالات بسیاری از در اذهان خطوط می‌کند (که بسیار طبیعی و لازم است) و از سوی دیگر، هجمه شبهات مضاعف می‌شود. اما هر دو وجه آن به نفع اهل ایمان، تقوا و بصیرت تمام می‌شود، چرا که پاسخ را می‌یابند.

گاه توجه به فرعیات یک موضوع، آن قدر زیاد می‌شود که اصل آن فراموش می‌شود. این حالات، شرایط یا جوها، در هر موردی مضر است، به ویژه در عبادات و احکام؛ و قطعاً سبب خدشه‌دار شدن خلوص از یک سو و بی‌کیفیتی و سطحی شدن آن عبادت و آثارش از سوی دیگر می‌شود. ندیدید عده‌ای دائم ختم قرآن می‌کنند و یا ختم صلوات می‌گیرند، یا مکرر به حج، عمره و زیارت می‌روند، اما اثر چندانی برایشان ندارد؟! چرا که به فرع و صورت و شکل ظاهری چسبیده‌اند و اصل را رها نموده‌اند. و همین امر، سبب زدگی یک عده و نیز تهاجم گسترده‌تر دشمنان می‌گردد.

الف - زائر و عزادار امامان و از جمله سیدالشهداء و خاندان و یاران کرام ایشان در ماجرای کربلا و عاشورا، باید ابتدا و قبل از توجه و اصرار به سینه زدن یا نزدن، برهنه شدن و یا نشدن، به هدف و نیت در این عبادتش توجه کند و در آن بیاندیشد؟ اصلاً چرا عزاداری می‌کند؟ آیا برای "قرب الی الله" است و یا علل دیگری چون **عادات و رسوم** و شاید نمایش، ریا، بازی و ... نیز در کار است؟

بدیهی است که اگر خدایی ناکرده هدف و نیت اش "قربه الی الله" نباشد، دیگر فرقی نمی کند که برهنه شود، یا ده تا پیراهن و از رویش ژاکت و حتی پالتو هم بپوشد. عبادتی واجب تر، اصل تر و بالاتر از اقامه‌ی نماز نداریم، اگر نمازگزار نیت "قربه الی الله" نداشته باشد، کلاً نمازش باطل می گردد، هر چند با رعایت کامل آداب و اصول باشد و تماماً به جای فایده، به ضررش تمام می شود.

ب - اما وقتی هدف "قربه الی الله" شد و کار برای خدا انجام شد، حدودش نیز مشخص می گردد.

حالا زائر و عزادار [در هر امر و نیز عبادتی] با دو مسئله مواجه است: یکی احکام در اصل موضوع و دیگری احکام در بصیرت.

* - به عنوان مثال در بُعد احکام موضوعی اذان و اقامه، می داند که ذکر "اشهد انّ علیاً ولیّ الله"، مستحب است، ولی از اجزای اذان و اقامه نمی باشد و کسی که آن را از اجزای اذان بداند، اذانش باطل می شود.

* - در بُعد بصیرت نیز چون هدفش "قربه الی الله" است، حبّ نفس و لجاجت ندارد و می فهمد اگر در جمع خاصی این ذکر را بگوید، نه تنها خیری ندارد، بلکه تأثیر منفی گذاشته و سبب تفرقه و دشمنی هم می شود، پس نمی گوید. یعنی از مستحب، در راه واجب (حفظ حرمت تشیع، حفظ وحدت، رعایت شئون دعوت و ...) می گذرد.

ج - برهنه شدن هنگام سینه زنی نیز همین طور است. عزادار در بُعد احکام موضوعی اش می داند که از یک سو حرام نیست، و از سوی دیگر واجب یا حتی مستحب هم نیست و اصلاً برهنه شدن، از اجزا یا ملزومات عزاداری نمی باشد. بلکه فقط عمل مباحی است که برخی انجام می دهند. پس، نه اگر برهنه نشود، از ارزش و خلوص و اثر عزادای او ذره‌ای کم می شود و نه اگر برهنه شود، سبب تقرب بیشتر او می گردد. پس بصیرت به خرج می دهد و اگر انجام این مباح (که حتی مستحب هم نیست)، سبب وهن (اهانت) به اسلام، تشیع و یا شخصیت و شأن خودش به عنوان یک شیعه، یا نماد یک عزادار گردد، آن را انجام نمی دهد.

حکایتی آموزنده:

در یکی از سنوات در عصر حیات امام باقر علیه السلام، جماعت بسیاری به حج مشرف شده بودند. امام نیز تشریف داشتند و یکی از اصحاب ظاهرین، با خوشحالی به ایشان عرض کرد (مضمون): "ماشاء الله امسال زیاد به حج آمده‌اند"، امام با حالت تأسف فرمود (مضمون): "اینها برای عادت تن به حج آمده‌اند و مانند اعراب جاهلیت، سر می تراشند و سنگ می پرانند". سؤال کننده خیلی تعجب کرد، چرا که حج، طواف، سرتراشی (حلق)

یا سنگ پرانی (رمی جمرات)، همه از مناسک حج است و حج همین کارهاست، لذا پرسید: "پس چه کنند؟" امام فرمود: "والله، به این مأمور شده‌اند که مناسک حج را انجام داده و بیایند ولایت‌شان را به ما اذعان و اعلام کنند." (اصول کافی)

د - حال می‌بینیم که عزاداری برخی نیز همان "عادت تن" است. هر ساله در این ایام کارهایی انجام می‌دهند و از جمله این که برخی برهنه شده و سینه بزنند. خوب به لحاظ احکام، اگر مفسده نداشته باشد، هیچ اشکالی ندارد؛ اما اگر اولاً نیت "قربة الی الله" نباشد و فقط عادات و رسوم سنواتی یا عادت تن باشد، ارزش خاصی ندارد و ثانیاً اگر انجام این عادت، سبب "وهن اسلام و تشیع" و جری شدن دشمنان گردد و او هم چنان اصرار به این کار ورزد که کاملاً هوای نفس است و هیچ ربطی به امام حسین علیه‌السلام و عزاداری او ندارد.

انجام مراسم جمعی عزاداری، برای احیا، حفظ و ترویج شعائرالله است و باید سبب تبلیغ گردد، پس اگر کاری نتیجه‌ی معکوس داشته باشد، چرا باید انجام شود؟ چه حُسن و ثوابی دارد؟

حلال و حرام:

مسلمانان و به ویژه شیعیان اهل بیت عصمت علیهم‌السلام، کاملاً توجه داشته باشند که گاهی یک امری به خودی خود حرام نیست، و حتی ممکن است واجب هم باشد، اما اگر "علت" شود برای یک "حرام"، خودش هم حرام می‌شود.

به عنوان مثال: به اقامه نماز واجب (و نه حتی مستحب) توجه شود. صدای اذان آند و فرد نمازگذار در ملک مالکی که راضی نیست نماز خواند و یا وسط خیابان، یا در یک معبر عمومی به نماز ایستاد به گونه‌ای که سبب آزار و اذیت دیگران شد، و حال آن که زمان داشت و می‌توانست به جای دیگری برود؛ حالا حکم چیست؟ نماز واجب است، اما چون این واجب او، علت و سبب پدید آمدن یک حرام (نارضایتی مالک یا آزار دیگران) می‌گردد، نمازش نیز حرام می‌شود، یعنی نباید آنجا نماز بخواند.

بیان شد که برهنه شدن نه تنها واجب نیست، بلکه حتی مستحب نیز نمی‌باشد و فقط یک رسم و احیاناً عادت است. حال اگر انجام این رسم و عادت - هر چند از روی اخلاص و قربة الی الله باشد - اما سبب وهن اسلام و تشیع گردد چه؟ خوب حرام می‌شود و هر کس انجام دهد، نه تنها عبادت نکرده، بلکه مرتکب معصیت بزرگی شده است. به اسلام و تشیع ضربه زده است.

عزاداری بازی نیست و نباید آن را ضایع کرد:

« **مقام معظم رهبری:** ... البته گویندگان، وعاظ، مداحان، سرایندگان، همه باید توجه داشته باشند که این یک حقیقت عزیز است؛ با آن نبایست بازی کرد؛ حقایق ماجرای عاشورا را بازیچه نباید قرار داد. هر کسی یک چیزی به آن اضافه نکند، خرافه‌ای را به آن وصل نکند، کارهای غیر معقول را به نام عزاداری انجام بدهد، اینها نباید باشد؛ اینها طرفداری از امام حسین نیست. یک وقتی ما راجع به مسئله‌ی تظاهرات قمه، مطلبی را گفتیم، یک عده‌ای گوشه کنار صدایشان بلند شد که آقا! این عزاداری امام حسین است؛ مخالفت نشود با عزاداری امام حسین! این، مخالفت با عزاداری نیست؛ مخالفت با ضایع کردن عزاداری است. عزاداری امام حسین را نباید ضایع کرد. / 1386/10/19»

آیت‌الله مکارم شیرازی:

«احتیاط آن است که عزاداران حسینی لخت نشوند عریان نشوند؛ آیا فردی در مجلس ترحیم پدرش اگر لخت شود این جزء آداب عزاداری است؟! برادران بر لخت شدن اصرار نداشته باشند. اما برای عزاداری می‌توان مقداری از سینه را باز گذاشت. سابقاً پیراهن‌هایی بود که قسمتی از آن دکمه می‌شد و جلوی سینه را باز می‌کردند و لخت هم نمی‌شدند که بدن نما باشد. با این کار دشمنان هم نمی‌توانند سرزنش کنند.»

مرحوم آیت‌الله فاضل لنکرانی:

«از هر نوع عملی که جنبه توجیه‌پذیری ندارد و مورد سوء استفاده مغرضان و موجب وهن مذهب می‌شود باید اجتناب شود»

«این‌گونه مراسم باید بدور از ریا و خودنمایی و هرگونه اغراض دنیوی بطور سنتی و معمول انجام شود تا آن شاءالله مقبول درگاه الهی قرار گیرد»

در عقد موقت کسی هستم، هنوز مهریه‌ام را نپرداخته است. به رغم به پایان نرسیدن مدت، قصد جدا شدن داریم. چقدر

وقت برای دریافت مهریه دارم؟ احکام چگونه است؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

چنانچه می‌دانیم، زن و مرد، فقط به واسطه عقد به یک دیگر محرم می‌شوند و همسر یک دیگر می‌گردند، چه این عقد دائم باشد یا موقت. پس تفاوت اصلی این دو نوع عقد در این است که در عقد موقت، پایان زمان

محرمت و همسری از پیش تعیین شده است و در عقد دائم، پایانی در نظر گرفته نشده، مگر این که طلاق واقع شود.

الف - از این رو، در عقد موقت، تعیین قطعی و روشن "زمان شروع و پایان"، حتمی و الزامی می باشد و طبق فتوای اغلب مراجع، اگر "مدت و وقت" در ازدواج موقت معین نگردد، عقد باطل است. و باید بسیار به این مسائل حساس بود، زیرا یا عقل باطل می شود و یا در برخی از موارد (شرایط) اگر در عقد موقت، زمان پایان تعیین نگردد، عقد منقلب به دائم می شود.

ب - احکام مهریه نیز در ازدواج موقت بسیار محکم یا به تعبیری شدید است، یعنی حتماً و قطعاً باید مقدار مهریه تعیین و قید شود و مرد به محض قبول عقد، نسبت به مهریه مدیون می باشد و باید بپردازد. به فتوای برخی از مراجع، در صورتی که طی عقد موقت، نزدیکی صورت نگرفته باشد، پرداخت نصف مهریه بر عهده ی مرد می باشد و برخی دیگر حتی در چنین شرایطی، پرداخت تمام مهریه را بر عهده مرد می دانند.

پس، حتی اگر مرد نصف یا مدت بیشتر از نصف زمان توافق شده را ببخشد و نزدیکی انجام شده باشد نیز هیچ تقسیطی بر مهریه زن وارد نمی گردد و مرد باید تمام آن را بپردازد.

پس شوهر نمی تواند به هیچ شکل و بهانه ای، از پرداخت مهریه امتناع ورزد و اگر عمداً [حتی بخشی از آن را] نپردازد، درست مانند کسی است که اموال دیگری را به حرام غضب کرده است. مگر آن که زن، تمام یا بخشی از مهریه ی خود را ببخشد.

ج - ازدواج موقت، طلاق ندارد، چرا که به محض پایان مدت تعیین شده بین دو طرف، جدایی حاصل می گردد. اما اگر قبل از پایان مدت، آن زن و مرد قصد جدایی داشته باشند، مرد حتماً باید مدت باقیمانده را بر زن ببخشد و البته تنها نیت یا رضایت قلبی کافی نیست، بلکه باید به زبان جاری سازد. یعنی بگوید: بقیه مدت باقیمانده را بر تو بخشیدم.

هم چنین اگر زن و مرد در طول این ازدواج موقت بخواهند به صورت دائم با یک دیگر ازدواج کنند یا مدت عقد موقت خود را تمدید نمایند، لازم است حتماً بخشش مدت باقیمانده در نیت و بیان آن انجام پذیرد. یعنی مرد باید ابتدا مدت باقیمانده از این عقد موقت را بر زن ببخشد، و بعد او را به ازدواج دائم یا موقت خود برای مدت زمانی طولانی تر درآورد.

د - بدیهی است، زنی که همسر دارد، یعنی به صورت دائم یا موقت در عقد مردی می‌باشد، نمی‌تواند به عقد دائم یا موقت مرد دیگری درآید - هم چنین است اگر زنی در عده وفات، طلاق یا در عده‌ی پایان ازدواج موقت با مردی باشد، او نیز در طول مدت عده نمی‌تواند با دیگری ازدواج دائم یا موقت نماید.

مرتبط:

*** -** کلیات احکام ازدواج موقت

*** -** فرق ازدواج موقت با رابطه نامشروع (زنا) چیست؟ آیا اسلام هیچ محدودیتی مشخص کرده است؟ این سؤال را

بسیار از ما می‌پرسند.



گوناگون - شهریور 1393

دعا - اگر خداوند زمان خاصی را برای ظهور حضرت مهدی (عج) مدنظر دارد، پس دعای ما چه سودی دارد؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات: مصداق این سؤال، اختصاص به زمان ظهور حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه الشریف ندارد، بلکه در هر موردی می توان آن را مطرح نمود. مثلاً گفت: اگر زمان مرگ مشخص است، پس تلاش ما برای سلامت زیستن یا معالجه به هنگام ابتلا یا پیش گیری قبل از ابتلای به بیماری، چه فایده ای دارد؟ - اگر رزق دست خداست، پس کار کردن یا دعای ما چه حاصلی دارد و ... ؟

الف - پاسخ مسئله به «بداء»، بر می گردد که البته ریشه در شناخت و اعتقاد درست در مبحث «قضا و قدر» دارد که وارد مبحث آن نمی گردیم تا از موضوع سؤال دور نشویم. همین قدر اجمالاً اشاره می شود که «قدر» یعنی اندازه ها و چون همه مقدرات برای پیدایش چیزی یا حالتی فراهم شد، وقوع آن قطعی است که به آن می گویند «قضا». - «بداء» نیز یعنی: تغییر یافتن مسببات، به خاطر تغیر یافتن اسباب.

ب - سه نوع قضای الهی را می توان شناخت. اول: قضایی که احدی را از آن مطلع ننموده است و نزد خود مکنون می باشد. بدیهی است که در این نوع از قضای الهی؛ هیچ بدائی رخ نمی دهد. دوم: قضای حتمی که ملائک و انبیا را از آن مطلع نموده است؛ در این قضای حتمی نیز تغیر و بدانی رخ نمی دهد - و سوم قضایی که خداوند متعال خبر داده، اما مشروطش نموده است. در این قضا، بداء حاصل می شود. یعنی وقوع مسبب، مشروط به اسباب است. (برداشت از تفسیر البیان، مرحوم آیت الله العظمی خویی)

توضیح: در نوع اول: کسی علم ندارد که معاد چه زمانی بر پا می شود، اما حتماً در زمان معین خود که علم مکنون الهی است، قیامت می رسد. در نوع دوم: به مادر موسی (ع) فرمود: تو فرزندان را در جعبه ای بگذار و به آب بسپار، ما او را سالم به تو بر می گردانیم. پس هم ملائک خبر دار شدند و هم مادر حضرت موسی (ع) خبر دار شد و هم اتفاق افتاد. در نوع سوم: خداوند قضایش (اراده و مشیتش) را مشروط کرده است؛ مثل این

که فرمود: اگر کفر بورزی به جهنم می‌روی - اگر ایمان بیاوری به بهشت می‌روی - اگر معصیت کنی، معذب خواهی شد - اگر عبادت کنی، متنعم می‌گرددی - اگر کار کنی، روزیت فراخ خواهد شد - اگر صدقه دهی، بلا از تو دور خواهد شد و

ج - ظهور حضرت امام مهدی علیه السلام، یعنی آغاز قیام او برای ریشه کنی کفر و ظلم و استقرار حکومت عدل الهی. پس وقوع آن بر اساس وعده‌ی الهی، حتمی و قطعی است، اما زمان آغاز این قیام، مشروط است. یعنی در آن «بداء» رخ می‌دهد. یعنی زمان قیام، با توجه به حکمت و هدفش، به اسباب مربوط است. اگر اسباب (شرایط) زودتر فراهم شد، قیام زودتر رخ می‌دهد و اگر دیرتر فراهم شد، قیام دیرتر رخ می‌دهد. از این رو دعا که یکی از اسباب است، در تعجیل ظهور مؤثر می‌باشد.

د - دعا، صرفاً ردیف کردن چند کلمه یا جمله و بیان آنها نیست - دعا صرفاً خواندن دعای فرج نیست؛ چنان چه انتظار، دست روی گذاشتن و منتظر رسیدن زمان موعود نیست.

دعا، خواست قلبی یک انسان است و بدیهی است که این «خواست» در تمامی رفتارها و سکنت‌ها و متجلی می‌گردد و سپس به زبان نیز بیان می‌گردد. به عنوان مثالی ساده: کسی که گرسنه است و لقمه‌ای خوراک، خواست و دعای اوست، این خواست را ابتدا در نیت و سپس در عزم خود برای رسیدن به خوراک متجلی می‌کند، بلند می‌شود (قیام می‌کند)، راه می‌افتد، جهت مناسب را پیش می‌گیرد، کار می‌کند، اسباب تهیه خوراک را فراهم می‌کند، سپس ممکن است در فروشگاه مواد غذایی یا ...، این خواست را نیز بیان نماید.

دعا برای تعجیل در ظهور نیز همین‌طور است و چون او و دیگران مثل او، در این انتظار هم پیمان می‌شوند و بلند می‌شود، راه می‌افتند، جهت درست را پیش می‌گیرند، در این مسیر جهاد می‌کنند ... و البته حاجت قلبی و نیازشان را به خداوند کریم بیان می‌دارند و تقاضای استجابت می‌کنند، دعا مؤثر می‌افتد، یعنی شرایط و اسباب برای مسبب (ظهور) فراهم می‌گردد و زمینه مساعد می‌شود. پس در این ظهور تعجیل می‌گردد. و اگر مردم متوجه نیاز خود نشدند، به دنیا سرگرم شدند، به عبادت طواغیت و فراعنه و هوای نفس خود مشغول شدند و ...، این ظهور [چون برای حکومت بر مردم است و مردم خواهان آن نیستند]، آن قدر عقب می‌افتد تا مردم به واسطه‌ی بلاها، مصیبت‌ها و جنایاتی که بر سرشان می‌آید، بیدار شوند و خواهان آن گردند. خداوند کریم حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را برای حکومت انتصاب و معرفی نمود، اما ندیدیم ابتدا چگونه مردم ایشان را رها و منزوی کردند و بعد چگونه در مقابل خانه‌ی ایشان تجمع کرده و التماس کردند که بیاید و حکومت را بپذیرد. غبت و ظهور حضرت مهدی علیه السلام و نقش خواست، دعا و تلاش مردم نیز همین‌طور است.

استخاره - از طریق سایت ... یک بار استخاره گرفتیم خوب آمد و یک بار بد - آیا می توان به استخاره اینترنتی اطمینان

کرد؟ آیا می شود جواب استخاره یک آیه یک جا خوب باشد و یک جا بد؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

متأسفانه شناخت، درک و باور ما، از امر مهم استخاره، درست نیست، چنان که گاه از "دعا، توکل و توسل" نیز درست نیست، از این جهت گاهی مردم از "استخاره"، درکی مانند: فال گرفتن یا سرکتاب بازکردن و ... دارند. پیش از این بسیار توضیح داده شد که استخاره در اصل طلب خیر از خداوند متعال در هر عزم و امری می باشد و هر امری باید با قرآن کریم (اسلام) تطبیق داده شود که معلوم شود حق است یا باطل، خیر است یا شر، عبادت است یا معصیت و طغیان؟ - استخاره با قرآن نیز پس از شناخت، تعقل، تفکر، مشورت با اهل فن و سپس تداوم تحیر جایز می گردد - استخاره باید توسط صاحب استخاره، یعنی انسانی متقی که به قرآن کریم اشراف دارد و در استخاره نیز متبحر است انجام گیرد - استخاره برای تعطیل فکر و مشورت و عزم و اراده نیست ...

شاید در این مقوله بیان چند حکایت، مسئله را بیشتر روشن کند:

آیت الله راستی - استخاره برای طلبگی - دوستی گفت: چون اکثر اوقات من صرف مطالعه، تدریس و تألیف علوم و مباحث دینی شده بود، به فکر افتادم که سایر امور را رها کنم و بروم رسماً در حوزه علمیه طلبگی نمایم. اما عزم من راسخ نشد و به علت تحیر، تصمیم به استخاره گرفتم. نزد آیت الله راستی رفتم و تقاضای استخاره ای کردم. ایشان منت گذاشته و پذیرفتند و فرمود: "بد است!" پرسیدم: ببخشید، آیا ممکن است آیه را نیز بفرمایید؟ آیه را خواند که موضوع انداختن حضرت ابراهیم علیه السلام در آتش بود. دوستان گفت: با توجه به اندیشه هایی که داشتم، گفتم: ببخشید، این که بد نیست؟ [چون آتش به امر خدا بر او سرد و سلامت شد ...] - فرمود: بله، ولی شما حضرت ابراهیم (ع) نیستید.

گفت: این درس و حکمت بزرگی برایم شد، هم در شناخت عمیق تر و هم در استخاره. هم فهمیدم که اگر چه طلبگی خوب است، اما بسیار کار دشواری است و بنده طاقت آن را ندارم و هم فهمیدم که اهلش باید استخاره کنند، نه خودم یا هر کسی.

آیت الله حائری شیرازی - طلب استخاره - در مسجد امیرالمؤمنین، امام علی علیه السلام و بعد از منبر و درس اخلاق، جوانی از آیت الله حائری شیرازی، طلب استخاره نمود. ایشان فرمودند: استخاره فقط برای "مضطر" است [یعنی کسی که واقعاً در ابهام و حیرت مانده و راه به جایی ندارد که تشخیص دهد] و شما مضطر نیستید. جوان مجدد خواهش کرد، ایشان فرمودند: آیا فکر و مشورت کرده‌ای؟ پس مضطر نیستی. و افزودند: اگر مضطر بودی و مرحوم آیت الله خوشبخت در قید حیات بودند، از ایشان می‌خواستم برایت استخاره کنند. چرا که استخاره کننده باید مستجاب الدعوه هم باشد. - یعنی استخاره طلب خیر از خداست، پس کسی که دعایش خوب و سریع بالا می‌رود، باید استخاره کند.

طنز - می‌گویند: شخصی نزد بزرگی رفت و استخاره خواست و او فرمود: "خوب است". فردایش با سر و صورت زخمی برگشت و گفت: آقا این نتیجه‌ی استخاره شماست، چون من نیت کرده بودم که به هنگام خوردن ماست، کاسه را (مثل پسته) بالا بیاندازم و دهان را باز کنم. اما وقتی پایین آمد، روی صورت من خرد شد و من جراحت برداشتم. پس چرا فرمودی: "خوب است"؟! شیخ پاسخ داد: برای آدمی مثل تو که نمی‌داند ماست را مثل پسته هوا نمی‌اندازند و برایش استخاره هم نمی‌کنند، باید خوب بیاید، تا به این روز بیافتی و بفهمی.

طنز - این گونه نباشیم: شخصی بعد از نماز نزد امام جماعت رفت و استخاره‌ای خواست؛ او گفت: "بد است آقا" - وی گفت: آیا ممکن است یک استخاره‌ی دیگری هم بگیرید؟ وی انجام داد و گفت: "این هم بد است آقا". آن شخص چندین بار تقاضا را تکرار کرد و بالاخره در پاسخ آخرین استخاره گفت: "این متوسط است، آقا"، شخص گفت: خب، کم کم دارد خوب می‌آید، پس لطفاً آن قدر بگیرید تا خوب بیاید.

گاهی افراد تصمیم خود را گرفته‌اند، اما دنبال بهانه می‌گردند، لذا آن قدر استخاره می‌کنند تا پاسخ موافق تصمیم آنها باشد. اینگونه نباشیم.

نکته:

پس باید به چند نکته مهم توجه شود:

* - استخاره فقط در وقت تحیر در انجام یک امر خیر است.

* - استخاره، طلب خیر از خداوند منان است، نه فال یا سرکتاب و یا سرگرمی و یا بهانه‌ای برای فرار از مسئولیت تفکر، مشورت، عزم، اراده و اختیار آدمی.

*- قرآن کریم "بد" ندارد و تمام آیات آن خوب و خیر می باشد. کلام الله است، وحی و مقدس است. پس اهل تقوی و اهل فهم لازم است که با تلاوت آیه ای، درک کند که به سائل بگوید: آیا پاسخ استخاره ی شما خیر است یا خیر نیست.

*- از این رو، اولاً استخاره مکرر برای یک امر جایز نیست (مگر آن که زمان یا شرایط متفاوت گردد)، ثانیاً به استخاره های اینترنتی، آنلاین، الکترونیکی، پیامکی و ...، اعتباری نیست، هر چند غلط نباشد.

ایمان و عمل - اینکه می گویند قلب پاک باشد ظاهر مهم نیست آیا درست است؟ آیا دختران بی حجاب قلب شان پاک تر

از با حجاب ها است؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

این که قلب باید پاک باشد، یک حقیقت است. این که ظاهر مهم نیست، یک دروغ منحرف کننده است و این که دختران بدحجاب قلب شان پاک تر است، نمی دانیم، ما در قلب آنها نیستیم، اما یقیناً عمومیت ندارد، مگر آن که دختر محجبه ی بد قلبی را مفروض بدارید. و این یک ضد تبلیغ است که فرض کنیم همه بدحجاب ها خوش قلب هستند و همه محجبه ها بد قلب هستند. اگر عکس این فرض صادق نیست، خودش به نحو احسن صادق نمی باشد و کذب است.

همه انسان ها وقتی به دنیا می آیند، قلب شان پاک است. سپس شریک گرفتن طاغوت های درون و برون با او در عبادت و اطاعت و بالتبع گناهان و نافرمانی ها، سبب آلودگی و بیماری و حتی مرگ قلب ها می شود.

الف - انسان و شخصیت و اعمالش نزد خدا چهار حالت دارد:

الف/1 - انسانی که خودش خوب است، اما عملش بد است. یعنی در عمل بد و در معصیت و گناهش، الحاد و عناد ندارد، ولی در هر حال عملش خوب نیست. مثل انسان خوب و مسلمانی که بدحجابی کند و یا کاهل نماز باشد ... و یا بالاخره اهل معصیت باشد. این عده، اگر اسلام داشته باشند نیز، برای گناهانشان [کم یا زیاد] معذب می شوند، اما بالاخره نجات می یابند. به قول شهید آیت الله دستغیب (ره) - مضمون: «می گویند: شیعه ی مرتضی علی (ع) به بهشت می رود. بله، بالاخره می رود، اما چه بسا پس از سیصد هزار سال عذاب جهنم، آیا تحملش را داری؟!».»

الف/2 - انسانی که خودش بد است، اما عملش خوب است. مثل کافری که مهمان‌نواز باشد و احياناً به چند یتیمی کمک کرده باشد و یا با جان و دل در کارش صادق باشد، یا دزدی نکند و ...؛ او اجر کارهای خوبش را در همین دنیا [کم یا زیاد] می‌برد، حداقل این است که همه می‌گویند: درست کار می‌کرد. اما کفرش، اعمال او را می‌سوزاند و حبط می‌کند و برای آخرتش چیزی نیست.

الف/3 - انسانی که هم خودش خوب است و هم علمش خوب است. چنین انسانی مصداق «الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» می‌باشد و مشمول تمامی وعده‌های رحمت الهی به دسته می‌گردد. هم مؤمن است، هم خوش اخلاق است، هم درستکار است، هم اهل نماز و نافله است، هم می‌خندند، هم گریه دارد، اهل تعاون و نیکوکاری است و

«الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَىٰ لَهُمْ وَحُسْنُ مَآبٍ» (الرعد، 29)

ترجمه: کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، خوشا به حال‌شان و خوش سرانجامی دارند.

الف/4 - و بالاخره انسانی که هم خودش بد است، [قلبش سیاه است، کافر و ملحد و مشرک و منافق است] و هم عملش بد است. او دیگر در دنیا و آخرت در ضلالت است و در جهنم نیز خلود می‌یابد، چرا که هیچ نقطه‌ی سفید و نوری در وجودش باقی نمانده است.

«وَيُعَذِّبُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ الظَّالِمِينَ بِاللَّهِ ظَنَّ السَّوْءَ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ وَعَصِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَلَعَنَهُمْ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا» (الفتح، 6)

ترجمه: و مردان و زنان منافق، و مردان و زنان مشرک را که به خدا گمان بد می‌برند عذاب کند، بر آنها باد حوادث بد زمانه، و خداوند بر آنها غضب کرده و آنها را لعن و طرد نموده و برای آنها جهنم را آماده ساخته، و آن بد جای بازگشتی است.

ب - قلب و عمل:

جدا کردن «قلب و عمل»، در مثال مانند جدا کردن «روح و جسم» از یک دیگر است.

وقتی کسی می‌گوید: «قلبت پاک باشد، عمل یا ظاهر مهم نیست»، از او بپرسید: که اولاً قلب پاک یعنی چه؟ و ثانیاً این را تو می‌گویی یا خدا گفته است؟ اگر بگویی خدا گفته است، که به خدا دروغ بسته‌ای، پس قلبت

هم پاک نیست. اگر بگوییم خودم می گویم، پس تو بنده‌ی هوای نفس خودت هستی؛ این چه قلب پاکی است که بتکده‌ی نفسات شده است؟!

دقت کنیم که ایمان قلبی، عمل را اصلاح می کند و عمل صحیح نیز سدهای راه ورود ایمان به قلب را بر می دارد و ایمان را مستحکم می کند. به عنوان مثال: کسی که ایمان دارد، حتماً نماز می خواند و در نمازش نیز خاشع است «**الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ** / المؤمنون 2»؛ و کسی که نماز درست می خواند، نه تنها از فحشا و منکر دور می شود، بلکه به معراج می رود و معرفت و ایمانش زیادتر و مستحکم تر می گردد. هم چنین او از این نماز خود نیز محافظت نیز می کند تا با آفت های قلبی و عملی، از بین نرود: «**وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ** / المؤمنون 9».

ج- قلب، بدحجاب و محجبه:

چرا باید فرض کنیم که یک بدحجاب (یا همه آنها)، با تمامی جهالت و نیز ظلمی که در حق خود و جامعه می کنند، لابد قلب شان پاک است؛ اما یک محجبه، با تمامی اعتقادات و زحمتی که برای خودسازی و نیز عفاف خود و جامعه متقبل می گردد، حتماً قلبش مریض و ناپاک است؟! مبنای این فرض بی منطق، به جز القای خوش بینی نسبت به اهل معصیت و اهمال کاران و متقابلاً بدبینی نسبت به مؤمنین و مؤمنات چیست؟!

البته «استثنا» همه جا وجود دارد. ممکن است دختر خانمی، عقلش نمی رسد، علمش هم قد نمی دهد، خوب هم تربیت نشده، اوج شخصیت و آمالش در آرایش و نمایش خود به عموم باشد، اما عمد و لجاج نداشته باشد. می بینید بعضاً نماز هم می خوانند، روزه هم می گیرند، در صف های انقلابی نیز حضور می یابند، خوش اخلاق هستند، به دیگران کمک می کنند ...، بالاخره ایمانی دارند، اما دچار این معصیت و توابع آن نیز هستند.

متقابلاً ممکن است کسی به هیبت یک مؤمن و مجاهد در آید و جنایت کند (مثل داعش)، به هیبت یک روحانی درآید و خیانت کند - یا محجبه باشد، اما حجابش یک عادت یا از روی ریا باشد و به معاصی و مفسد دیگری مبتلا باشد. مثلاً به راحتی غیبت کند، تمامی نماید و

اما، این موارد دلیل نمی شود که اولاً گفته شود همه بدحجاب های دارای قلب های پاک و نورانی هستند و همه محجبه ها، سیاه دل هستند - و ثانیاً دلیل نمی شود که کسی بگوید: «قلب پاک باشد، ظاهر مهم نیست».

د- ظاهر و باطن:

دقت شود که معمولاً همه‌ی نیکی ها، از ظاهر به باطن راه می یابد. لذا اگر ظاهر مهم نبود، خداوند متعال که هادی مخلوقات خود است، خودش می فرمود: «قلبت پاک باشد، ظاهر مهم نیست»، در حالی که برای هر

امری، حکمی بیان نمود و ظاهر این احکام، همه متوجه ظاهر است. نماز و روزه و حج و جهاد و ...، همه با اعضای بدن که نسبت به روح و قلب ظاهر هستند، انجام می‌گیرد و پس از مرگ که این بدن (ظاهر) خاک می‌شود، این احکام نیز وجود ندارد.

آیا می‌توان گفت: قلبت پاک باشد، دستت مهم نیست که آلوده شود؟ قلبت پاک باشد، آلودگی چمشت مهم نیست؟ قلبت پاک باشد، مهم نیست که از کدام مسیر می‌روی، به قله یا دشت و رود می‌رسی یا به درّه می‌رسی و پرت می‌شوی؟! پس چطور می‌گویند: احکام مهم نیست، ظاهر مهم نیست، نماز، روزه یا حجاب مهم نیست، قلبت پاک باشد؟! این یک دروغ شیطانی برای انحراف است.

آمار از کسانی که سالانه شیعه می‌شوند می‌خواستیم و اینکه آیا آمار شیعه شونده‌گان بیشتر است یا سنی شونده‌گانی که اول شیعه بوده‌اند؟ ممنون از جواب تون از سایت تون هم خیلی خرسندم واقعاً این سایت لازم است و بایستی از مدت‌ها قبل به وجود می‌آمد.

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

دقت شود که هیچ‌گاه حتی در باره‌ی تعداد جمعیت مسلمانان [چه شیعه و چه سنی]، آمار دقیق یا نزدیک به واقعیتی منتشر نمی‌گردد، چه رسد نسبت به یک مذهب خاص و آن هم تشیع. چرا که "آمار" نفوس در هر امری، نقش بسیار مؤثری در تمامی شئون اجتماعی و از جمله سیاسی، حکومتی، اقتصادی، فرهنگی و حتی تبلیغی دارد. چنان چه شاهدیم مقام معظم رهبری، چه تأکیدی بر ازدیاد نفوس ایرانیان دارند و چقدر نسبت به عواقب خطرناک کاهش جمعیت هشدار می‌دهند.

* - خانم مرکل، صدر اعظم آلمان، پس از ازدیاد خروج رسمی کثرتی از آلمانی‌ها از مسیحیت، در اتحادیه اروپا گفته بود: خروج آنان از مسیحیت آنقدر نگران‌کننده نیست که کثرت‌گرایش به اسلام نگران‌کننده است.

* - اگر به آمارهای منتشره دقت شود، همیشه تلاش بر این بوده که در هر دوره‌ای از زمان گذشته و معاصر، آمار مسیحیان، دست کم پانصد میلیون نفر، بیشتر از مسلمانان اعلام شود، هر چند که مساوی و یا حتی مسلمانان صد یا دویست یا حتی فقط پنجاه میلیون بیشتر باشند (که ظاهراً چنین است).

*** -** یکی از اهداف اصلی سیاست‌های استکبار و صهیونیسم بین‌الملل، کاهش جمعیت دنیاست که آفریقایی‌ها و جماعت مسلمین (اعم از شیعه یا سنی)، در صدر فهرست آنان قرار دارد. از این رو شاهدیم که نسل‌کشی مسلمانان (نه فقط کشتار در جنگ)، از بوسنی در اروپا گرفته تا میانمار در آسیای شرقی یا کشورهای آفریقایی، شدت و استمرار دارد.

*** -** حساسیت نسبت به آمار شیعیان به مراتب بیشتر است. به عنوان مثال همه می‌دانند که نفوس شیعیان در عراق، حدود 70% یا بیشتر است، اما آیا همگان می‌دانند که نفوس شیعیان در عربستان سعودی که حتی به اهل سنت نیز بغض دارد و وهابیت را به زور تحمیل می‌کند، به مراتب بیشتر از این قلتی هست که اعلام می‌دارند؟ یا همین طور شیعیان یمن، اردن و ...

الف - کسانی که به اسلام [اعم از تشیع یا تسنن] می‌گروند، عمدتاً امریکایی و اروپایی هستند، لذا اگر چه سرشماری دقیقی داشته باشند، اما هیچ‌گاه آمار نزدیک به واقع نیز منتشر نمی‌کنند و البته این سانسور، نسبت به گرویدگان به تشیع، به مراتب بیشتر و شدیدتر است.

ب - کسانی که (به ویژه در امریکا و اروپا) به اسلام می‌گروند، اغلب بر اساس دو علت و انگیزه است: یکی به واسطه تحقیق، اعتقاد، عشق و علاقه - و دیگری به خاطر ازدواج با یک مسلمان. پس، بدیهی است که با توجه به کثرت مسلمانان اهل سنت در امریکا و اروپا، احتمال گرویدن به مذاهب اهل تسنن بیشتر باشد.

ج - اما در باره گرویدگان از تشیع به تسنن یا بالعکس نیز آمار دقیقی در دست نیست، منتهی در همیشگی تاریخ یک اصل و قاعده استمرار داشته است: معمولاً کسی از تشیع به تسنن تغییر مذهب نمی‌دهد، اما بر عکس آن بسیار اتفاق افتاده و می‌افتد.

این گرایش، علل مختلف و متفاوتی دارد که از جمله آنها می‌توان به عوامل "اشتراک و افتراق" اشاره نمود. چنان چه اگر یک اهل سنت بخواهد به تشیع بگردد، (به غیر از تعصبات) تضاد چندانی احساس نمی‌کند، او نیز به اهل بیت علیهم السلام علاقمند است، با غدیر خم بیگانه نیست و حضرت امیرالمؤمنین، علی علیه السلام را به عنوان اولین مسلمان، وصی رسول خدا (ص) و چهارمین خلیفه قبول دارد، اما یک شیعه نمی‌تواند به همین سهولت، منکر اصولی چون: ولایت و امامت گردد - هر چند که در مورد خلافت نظر خاصی نداشته باشد.

نکته:

البته باید توجه داشت که بسیاری از اهل تشیع و تسنن، اساساً آشنایی درست و نسبت به خودشان کاملی از اصل اسلام ندارند، چه رسد به مذاهب آن. از این رو فقط اسمی را حمل می‌کنند، هر چند که در هر حال با حمل آن اسم، در نفوس آن جامعه محسوب می‌گردند. اما مهم‌تر از همه آن است که بدانیم، ضرورت امروز ما "وحدت" است، نه گرایش از یک مذهب، به مذهب دیگر. چنان چه شاید روزانه صدها یا هزاران حنفی، به مذهب شافعی بگردند. اما کسی از شیعه و سنی به وهابیت به عنوان یک مذهب نمی‌گردد، مگر آن که یا با اصل اسلام ضدیت داشته باشد و به خاطر آن به تقویت وهابیت اهتمام ورزد و یا "دلار" برایش مهم‌تر از دین و مذهب و حتی وجدان و آدم‌کشی باشد.

این پایگاه:

از ابراز لطف و نیز حسن ظنّ جنابعالی و همه کاربران گرامی به این پایگاه متشکریم. البته که این قبیل پایگاه‌ها، باید پیش‌تر و بیشتر تأسیس می‌شد، اما چه کنیم که: "دست ما کوتاه و خرما بر نخیل".

همه می‌دانیم که متأسفانه ما مسلمانان، در تبلیغات، چه به لحاظ امکانات و چه به لحاظ تفکر، طرح، برنامه‌ریزی، نوآوری ... و چه به لحاظ حمایت، بسیار ضعیف هستیم.

همه می‌دانیم که در عرصه‌ی فرهنگی، تبلیغاتی و اطلاع‌رسانی، جناح دشمن بسیار قوی‌تر و متحدتر عمل می‌کند تا جناح دوست و خودی. اگر یک پایگاه ضد اسلام و ضد شیعی در گوشه‌ای دور افتاده تأسیس شود، سریعاً مورد حمایت قرار می‌گیرد، برایش فرافکنی می‌شود و ...، اما ما مسلمانان (اعم از شیعه و سنی و در سطح جهان، نه فقط ایران) چه می‌کنیم؟! آیا یک وزارتخانه، یک سازمان، یک نهاد یا ... حاضر است، یک صدهزارم از هزینه تولید یک سریال ناموفق و نامطلوب را برای کمک به یک سال هزینه چنین پایگاهی، مصرف کند؟! غالباً به هر مجموعه‌ای که رجوع کنیم، یا اصلاً اهمیت نمی‌دهند - یا هزاران مشکل اداری طرح می‌کنند - یا اگر خیلی موافق باشند، می‌خواهند که تحت پوشش درآیم و نام آنها مطرح گردد؟!!! بگذریم.

البته این ضعف‌های ناخواسته یا خودخواسته، نه تنها سبب ناامیدی نمی‌شود، بلکه امید، توکل، توسل، انگیزه، همت و کار را مضاعف می‌گرداند و صد البته که همکاری و دعای خیر دوستان، بر این نعمات و توفیقات می‌افزاید - متشکریم.

پای منبر برخی، انسان و مسیرش 180 درجه عوض می‌شود؛ پای منبر برخی گویا به شعور مخاطب توهین می‌کنند و انسان

چه بسا فقط به احترام حضرت ابا عبد الله و آن جلسه در منبرشان حضور یابد، آیا بهتر نیست به جای آنان به روش

مجازی، از منابر بزرگان استفاده نمود؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات: اگر کسی گمان می‌کند که وعظ سخنرانی در او تأثیر خوب می‌گذارد، حرفش را درک می‌کند و کلاً 180 یا حتی یک درجه به سمت مثبت متغیر می‌شود، تکلیف عقلی و شرعی دارد که پای همان منبر بنشیند، نه این که پیشنهاد کند، به جای بقیه منابر و وعاظ، سیستم الکترونیکی و دیجیتالی بنشیند!

پس، خیر به هیچ وجه بهتر نیست و اصلاً مسئله، منبر خوب و منبر بد نیست، بلکه چیز دیگری است که ذیلاً اشاره می‌شود.

الف - انسان شعور دارد، اختیار هم دارد و هر کس نیز از ذوق خاصی برخوردار است. چیزی هم که الحمدلله در این مملکت بسیار است، منبر، وعظ، سخنرانی و تبلیغ و مراسم‌ها و مناسبت‌ها گوناگون می‌باشد. پس هیچ کس مجبور نیست که به احترام ابا عبدالله (ع)، یا هر احترام دیگری، اجباراً پای منبر کسی حضور یابد. هر کس می‌تواند به تناسب وقت و ذوق خود، با اختیار و اراده‌ی کاملش منبری را انتخاب کند.

ب - بلکه مسئله اصلی که در پشت پرده‌ی اینگونه شبهات است، اول بریدن پای مردم و به ویژه جوانان از مسجد می‌باشد و دوم ممانعت از حضور و ارتباط مستقیم مردم با روحانیت است.

تردید نیست که برخی ضمن برخورداری از دانش، بینش، بصیرت و تقوا، در فن خطابت متبحر هستند و برخی دیگر تبحر کمتری دارند. یکی بهتر می‌نویسد، یکی بهتر تدریس می‌کند و یکی بهتر حرف می‌زند. اما معمولاً (به جز موارد نادر)، کسی چیزی نمی‌گوید که به شعور مخاطب بر بخورد. از دو حال خارج نیست، یا مخاطب مطلبی که ارائه می‌شود را می‌داند، که برایش ذکر و نگاه از یک منظر دیگر است و یا نمی‌داند و باید یاد بگیرد.

ج - اگر دقت کنید، در اینگونه شبهات که در ابتدای آن یک تحریک نفسانی تکبری (شعور مردم) بیان می‌شود، هیچ‌گاه پیشنهاد نمی‌شود که مثلاً مساجد و هیئات مذهبی، از روحانیونی که عالم‌تر هستند، یا فن بیان بهتری دارند، یا می‌توانند با ادبیات مردم و در مورد مسائل روز سخن بگویند، استفاده کنند، بلکه پیشنهاد می‌کنند: دستگاه، ابزار و فضای مجازی، جای انسان زنده و تعامل متقابل را بگیرد!

این همان بلایی است که در سایر شئون زندگی بر سر مردم و به ویژه نوجوانان و جوانان آورده‌اند. هر کس یک گوشی دستش گرفته است و تمامی نیازهای خود را در ارتباطات، به صورت مجازی برآورده می‌کند. جوان در فضای مجازی و در مقابل مانتیور رایانه یا گوشی همراه خود، سخنران، نقاد، شعار دهنده، هوس‌باز، ادیب، هنرمند، اهل ذوق، اهل جوک و ... می‌باشد، اما اگر به او بگویی لطفاً یک نان بخور و یا با نانوا دو کلمه صحبت کن، بلد نیست. حتی در تعامل و ارتباط با پدر و مادر و ... نیز ضعیف است.

د - دشمن، اثر ارتباط مستقیم را می‌داند و هیچ ارتباطی برای او خطرناک‌تر و منفورتر از ارتباط قشر روحانی، افراد عالم و معنوی، اسلام‌شناسان، بیان‌کنندگان احکام، تفسیرکنندگان قرآن کریم، تشریح‌کنندگان جریانات و حوادث گذشته و حال نیست، لذا مترصدند که این ارتباط به هر بهانه و قیمتی که شده، کم‌رنگ و کلاً منقطع گردد. پس از هر راهی وارد می‌شوند. ضد تبلیغ، شایعه، تهمت ... و اگر نشد، می‌گویند: سخنانش توهین به شعور مردم است، بهتر نیست به جایش یک صفحه نمایش و یک سیستم پخش صوت و تصویر به مساجد آورده شود؟!

خیر، به هیچ وجه، نه تنها بهتر نیست، بلکه در واقع یک توطئه است. لذا بصیر و دقیق باشید. دشمن بهتر از بسیاری از دیگران فهمیده است که چرا مقام معظم رهبری، این قدر بر ارتباط مستقیم روحانیت با مردم و بالعکس توصیه و اصرار دارند؟

توکل و استخاره - معنی توکل واقعی چیست؟ و آیا می‌شود در هر کاری استخاره کرد؟ در چه جاهایی استخاره صحیح و

کجاها نیست؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

اگر چه ممکن است کسی با توکل، به استخاره نیز متوسل گردد، اما معنای توکل این نیست که انسان در همه امورش استخاره کند و اساساً این دو مقوله‌ی مستقل هستند.

توکل:

توکل، همان‌گونه از کلمه‌اش پیداست، وکیل گرفتن است و انسان وقتی در کاری وکیل می‌گیرد که می‌داند و می‌بیند، خودش از عهده‌ی آن بر نمی‌آید و تلاش می‌کند تا کارش را به دیگری واگذار نماید. این معنای عام.

از این رو، اصل "توکل"، اختصاصی بر توکل به خداوند منان ندارد، برخی خود را غنی می بینند و به حول و قوه‌ی خودشان توکل می کنند - برخی "مال و دارایی"ها را توانمند در جبران هر نیازی می بینند و به "مال" توکل می کنند - برخی به دیگران، از مقامات و مسئولین گرفته تا اشخاص حقیقی و حقوقی دیگر توکل می کنند؛ و البته مؤمنین، فقط به خداوند منان توکل می کنند، چون می دانند هیچ چیزی قائم بالذات نیست، همه فقیر و محتاج هستند، و «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ». چنان چه در آیات متعددی فرمود:

«إِنَّمَا النَّجْوَى مِنَ الشَّيْطَانِ لِيَحْزُنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَلَيْسَ بِضَارِّهِمْ شَيْئًا إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ»
(المجادله، 10)

ترجمه: جز این نیست که نجوا از شیطان است، تا کسانی را که ایمان آورده‌اند محزون کند، ولی جز به اذن خدا هیچ آسیبی به آنها نمی‌رساند، و مؤمنان باید تنها بر خدا توکل کنند.

الف - توکل، یک فعل فیزیکی نیست، مثل این که انسان پرونده یا مالی را به کسی بدهد یا با اعضا و جوارح خود، کار دیگری انجام دهد؛ بلکه یک باور و کار قلبی است. به اعتقاد، اعتماد، باور و در نتیجه به عزم و اراده بر می‌گردد.

ب - معنای توکل این نیست که انسان عقل، علم، فکر، ذهن، اختیار، اراده و فعل خود را تعطیل کند. بالاخره نیاز، نیاز موکل است - موضوع، موضوع مبتلا به موکل است - پرونده، مربوط به اهداف و عملکرد موکل است. پس توکل به خداوند متعال، به معنای تعطیل خود و تکالیف نیست، بلکه موکل، کارش را درست و تمام انجام می‌دهد، مراقب واجب و حرام خود می‌شود، اما حول و قوه و توفیق را از خدا می‌داند و توفیق را از او می‌خواهد و در هدایت، رشد، اثر و نتیجه نیز بر او توکل می‌کند - او را وکیل می‌گیرد.

ج - وقتی کسی به خداوند متعال معرفت و ایمان پیدا کرد، بالتبع چه در عقیده و چه در عمل، با او شریک نگرفت، عبد مولا شد و مطیع امر او گردید، دیگر نگران حوادث نیست، نه خوشامدها منحرفش می‌کند و نه ناخوشایندها ناامیدش کرده یا از پای در می‌آوردش، او می‌داند که دیگر هر چه از خیر یا شر به او اصابت کند، اراده و مشیت الهی است که خیر او در آن است:

«قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا هُوَ مَوْلَانَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ» (التوبه، 51)

ترجمه: بگو: هرگز به ما جز آنچه خدا برای ما مقرر داشته نمی‌رسد، او مولای ماست، و مؤمنان باید بر خدا توکل کنند.

استخاره:

استخاره به معنای طلب خیر از خداوند متعال است، که بر هر مؤمن و عاقلی واجب است که در هر نیتی، تصمیمی، عزمی، اراده‌ای و کاری، از خداوند متعال طلب خیر کند، چرا که اگر به خیرش نباشد، حتماً شر می‌شود و به ضرر او تمام می‌شود.

از این رو، معنا و مصداق استخاره، الزاماً بازکردن قرآن و "خوب و بد و میانه" گفتن نیست، بلکه استدعای خیر از خداوند متعال است. اما در شرایطی، استخاره با قرآن کریم یا تسبیح نیز جایز است.

استخاره نیز به معنای تعطیل عقل، فکر، درایت، بصیرت، تدبیر و عزم و اراده و انتخاب در عمل صالح (بهترین عمل نمی‌باشد) نمی‌باشد و اصل استخاره با قرآن نیز یعنی ابتدا انسان عاقل و مؤمن، نیت و کاری که تصمیم بر آن دارد را به قرآن کریم ارجاع دهد و ببیند آیا مجاز است؟ آیا خیر است؟ آیا عمل صالح است.

از این رو، استخاره متعارف با قرآن (یا تسبیح) نیز [که البته باید توسط مؤمن و صالحی که صاحب استخاره است انجام گیرد]، پس از تفکر و مشورت با آگاهان در آن امر و نتیجه نگرفتن و یا در حالت اضطرار و حیرت باقی ماندن، جایز می‌شود، نه ابتدا به ساکن و آن هم در هر امری، از جمله ازدواج، سریع برود کتاب باز کند و ببیند خوب می‌آید یا بد؟ بلکه باید برود مطالعه و تحقیق و بررسی و تفکر نماید، مشورت و تدبیر نماید.

در این خصوص مطالب مشروحی درج شده است که می‌توانید مطالعه نمایید، مانند:

***- در مورد استخاره توضیح دهید. در مورد سه دختری که برای ازدواج در نظر داشتیم، استخاره کردم و بد آمد، برای**

چهارمی خوب آمد، دوباره شک کردم و استخاره کردم بد آمد...؟

***- قصد ازدواج دارم و مردد هستم. دختری خوب و مؤمن است و با هم تفاهم داریم، منتهی پس از جلسه دوم**

خواستگاری استخاره کردم و بد آمد...؟

تهذیب - لطفاً بفرمایید انسان چگونه باید تهذیب نفس کند یا با چه اعمالی نفس خود را در اختیار بگیرد؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات: تهذیب در لغت به معانی متفاوتی چون: پاکیزه کردن، جلا دادن، اصلاح نمودن و یا به تعبیر دیگری صفا دادن است که همه این معانی در یک راستا می باشد و در امر خودسازی، یعنی کنترل و هدایت نفس برای جلا دادن آن که همان خلوص است و در نتیجه اخلاص عمل می شود.

الف - از تمامی این معانی تعریف شده، معلوم می شود که "تهذیب نفس" در اصل یک حالت درونی است و نه یک عمل بیرونی. چنان چه آیت الله جوادی آملی می فرمایند: "در حقیقت تهذیب نفس، سیر به سوی «مکانت برتر» است، نه مکان بالاتر. مسافت و مسیر آن را باید در نمان و نهاد آدمی جستجو کرد نه در بیرون هستی او".

ب - انسان از آن جهت که فطرتاً عبد است و بندگی در سرشت او نهادینه شده است، همیشه و در هر حالتی فقیر، محتاج، نیازمند و بالتبع در "بند" است و به همین دلیل او را "بنده" یا "عبد" می نامند. پس تهذیب نفس، خلاص شدن از قید بندها و بندگی ها است. منتهی این خلاصی ممکن نیست؛ بندگی فطرت اوست، مگر آن که مولایی که معبود و اله حقیقی و واقعی است را بشناسد، بندهی او گردد و بدین ترتیب از بند بندگی دیگران خلاص گردد. «لا إله إلا الله».

پس، تهذیب نفس می شود "خلوص در بندگی خدا" که در معرفت، عشق و اطاعت مولا محقق می گردد. لذا فرمود:

«أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ ... - آگاه باشید که دین خالص، از آن خداست / الزمر، 3» - «وَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ ... / و خدا را با خالص کردن دین و طاعت برای او بخوانید / الأعراف، 29»

شاهد آیت الله دستغیب:

«تهذیب نفس؛ یعنی آزاد ساختن آن، نفس را از قید هواها و هوسها رها کردن. به هیچ مطلبی در قرآن این گونه تأکید نشده، خداوند چهارده سوگند در سوره والشمس یاد می فرماید: «وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا ... قَدْ أَفْلَحَ مَنْ رَكَّاهَا...» از بس مهم است، به موجودات عظیم و مخلوق های بزرگ خودش سوگند یاد می فرماید؛ آن وقت مطلبش را بیان می کند که: هر آینه رستگار شد کسی که تزکیه نفس کرد. سعادت مند است، حیات طیبه و تمام

سعادت برای اوست در دنیا و آخرت! و وای بر کسی که نفسش را مهار نکند، بلکه او را رها ساخته تا به هر شهوتی روی آور شود، تا به جایی برسد که دیگر نتواند آن را لجام کند.»

نیت:

پس نباید عمل زده شویم و باید دقت کنیم که قبل از هر عملی، نیت، قصد و جهت است که به آن عمل روح و شکل می دهد. نماز می تواند به انواع نیات و مقاصد اقامه شود، یکی برای ذکر خدا، چنان چه در نماز واجب یا مستحب نیت "قربة الی الله" می کنیم و دیگر برای ریا، فریب، عادت و

از این جهت لازم است کسی که إن شاء الله قصد تهذیب و تزکیه نفس کرده است، پیش و بیش از "کمیت"، به "کیفیت" اعمالش دقت و توجه داشته باشد. وقتی می فرماید: مؤمن کسی است که در نمازش خاشع باشد، یعنی ارزش نماز به خشوع در آن است و خشوع یک عمل قلبی است.

عمل:

اما صرف نیت قلبی نیز کفایت نمی کند، بلکه نیت باید در "عمل" ظهور و بروز یابد. دل به عمل روح و جهت می دهد، عمل نیز ضمن آن که تجلی دل است، از آن محافظت می کند.

عمل و عبادت نیز صرفاً نماز، روزه، حج، تلاوت قرآن و ... نیست، بلکه تمامی رفتارهای انسان در شئون متفاوت زندگی، عمل اوست که باید عبادت او محسوب گردد، یعنی برای خدا و طبق فرمان خدا انجام پذیرد. از این بیان شد که بندگی در اطاعت متجلی می گردد. اگر کسی گمان کند که نماز و روزه و تلاوت عبادت است، اما رفتار در خانواده جزو احکام و عبادات نیست، سخت در خطاست.

واجبات و محرمات:

تمامی قوانین، احکام و شرع الهی، یا به تعبیر دیگری تمامی "واجبات و محرمات" برای همین است که "نفس" به کنترل در آید، مهار شود، جز امر الهی عمل نکند و بدین ترتیب تهذیب و تزکیه نفس صورت پذیرد. وقتی انسان حاکم مملکت وجود خودش شد و به جای آن که فرمانبر نفس باشد، فرمانده شد، همه چیز در اختیار انسان قرار می گیرد و انسان خودش در اختیار خداست.

به عبادت در ماه مبارک رمضان دقت کنید. نفس طبق طبیعتش گرسنه و تشنه می شود، شهوت می خواهد و ... ، اما روزه دار آن را کنترل می کند. نفس با حالتی تحکمی می گوید: خوراک می خواهم، اگر تحکم جواب نداد،

خواهش می کند، التماس می کند، ادا و اطوار در می آورد و ...، اما روزه دار آن را در کنترل دارد و می گوید: "صبر کن، الان وقتش نیست". اما شخص روزه دار نیز فرمان خودش را حاکم و جاری نمی کند که در آن صورت آن نیز "نفس" است، بلکه فرمان خدا را به خواهش های نفسانی و اعضا و جوارح خود، حاکم می نماید و بدین ترتیب، اخلاص در نیت و عمل، یا همان "تهدیب و تزکیه" صورت می پذیرد.

پس، ابتدا خالص کردن خود در بندگی و نیت خود در هر عملی برای خدا و سپس اطاعت خدا در انجام واجبات و ترک محرمات، می شود تهدیب و تزکیه نفس.

چالش سطل آب و یخ - به تازگی مد شده که افراد مشهور جهان و به تبعیت از آنان هنرمندان داخلی نیز برای حمایت از

یک بیماری خاص یک سطل آب و یخ روی خود می ریزند. با توجه به اینکه استیون هاوکینگ مبتلا به این بیماریست نظر

شما چیست؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات: نام این بیماری، ای.ال.اس Amyotrotro

Lateral Sclerose می باشد. یک بیماری عصبی است که منجر به ناتوانی سامانه عضلانی فرد بیمار می شود و با روند رو به پیشرفت خود منجر به مرگ فرد می شود. داروی آن نیز بسیار گران است.

مهم این نیست که چه کسانی به این بیماری مبتلا شده اند؛ ما با تأسی به پیامبر عظیم الشان و آموزه های اهل بیت صلوات الله علیهم اجمعین، که منطبق با عقل، فطرت و انسانیت است، دعا می کنیم که خداوند متعال همه بیماران را شفا دهد. در هر روز از ماه مبارک رمضان، همین دعا را برای همیشه تمرین کردیم و بدون مشخص نمودن نام از بیمار خاصی گفتیم: «اللَّهُمَّ اشْفِ كُلَّ مَرِيضٍ - خداوندا! همه بیماران را شفا ده».

اما نکات خاصی در این نمایشنامه ای که به عنوان «چالش سطل آب و یخ» در جهان مُد شده وجود دارد که توجه به آنان بسیار مهم تر از ریختن یک سطل "آب و یخ" روی سر می باشد.

الف - بدیهی است که اگر تمام مردم جهان، هر روز صبح یک سطل آب و یخ روی سر خود بریزند، هیچ یک از مبتلایان به این بیماری و سایر بیماری ها، بهبود نیافته و معالجه و مداوا نخواهند شد، پس مسائل و اغراض و اهداف دیگری پشت پرده است.

ب - شاید مهم‌ترین هدف، همان تجربه و آزمون کنترل ذهن (Mind control) است که بارها و بارها مورد بحث و تذکر قرار گرفته است. ([لینک نمونه](#)) - ([لینک - سازمان‌های اداره‌کننده جهان](#)).

در دهه‌های گذشته در فیلم‌های تخیلی می‌دیدیم که سازمان‌های امریکایی، شهرک‌هایی ساخته‌اند که آدم‌های آن دقیقاً تحت کنترل هستند و حتی ذهن آنها در اختیار خودشان نیست، بلکه از طریق سیستم‌ها کنترل می‌شود. اکنون با رشد تکنولوژی ارتباطات و شبکه‌های اجتماعی، همان فیلم‌های تخیلی را در واقعیت می‌بینیم. یک مسئله‌ای را (مهم نیست چه باشد)، مطرح می‌کنند و بازخورد آن و چگونگی تأثیر و عکس‌العمل اذهان عمومی را مقابل آن تجربه و آزمون می‌کنند.

ج - البته انتخاب موضوع، هدفدار است. گاه جهانی است، گاه ملی و گاه به موضوعی خاص در فرهنگ، سیاست، سلامت، محیط زیست و ... در یک مملکتی ارتباط دارد. در چالش موسوم به «سطل آب و یخ»، اشخاص مشهور را به یک کار باطل دعوت می‌کنند و سپس می‌گویند: شخص را ما انتخاب می‌کنیم و اگر او نتواند ظرف مدت یک ساعت، سه نفر دیگر را دعوت کند، باید 100 دلار برای مداوای بیماران مبتلا پردازد. درست همان روش تجارت‌ها یا بهتر بگوییم کلاهبرداری‌های «هرمی».

هر عقل سلیمی می‌گوید: بهتر بود می‌گفتند هر کسی را انتخاب کردیم، 100 دلار بدهد و دوستان خود را نیز ترغیب کند. اما می‌گویند: «یک سطل آب روی خودش بریزد و صد دلار را ندهد». پس هیچ قصدی در مداوای بیماران نیست، بلکه تجربه و آزمون «کنترل ذهن از راه دور» است.

د - در عصر ما، بیماری‌های ناعلاج دیگری هم وجود دارد که داروی آنها نیز گران است و اکثر این بیماری‌ها نیز نتیجه آزمایشات ویروس‌های تولیدی، جهت جنگ‌های بیولوژیکی می‌باشد. ناگهان «ایدز» به وجود آمده و شایع می‌شود، می‌گویند: ناقلش میمون آفریقایی بوده و اکنون ابولا (Ebola) شایع شده و می‌گویند: عامل و ناقلش خفاش، میمون و سایر حیوانات وحشی آفریقایی است!

قربانیان ابولا (Ebola) ظرف دو ماه گذشته، به مراتب بیشتر از مبتلایان به بیماری ای.ال.اس می‌باشند و داروی آن نه تنها گران است، بلکه هنوز روی انسان آزمایش نشده است؛ اما شرایط را چنان کردند که دولت‌های آفریقایی از شرکت‌های امریکایی و انگلیسی خواستند، به هر قیمتی که شده، این دارو را برای آنان ارسال نمایند و سازمان بهداشت جهانی نیز استفاده از آن را قبل از آزمایشات روی انسان، در آفریقا مجاز و لازم بر شمرد. ([لینک](#)).

چالش سطل آب و یخ در ایران:

این جو در ایران با دعوت از چهره‌های شناخته شده و محبوبی چون «علی کریمی» آغاز شد، او نیز ابتدا بسیار منفعلانه و نسنجیده و بی‌بصیرت، به این دعوت لبیک گفت و فوری «علی دایی» را معرفی کرد و او نیز گفت در حضور سه نفر دیگر این کار را انجام خواهد داد و بالتبع اذهان عمومی مردم ایران، با موضوعی تحت عنوان «چالش سطل آب و یخ» آشنا شد.

این جو سازی و کنترل اذهان (Mind control) درست در هنگامی آغاز شد که مردم ما، با چالش‌های داخلی و خارجی بسیار مهم‌تری مواجه بوده (و هستند). از جمله روند مذاکرات 5+1 که هر روز چهره‌ی خود را بیشتر نمایان می‌سازد و دلیل محکم‌تری بر نظر مقام معظم رهبری می‌گردد که از ابتدا فرمودند: امیدی به آن ندارند و اعتمادی به امریکا نیست و دشمنی امریکا با ما به خاطر انرژی هستی‌ای نیست، بلکه با اصل وجود ما مشکل دارد.

از چالش‌های جدی دیگر، بحران اقتصادی، تورم و تشدید بی‌کاری در داخل کشور است و از چالش‌های اساسی دیگر، حمله اسرائیل به غزه، تحرکات داعش در منطقه و چالش‌های اساسی کشورهای همسایه بوده و هست که مستقیم با سرنوشت این مملکت و ملت در ارتباط می‌باشد.

در چنین شرایطی، ناگهان «چالش سطل آب و یخ»، آن هم توسط چهره‌های محبوب آغاز می‌گردد.

بصیرت برخی چهره‌های مشهور:

در این میان «علی ضیاء» که از سوی سهراب پاکزاد و فرزاد فرزین دعوت شده بود، بسیار هوشمندانه، با بصیرت و با غیرت عمل کرد. او پاسخ مثبتش به این دعوت عوامانه را پس گرفت و گفت: «برای کودکان غزه روی سرم خاک می‌ریزم». این حرکت او، سریعاً در داخل مورد استقبال قرار گرفت و چهره‌های معروفی چون: «احسان خواجه امیری، امیر عابدزاده، بهرام رادان، پیمان معادی، ترانه علیدوستی، رضا صادقی، رضا عطاران، شهاب رمضان، علی انصاریان، علی کریمی، محسن افشانی، محسن یگانه، فرزاد فرزین و یغما گلروبی و ...» به او پیوستند و گفتند مبلغ صد دلار را نیز به «محک» یا سایر مؤسسات مربوط به بیماری‌های ناعلاج در داخل اختصاص می‌دهند. علی دایی، نیکی کریمی و عده‌ای دیگر نیز به اسراف آب در این کمبود اشاره کردند، یعنی «چالش سطل آب و یخ» کاری بی‌منطق و پوچ است.

این عمل بصیرانه و منطقی، سریعاً اثر گذاشت و برخی دیگر در امریکا و اروپا، به جای ریختن سطل آب و یخ روی سرشان برای یک بیماری، سطل خاک برای کودکان غزه روی سر خود ریختند. و این نشان می‌دهد که می‌توانیم و باید که در «کنترل ذهن» به جای منفعل بودن، مبدع و مؤثر باشیم.

www.x-shobhe.ir

تابستان ۱۳۹۳
شهریور

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه)

تاریخ

www.x-shobhe.ir www.x-shobhe.com

کتاب الکترونیک

تاریخ - شهریور 1393

آیا این اسرائیل جنایتکار، بازماندگان همان قوم بنی اسرائیل است که در قرآن کریم آمده است؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

برای شناخت ریشه‌ی اقوام، ملل و جوامع، باید تاریخچه پیدایش آنها را مورد مطالعه‌ی دقیق و مستند قرار داد. منابع تاریخی یهود و نیز غربی، تاریخچه پیدایش قوم بنی اسرائیل را به دو بخش: یک - حضرت ابراهیم علیه السلام؛ دو - حضرت یعقوب که نام دیگرش اسرائیل بود؛ تقسیم کرده‌اند که البته ربطی به اسرائیل فعلی ندارد. چراکه حضرت ابراهیم علیه السلام، از نوادگان حضرت نوح علیه السلام بود که کل جامعه بشری امروزی، فرزندان افرادی هستند که با حضرت نوح (ع) سوار بر کشتی شده و از مهلکه طوفان نوح نجات یافتند. در هر حال این تاریخچه به صورت خلاصه و در چند بخش ایفاد می‌گردد:

قوم بنی اسرائیل:

الف - طبق مستندات تاریخی، حضرت ابراهیم علیه السلام در شهری به نام "اورکلدانیان" در عراق به دنیا آمد. در بابل (بین دجله و فرات) زندگی می‌کرد و ماجراهای با نمرد، شکستن بت‌ها، انداختن در آتش و ... نیز در همان بابل رخ داد. سپس به همراه خانواده و عشیره‌اش، به شهر حرّان (عراق) هجرت کرد. نام این منطقه که امروز عراق می‌نامیم، رافدین بود که گروهی از قوم عبری‌ها نیز در آن سکونت داشتند. سپس حضرت ابراهیم علیه السلام به امر الهی به فلسطین و سپس به حجاز و مصر هجرت نمود. (آلبرایت ، ص 236؛ دانیل . راپس ، ص 14.15؛ اسمارت ، ص 385384 و ...)

ب - حضرت ابراهیم علیه السلام، دو پسر به نام‌های اسحاق و اسماعیل داشتند و یعقوب از سلاله ایشان بود که نام دیگرش، همان اسرائیل بود. او در کنعان سکنا گزید، اما پس از ماجراهای حضرت یوسف علیه السلام،

صدرات او در مصر و نیز قحطی شدید در کنعان، به همراه قومش به مصر رفتند و تا روزگار حضرت موسی علیه السلام، در همان مصر ماندند.

*- قوم او، مورد آزار و اذیت و بردگی فرعونیان قرار گرفتند، تا آن که به رهبری دینی و سیاسی موسی از سلطه فرعون رها شدند و از مصر خارج گشته به سمت کنعان حرکت کردند. چنان چه در قرآن کریم نیز تصریح شده است، حضرت موسی علیه السلام به امر خدا به آنها فرمود که وارد سرزمین فلسطین شوند، اما آنها ابا کردند و گفتند: تو با خدایت برو و آنجا را فتح کن، ما پس از فتح وارد می شویم. خداوند متعال نیز آنان را مشمول غضبش قرار داد و چهل سال در صحرای سینا آواره بودند و نسل‌هایی از آنها از بین رفت و نسل‌های دیگری جایگزین شد.

*- پس از رحلت حضرت موسی (ع) و در دوران جانشینی یوشع بن نون، به تدریج کنعان دوباره فتح شد. (بیک، ص 48.28؛ اسمارت، ص 291؛ د. جودائیکا، ج 8) - سپس عهد پادشاهی فرا رسید، طالوت و حضرات داود و سلمیان (ع) پادشان قدرتمند این دوره بودند. اما اختلاف بین اسباط (سبطها، یعنی فرزندان و قوم هر یک از دوازده فرزند یعقوب) بالا گرفت. پادشاهی تقسیم شد. در بخش شمالی، پادشاهی اسرائیل بر ده سبط حکومت می کرد و دو سبط بنیامین و یهودا پادشاهی کوچکی در جنوب فلسطین، به نام یهودا، پدید آوردند. (د. جودائیکا، ج 8، ستون 593.599).

*- در پی حمله بخت النصر (نیوکدنصر) مملکت اسرائیل تصرف و معبد هیکل تخریب شد و قوم بنی اسرائیل به اسارت به بابل برده شدند. در 538 ق م، با قدرت یافتن ایران، کوروش بابل را فتح کرد و فرمان داد تا یهودیان به سرزمین خود بازگردند و آنها را مورد لطف و حمایت خود قرار داد. آنها به بازسازی معبد اورشلیم پرداختند، اما پس از بازگشت، اخلاف بین اسباط پا نگرفت و استقلال پیشین را نیافتند. این قوم پس از ایران، به ترتیب، تحت تسلط یونانیان، بطلمیوسی‌ها و سلوکی‌ها. و رومیان بودند تا بالاخره در سال 70 میلادی، که معبد دوم اورشلیم (هیکل دوم) تخریب گردید، دچار پراکندگی شدند. پس از تجزیه امپراتوری روم در سال 395 میلادی، فلسطین یکی از ایالات مسیحی نشین روم شرقی، بیزانس گردید

*- این قوم، پس از بعثت حضرت مسیح علیه السلام در شهر النصره در فلسطین به دو بخش یهودی و مسیحی تقسیم شدند و پس از بعثت پیامبر اکرم اسلام صلوات الله علیه و آله، بخش عظیمی از آنها مسلمان شدند.

نکته - اما تواریخ یهودی، نام اسرائیل را برای حضرت یعقوب، به خاطر غلبه معجزه آسا در جنگی با فرشته خدا می دانند! «از این پس نام تو یعقوب خوانده نشود بلکه اسرائیل، زیرا که با خدا و با انسان مجاهده کردی و

نصرت یافتی (سفر پیدایش ، باب 32: 27-28)»، در واقع او به جای پیامبری، به جنگ خدا، فرشته خدا و انسان رفت و چون پیروز شد، اسرائیل لقب گرفت!

تاریخچه فلسطین:

دو هزار و پانصد سال پیش از میلاد حضرت مسیح (ع) چند قبیله عرب نژاد، از جزیره العرب به سوی سواحل جنوبی دریای مدیترانه کوچ کردند. برخی از آنها در فلسطین سکنا گزیدند و از راه کشاورزی معیشت می کردند که آنها را کنعانیان نامیدند و به همین جهت سرزمین فلسطین را ارض کنعان نیز گفتند.

برخی دیگر در لبنان ساکن شدند و از راه دریانوردی زندگی می کردند. آنها را فینیقیان نیز نامیدند. یک طایفه مهم از کنعانیان به نام «یبوسیون» در بیت المقدس سکنا گزیدند، بدین جهت در قدیم منطقه بیت المقدس را «یبوس» می نامیدند.

تاریخچه شکل گیری اسرائیل غاصب:

اسرائیل غصب، به لحاظ نظری، یک جریان "ماسونی - صهونیستی" است و به لحاظ عملی، قلب اجرایی نظام سلطه، به ویژه در خاورمیانه است، که در آن دوران انگلیس ابر قدرت بود و امروز امریکا.

یک - ملت فلسطین، با سه دین غالب که به ترتیب اسلام، مسیحیت و سپس یهودیت بود، قرن ها در این سرزمین زندگی می کردند، تا آن که در سال 1099، جنگ های صلیبی به راه افتاد و مسلمانان فلسطین را قتل عام کردند. بنا به نقل مورخان اروپایی و مسیحی، آنان فقط در شهر بیت المقدس حدود شصت هزار تن را کشتند و در آن جا حمام خون به راه انداختند. (گوستاولبون، تاریخ تمدن اسلام و عرب، ص 401).

فلسطین هشتاد و هشت سال در اختیار صلیبی ها بود و آنان با مسلمانان در این دوره با بی رحمی تمام رفتار می کردند، تا این که در سال 1187 میلادی (برابر با 583 ه. ق)، صلاح الدین ایوبی آنان را شکست داد و بار دیگر فلسطین و بیت المقدس به آغوش مسلمانان بازگشت.

دو - در سال 1880 از جمعیت پانصد هزار نفری ملت فلسطین تنها بیست و چهار هزار تن یهودی بودند؛ یعنی کم تر از 5% - در سال 1896 یک روزنامه نگار یهودی اتریشی به نام «تئودور هرتسل» کتابی نوشت و جنبش صهونیستی را مبتنی بر این که "یهودیان در پی تشکیل دولت یهود در یک سرزمین برآیند" به راه انداخت.

سه - 1897 در سال؛ یعنی یک سال بعد، کنگره صهیونیسم در شهر بازل سوئیس برگزار شد و طرح کوچ دادن یهودیان از سراسر دنیا به فلسطین، جهت ازدیاد جمعیت یهود و تشکیل دولت یهودی، در سرزمینی اسلامی، مصوب گردید.

با اجرای این نقشه، جمعیت یهود (فلسطینی و غیر فلسطینی)، ظرف یک سال به 11% کل جمعیت افزایش پیدا کرد. یعنی از جمع 750 هزار نفری، فقط 85 هزار نفر یهودی بودند و البته هم چنان مسلمان کشتی رواج داشت.

چهار - در طی جنگ جهانی اول در سال 1917، بالفور وزیر خارجه انگلیس، طی اعلامیه‌ای سیاست انگلستان را مبنی بر تشکیل دولت یهود و حمایت از آن در فلسطین اعلان نمود.

یک سال بعد، فلسطین رسماً به اشغال نظامی انگلیس درآمد و سیل کوچ دادن یهودیان غیر فلسطینی به آن سرزمین افزایش یافت. ظرف مدت سه سال (از 1919 تا 1923)، سی پنج هزار یهودی خارجی، وارد فلسطین شدند. فقط طی سال‌های 1932 تا 1935 نیز، 145 هزار یهودی از طرف دولت انگلستان (مردم انگلیس و مستعمرات انگلیس) به فلسطین گسیل شدند و ده‌ها هزار تن دیگر نیز بدون اجازه رسمی وارد این سرزمین شدند. بدین ترتیب تناسب یهودیان از 5% به 30% افزایش یافت.

پنج - جنگ جهانی دوم، بهترین بهانه شد. این جنگ در اروپا و بین مسیحیان رخ داد و کشورگشایی هیتلر به نام یهودی کشتی تبلیغ و فرافکنی شد! در حالی که طی جنگ جهانی دوم، بیش از هفتاد میلیون کشته شده بودند، در قوانین اروپایی مصوب شد که بر کشتگان یهود تکیه کنند و هیچ کس حق ندارد، طی تحقیقات خود، این مسئله را به چالش کشیده و تعداد کشتگان یهود را کمتر از 6 میلیون اعلام نماید (هلوکاست). حتی اگر این قصه هلوکاست، واقعیت هم داشته باشد، این تعداد کمتر از یک دهم کشته شدگان بود و بدتر آن که مقرر شد، تاوان آنها را به جای آلمان‌ها، از مسلمانان فلسطینی بگیرند!

شش - در سال 1945 انگلستان با هماهنگی ایالات متحده امریکا، یکصد هزار تن از یهودیان اروپا و آمریکا را به فلسطین فرستادند که در سال 1947 جمعیت فلسطین به یک میلیون و هشتصد و شصت و هفت هزار تن رسید که از این تعداد ششصد و پانزده هزار یهودی (9/32%) و یک میلیون و نود و یک هزار نفر مسلمان (4/58%) و حدود یکصد و پنجاه هزار نفر مسیحی (8/7%) بودند.

هفت - در سال 1948 انگلستان که زمینه سازی خوبی برای تشکیل دولت یهود به عمل آورده بوده از آن جا خارج شد و یهودیان مهاجر غاصبانه بر فلسطین مسلط شدند (مثل خروج ظاهری امریکا و انگلیس از افغانستان

و عراق و جایگزینی تروریست‌های چند ملیتی به جای خود)؛ و بسیاری از فلسطینیان را کشتند و آواره کردند تا این که سرانجام "دیوید بن گوریون" در تل آویو، رسماً دولت یهود را اعلان کرد. از این تاریخ به بعد کشتار و آواره کردن و نسل کشی مسلمان تشدید یافت و تا امروز ادامه دارد.

نکته: پس همان گونه که تاریخ گواهی می‌دهد، دولت صهیونیستی اسرائیل، ربطی به قوم بنی اسرائیل ندارد، هر چند که فرقی نمی‌کند، چرا که همین فلسطینیان (از هر قومی) که بودند، اکثریت مسلمان شدند و برخی نیز مسیحی و اقلیتی یهودی باقی ماندند.

***- روش پیداش گروهک‌هایی چون داعش، به بهانه‌ی ایجاد سرزمینی برای گُردها (و در اصل سرزمینی برای تروریست‌ها و شرورهای امریکا و اروپا)، با حمایت امریکا، انگلیس و اسرائیل، همان روش و سیاست قدیمی در پیدایش دولت غاصبی اسرائیل است. ابتدا ابر قدرت‌ها اعلام کردند که در نقشه جدید خاورمیانه، بسیاری از کشورها باید تجزیه شوند، سپس اعلام کردند که کردستان واحد و مستقلی باید تشکیل شود - سپس گروه‌های تروریستی تشکیل، تسلیح و حمایت شدند و جنایات وحشتناکی برای ارباب، کوچ دادن مردم از سرزمین‌های شان و کشتار مسلمانان راه انداختند... و البته این بار نام‌شان را «دولت اسلامی» گذاشته‌اند که اولاً به نام یهود یا اسرائیل تمام نشود و ثانیاً جوّ اسلام‌هراسی گسترش یابد. اما در عین حال خودشان اقرار دارند که از جمع 17 هزار نفری آنان، 12 هزار نفر خارجی هستند.**

حال اروپا ضمن تسلیح و حمایت از داعش، اعلام کرده است که تروریست‌های اروپایی حق پشیمانی و بازگشت به کشورشان را ندارد (تا مجبور شوند بمانند و بچنگند) - امریکا نیز یک جنگ زرگری با آنها به راه انداخته و به زودی تحت عنوان مبارزه با تروریسم، حضور نظامی مستقیم و مجددی برای تجزیه کشورهای منطقه می‌یابد - داعش و امثال آن را نیز برای دست کم بیست سال نگه می‌دارند.

چگونه امام موسی کاظم (ع) که همیشه در زندان بودند، این همه فرزند داشتند؟ چرا هیچ یک از دختران ایشان ازدواج

نکردند؟ آیا می‌توان گفت: بین این همه سادات کفوی برای آنها نبود؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

پیش از پاسخ، باید به چند نکته مهم توجه شود:

اول آن که: همان گونه که همگان شاهدند، بحث پیرامون ازدواج‌های معصومین علیهم‌السلام، مدتی است که رواج شدیدی یافته است! البته مطالعات تاریخی بسیار خوب، لازم و مفید است، اما وقتی موضوعی چون ازدواج، محور هر بحث یا حتی بهانه برای ایجاد و القای شبهه و وارد کردن ایراد به آنها می‌گردد، جای تأمل دارد، که چرا؟!

به نظر نگارنده، این مقوله، پس از انتشار کتاب "سلمان رشدی"، که در آن فقط به مباحث ازدواج یا جنسیتی، آن هم با دروغ، تهمت، افترا، تحریف و ... همراه بود، رواج یافت. خوب، بالاخره یک سیاست تبلیغاتی انگلیسی بوده و هست. سعی دشمنان بر این است که نگاه مسلمانان و هر پژوهشگر دیگری، به روابط شخصی و حتی جنسیتی آنان باشد و نه به وحی، عقل، درایت، دعوت و منطق آنان.

دوم: تجرد، ازدواج، طلاق، نامگذاری، صالح بودن یا نبودن فرزندان و این قبیل امور شخصی، هیچ ارتباطی به اصل دعوت انبیا و اولیای الهی ندارد و سبب اثبات یا ابطال هیچ یک از اصول عقلی نیز نمی‌گردد. به عنوان مثال: حقانیت نبوت و رسالت پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله، با ازدواج با بانوی بزرگ اسلام، حضرت خدیجه کبرا علیهاالسلام به اثبات نمی‌رسد که با ازدواج با عایشه یا دیگر همسران، ابطال گردد - حقانیت ولایت و امامت امام حسن مجتبی علیهماالسلام، با ازدواج با نفیله (ام ولد) و یا رمله [که مادر قاسم بن حسن علیه السلام است] به اثبات نمی‌رسد که با ازدواج با جعدده که قاتلش شد، نفی گردد.

سوم: حتی ازدواج‌های ما نیز تماماً بر اساس انتخاب یا عشق و عاشقی نیست؛ چنان چه همه طلاق‌ها به خاطر خیانت و فساد و فحشا و ... نمی‌باشد و تجردها نیز همیشه به علت نبودن کفو یا خواستگار نیست، چه رسد نسبت به اهل عصمت علیهم‌السلام که شرایط بسیار ویژه‌ای داشتند و البته از روی حکمت، ضرورت، اجبار و ... ازدواج می‌کردند و نه از روی هوس.

کثرت فرزندان امام موسی بن جعفر علیه‌السلام:

اختلاف یا حتی تضادهای فاحش در اقوال تاریخی راجع به تعداد فرزندان پسر و دختر ایشان، حاکی از آن است که همه اقوال صحیح نمی‌باشد؛ اگر به اقوال توجه شود، مشاهده می‌شود که گاهی نام، کنیه و لقب یک فرزند، به عنوان سه فرزند جداگانه بیان شده است. وقتی برخی 27، برخی 37 و حتی برخی 59 فرزند بیان می‌دارند، معلوم می‌شود که بسیاری بر اقوال غیر مستند و ناموثق استناد کرده‌اند. اما در هر حال تردیدی نیست که تعداد فرزندان ایشان زیاد بوده است.

اما، ایشان تمام عمر را در زندان نبوده‌اند که پرسیده شود پس چگونه این تعداد فرزند داشته‌اند؟ بلکه در بین حبس‌ها، مدت زمان‌هایی نیز آزاد بوده‌اند، اما تحت کنترل شدید. به همین دلیل شاهدیم که اغلب ازدواج‌های ایشان به صورت ازدواج موقت یا ازدواج با کنیزان صورت می‌پذیرفته است. البته باید توجه داشته باشیم که کثرت فرزندان ایشان نیز بر اساس همان حکمت می‌باشد. چنان چه ابن صباغ می‌گوید: برای هر يك از فرزندان امام کاظم علیه السلام، فضیلتی مشهور است. (حیات الامام الكاظم - علیه السلام - به نقل از الفصول المهمه، ص 256).

دختران امام موسی کاظم علیه‌السلام:

برای دختران آن حضرت نیز مانند پسران‌شان، تعداد متفاوتی ذکر شده است و همین نشان می‌دهد که تمامی آنان و تاریخچه زندگی آنان کاملاً و دقیقاً شناخته شده نمی‌باشند. اما در میان این دختران، چهار دختر کریمه، از همه مشهورتر می‌باشند که نام همه را "فاطمه" گذاشته‌اند، چنان چه امام حسین علیه‌السلام، همه فرزندان پسر را "علی" نامیدند. این چهار دختر عبارتند از:

فاطمه کبری، ملقب به حضرت معصومه علیها‌السلام که در قم مدفون است.

فاطمه صغری، ملقب به (بی بی هیبت) که در مدخل شهر باکو، در آذربایجان شوروی مدفون است.

فاطمه وسطی، ملقب به (ستی فاطمه) که در اصفهان مدفون است.

فاطمه اخری، مشهور به (خواهر امام) که در رشت مدفون است

* - دقت کنیم که تمامی دختران فاضله و مشهور ایشان (همچون پسران‌شان مشهور ایشان که به امام‌زادگان مشهور هستند) در ایران مدفون می‌باشند. حتی باکو آن موقع در محدوده ایران بود. همین امر از سویی حاکی از شرایط اختناق آن دوران و از سویی دیگر حاکی از رسالت‌ها و مأموریت‌ها آنان در این مهاجرت‌های می‌باشد.

چرا ازدواج نکردند؟

* - در میان مورخین فقط یعقوبی نوشته است که امام (ع) دستور داده بودند که ازدواج نکنند و البته این نقل، نه با عقل انطباق دارد و نه با وحی و نه با سیره و سنت اهل عصمت علیهم‌السلام که عین وحی و عقل است.

* - تنها وصیت قطعی و مستند امام موسی کاظم علیه‌السلام در مورد ازدواج دختران‌شان مبنی بر این است که پس از من (به عنوان پدر)، مادران یا برادران آنها، عموها یا سلاطین و ...، حق ندارند آنها را به ازدواج کسی در

بیاورند، مگر با اجازه‌ی امام علی بن موسی بن الرضا علیه‌السلام. یعنی تأکید و تصریح کردند که جانشین من ایشان است و قیم اولادم نیز امام بعدی است و نه دیگران.

*- ازدواج همیشه به دلیل خواستگار مناسب صورت نمی‌گیرد که دلیل عدم ازدواج نیز همیشه نبود یا کمبود خواستگار مناسب باشد. لذا دلایل بسیاری می‌تواند مانع از اقدام به ازدواج گردد - امروزه نیز همین طور است. به عنوان مثال در مورد ایشان: حضرت معصومه علیها‌السلام در سن 28 سالگی به شهادت رسیدند و معلوم است که دختران دیگر از ایشان کوچک‌تر بوده‌اند.

از این رو، تمام دوران زندگی کوتاه آنان، به خاطر جو اختناق - که البته سبب ترس همگان از نزدیک شدن به این خانواده، چه رسد به ازدواج با دختران امام (ع) را در دل‌ها انداخته بود - همراه با دوران‌های دوری پدر، زندان و شکنجه‌ی پدر - شهادت پدر - بلافاصله هجرت دادن و غربت امام رضا علیه‌السلام و دوری از مدینه - شهادت امام رضا علیه‌السلام ... و بالاخره فرارها و هجرت‌های دائم فرزندان بوده است؛ چنان چه قبور دختران و اکثر امامزادگان از ایشان، دال بر مدعا می‌باشد. بدیهی است که در چنین شرایطی نه کسی به فکر ازدواج می‌افتد و نه اصلاً کسی مایل به ازدواج آنان است و نه خودشان ازدواج می‌کنند.

حضرات موسی و عیسی (ع) در زمان کودکی رسالت داشتند ...، از آنجایی که علت خلق جهان وجود نازنین نبی اکرم

(ص) است، پس چرا ایشان در 43 سالگی به نبوت مبعوث شدند؟ متأسفانه من نتوانستم جواب قانع‌کننده‌ای بدهم لطفاً

راهنمایی کنید.

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات: ایشان در سن چهل سالگی مبعوث شدند. اما به فرض که پیامبری در سن کودکی مبعوث شود و دیگری در میان‌سالی مبعوث گردد، چه چیزی را اثبات یا نفی می‌کند؟ مگر دلایل نبوت و رسالت یا حتی فضیلت هر کدام بر دیگری، به سن و سال آنان بستگی دارد. آیا در قرآن کریم چنین استدلالی آمده و یا عقل چنین منطقی را می‌پذیرد؟

امیرالمؤمنین، امام علی علیه‌السلام، در غدیر خم و پس از چند ماه، رحلت پیامبر عظیم‌الشان اسلام، 33 ساله بودند، اما امام جواد علیه‌السلام در هفت سالگی و امام هادی علیه‌السلام در نه سالگی و امام مهدی علیه‌السلام در پنج سالگی به امامت رسیدند؛ حال این چه چیزی را اثبات یا نفی می‌کند؟

الف - انتخاب و انتصاب انبیا، رسولان و امامان، انتخاب و انتصاب بشری نیست که گاهی این گونه ملاک‌های غیر عقلی نیز در آن داخل و لحاظ شود، مثل این که به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام گفته بودند، شما جوان هستید و ما شیخ هستیم، پس ارجحیم. بلکه این انتخاب و انتصاب حجج الهی است، انتخاب و معرفی خلیفه الله است و خداوند علیم و حکیم، بهتر از بندگان می‌داند که چه کسانی را در چه سنینی به این مسئولیت‌های سنگین بگمارد:

«وَإِذَا جَاءَتْهُمْ آيَةٌ قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ حَتَّى نُؤْتَىٰ مِثْلَ مَا أُوتِيَ رُسُلُ اللَّهِ اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ سَيُصِيبُ الَّذِينَ أَجْرَمُوا صَغَارٌ عِنْدَ اللَّهِ وَعَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا كَانُوا يَمْكُرُونَ» (الأنعام، 124)

ترجمه: و چون آیتی (نبی، رسول، امام، وحی) برایشان بیاید، می‌گویند: «هرگز ایمان نمی‌آوریم تا اینکه نظیر آنچه به فرستادگان خدا داده شده است به ما [نیز] داده شود.» خدا بهتر می‌داند رسالتش را کجا قرار دهد. به زودی، کسانی را که مرتکب گناه شدند، به [سزای] آنکه نیرنگ می‌کردند، در پیشگاه خدا خواری و شکنجه‌ای سخت خواهد رسید.

ب - اگر چه تولد اغلب رسولان الهی با معجزه یا اتفاقی مهم همراه بوده است، اما دلیل نمی‌شود که از همان بدو تولد به نبوت یا رسالت مبعوث شده باشند.

حضرت موسی علیه السلام: خداوند به مادر حضرت موسی علیه السلام فرمود که او را در جعبه‌ای قرار ده و به آب بیاندازد و ما او را به تو بر می‌گردانیم. اما می‌دانیم که کودکی و حتی نوجوانی را در قصر فرعون گذرانند، در جوانی نیز مبعوث نشده بود و هنگامی که به وادی ایمن رفت، نور دید و مخاطب وحی قرار گرفت، همسر داشت. برخی از منابع یهودی و تاریخی، حتی سن آغاز نبوت ایشان را 76 سالگی قید کرده‌اند و طول عمر ایشان را نیز 126 سال و برادرش هارون علیه السلام را 133 سال بیان نموده‌اند.

حضرت عیسی علیه السلام: اگر چه خداوند متعال به او معجزه داد تا در گهواره سخن بگوید و اعلام کند که نبی است و به او کتاب داده شده است، اما این خبری برای آینده بود، نه این که در آن سن به نبوت رسیده باشند.

اغلب کتب تاریخی و مسیحی، آغاز نبوت ایشان را 30 سالگی و عروج‌شان [که آنها به صلیب کشیده شدن و کشته شدن می‌دانند]، 33 سالگی بیان کرده‌اند و برخی نیز 36 سالگی.

حضرت محمد صلوات الله علیه و آله: تولد ایشان نیز با نشانه‌های شخصی و عمومی بسیاری همراه بود، مثل عام الفیل، فرو ریختن چهارده کنگره از کاخ کسری ... و مهر نبوتی که در پشت و میان دو کتف ایشان بود و بسیاری از علمای یهود و غیره به آن شهادت دادند.

اما هر کدام، در زمانی که مشیت الهی بر آن واقع شد، مبعوث شدند.

www.x-shobhe.ir